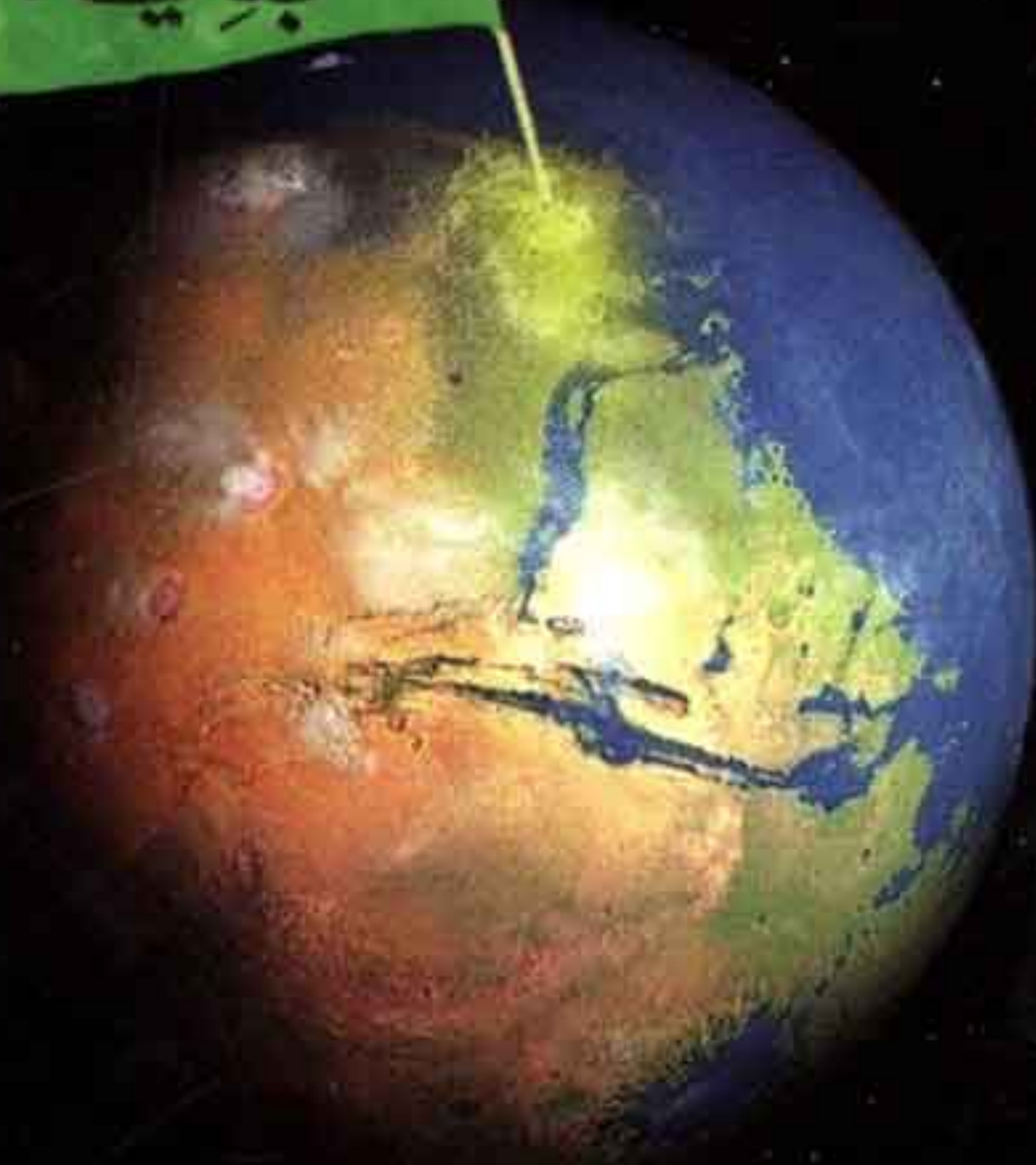


رویاریپی جهان بیینی سکولار با جهان بیینی فوحیدی

حکومت جہانے واحد



سید احمد رهنمای

رهنمائی، احمد، ۱۳۳۸ -

حکومت جهانی واحد: رویارویی جهان بینی سکولار با جهان بینی توحیدی / سید احمد رهنمائی -
قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، انتشارات، ۱۳۸۶.
۱۵۲ ص. (انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۴۹۰، علوم سیاسی: ۳۰).

ISBN: 978-964-411-319-2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه ص. ۱۵۱-۱۵۲ و همچنین به صورت زیر نویس.

۱. اسلام و دنیوی گرایی. ۲. اسلام و غرب. ۳. اسلام - قرن ۲۰. الف. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام. انتشارات. ب. عنوان.

ح ۸ / ر ۲ / ۲۲۹ BP

حکومت جهانی واحد

رویاری جهان بینی سکولار با جهان بینی توحیدی

سید احمد رهنمایی

انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

۱۳۸۷



شماره ردیف ۲۹۰
شماره موضوعی علوم سیاسی - ۲۰
۱۳۸۷ - ۲

■ حکومت جهانی واحد: رویارویی جهان‌بینی سکولار با جهان‌بینی توحیدی

- مؤلف: سید احمد رهنمایی
- ناشر: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)
- نوبت و تاریخ چاپ: اول، بهار ۱۳۸۷
- چاپ: وفا
- شمارگان: ۱۵۰۰
- قیمت: ۱۴۰۰ تومان

● دفتر مرکزی: قم، خیابان شهدا، کوی ممتاز، پلاک ۲۸
تلفن و نمابر: ۷۷۴۳۳۲۶-۲۵۱

● شعبه مؤسسه امام خمینی (ره): قم، بلوار امین، بلوار جمهوری اسلامی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)
تلفن: ۲۱۱۳۶۲۹-۲۵۱

فهرست مطالب

- مقدمه حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی بر مجموعه کتاب‌های طلوع اندیشه ۷
- مقدمه کانون طلوع بر مجموعه کتاب‌های طلوع اندیشه ۹
- چکیده‌ی بحث ۱۱
- کلید واژه‌ها ۱۲
- فصل اول: دورنمایی از اندیشه‌ی حکومت جهانی واحد ۱۳**
- فرضیه‌های اساسی در روند تحقق نظام جهانی ۱۶
- فصل دوم: حکومت جهانی واحد از نگاه غرب ۲۱**
- تجربه سیاسی غرب ۲۱
- غرب و حکومت جهانی به چهار روایت ۲۴
- جمع بندی دیدگاه‌های چهارگانه ۲۹
- عوامل دست‌آویز غرب در سلطه بر جهان ۳۱
- آرمان جهانی غرب؛ بیم‌ها و چالش‌های پیش رو ۳۴
- لیبرال‌دموکراسی گزینه برتر غرب: نگاهی از درون ۴۲
- لیبرالیسم سیاسی جان رالز ۷۲
- اصول ارزش‌های لیبرالیسم ۹۰
- پیوند لیبرالیسم و دمکراسی از نگاه دیگر ۱۰۳

۶ «حکومت جهانی واحد» رویارویی جهانی بین سکولار با جهان بینی توحیدی

فصل سوم: حکومت جهانی واحد از منظر الهی ۱۱۵

جهان در سایه سار ولیّ خدا ۱۱۵

حکومت جهانی مهدوی همسو با خواست فطری بشر ۱۲۳

سیری در اندیشه مهدویت ۱۳۷

منابع ۱۵۱

الف) منابع فارسی ۱۵۱

ب) منابع انگلیسی ۱۵۲

مقدمه حضرت آیت‌الله مصباح‌ریزی بر مجموعه کتاب‌های طلوع اندیشه

تبیین مبانی اصیل اندیشه اسلامی و ترویج فرهنگ مبتنی بر آن، هدایت فرهنگ عمومی در مسیر اسلام ناب محمدی (ص)، و مقابله با شبیخون علمی و فرهنگی دشمنان اسلام از جمله وظایف سنگینی است که روحانیت شیعه در طول تاریخ همواره بر دوش خود احساس می‌کرده، و در این مسیر زحمات زیادی را متحمل شده است.

در عصر حاضر، که انقلاب اسلامی به رهبری امام عظیم‌الشان، فرصتی دوباره برای رشد فرهنگ دینی فراهم آورده است، و دشمنان اسلام با تهاجم برنامه‌ریزی شده خویش در صدد محو اسلام، و یا دست‌کم تهی کردن آن از محتوای حیاتبخش و اصیلش هستند، بار مسئولیت حوزه‌های علمیه و روحانیت آگاه بسی سنگین‌تر شده، تلاشی مضاعف را می‌طلبد.

با توجه به این واقعیت‌ها، جمعی از نخبگان حوزوی، به ویژه اعضای هیأت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) بر آن شدند تا با برگزاری جلسات هفتگی به تبادل نظر پیرامون

معارف دینی و مسایل فرهنگی جامعه پردازند، و با اعزام اساتید به دانشگاه ها و مؤسسات علمی و فرهنگی سراسر کشور، آموزه ها و ارزش های دینی را تعمیق و گسترش بخشیده، بخشی از نیازهای فکری و فرهنگی موجود را پاسخ گویند.

تصمیم کانون طلوع بر نشر مباحث ارائه شده در جلسات فوق، با عنوان کتاب های «طلوع اندیشه»، اقدام شایسته ای است که زمینه استفاده علاقه مندان بیشتری از این مطالب را فراهم می آورد. برای این عزیزان آرزوی توفیق دارم و از درگاه خداوند کریم، رحمت و رضوان برای امام بزرگوار و شهدای راه دین، طول عمر با عزت برای رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای ادام الله ظله العالی، و توفیق خدمت در راه اسلام را برای همگان مسألت می کنم و امید آن دارم که با تعجیل فرج حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف شاهد فراگیر شدن دین خدا در پهنه زمین باشیم.

مقدمه کانون طلوع بر مجموعه کتاب‌های طلوع اندیشه

کانون علمی - فرهنگی طلوع، نهادی وابسته به دفتر پژوهش‌های فرهنگی است که در سال ۱۳۷۸ زیر نظر استاد معظم حضرت آیت‌الله مصباح دامت برکاته تأسیس شده است. هدف این کانون که مجموعه‌ای از نخبگان حوزوی، به ویژه اعضای هیأت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) را دربرگرفته، تبیین و ترویج مبانی اصیل اندیشه و فرهنگ اسلامی، هدایت فرهنگ عمومی کشور در مسیر اسلام ناب محمدی (ص)، مقابله با تهاجم علمی و فرهنگی دشمنان اسلام، و ارتقای سطح علمی اعضا در ابعاد مختلف است. کانون طلوع با برگزاری جلسات هفتگی اعضا و اعزام اساتید به دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی و فرهنگی سراسر کشور، این اهداف را دنبال کرده است.

در جلسات هفتگی کانون، که اغلب در محضر آیت‌الله مصباح‌یزدی تشکیل می‌شود، دوستان مسائل علمی-فرهنگی مورد نیاز جامعه را که به فراخور رشته تخصصی خود مورد تحقیق قرار داده‌اند ارائه کرده، آن را در معرض نقد و بررسی عالمانه دیگر اعضا قرار می‌دهند. کانون طلوع بر آن است که این مجموعه

مباحث را پس از تکمیل و ویرایش در قالب مجموعه کتاب های طلوع اندیشه به جامعه پرتلاش و متعهد کشور اسلامی و به ویژه جست و جوگران مباحث فکری و دینی تقدیم کند.

پژوهشی که پیش رو دارید، یکی از سلسله مباحث علوم سیاسی است که توسط حجت الاسلام جناب آقای دکتر سیداحمد رهنمایی به رشته تحریر درآمده است. هم چنین از مسؤولان محترم انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) که برای چاپ و نشر این اثر تلاش می کنند قدردانی می کنیم.

کانون طلوع از پیشنهادها و انتقادهای مخاطبان فرهیخته استقبال می کند. لطفاً نظرات خویش را به نشانی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، دفتر کانون طلوع ارسال فرمایید. در پایان از درگاه خداوند بزرگ علو درجات برای حضرت امام خمینی، سلامتی و طول عمر برای مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه ای ادام الله ظلّه العالی، و تعجیل در ظهور باهرالنور حضرت بقیه الله الاعظم را خواستاریم.

کانون طلوع

پنجاهمین بحث

آنچه پیش رو دارید سلسله مباحثی است که توسط نگارنده طی شش نشست نامتناوب، از تاریخ ۱۳۸۵/۳/۷ تا تاریخ ۱۳۸۵/۹/۱۹ در جلسات کانون طلوع آرایه گردید و مورد عنایت و نقد و نظر ریاست محترم و فضیلت کانون قرار گرفت. حاصل این آرایه و نقد و نظرها به صورت کتاب حاضر درآمد که گرچه از جهت محتوا محدود، اما قابل پی گیری، تکمیل و گسترش می باشد. موضوع بحث، با توجه به حساسیت ویژه‌ای که در شرایط جاری جهانی، در اذهان و محافل سیاسی برانگیخته است، می تواند سرآغاز تحقیقات و بحث و بررسی‌های کارآمد و نوینی در قلمرو حکومت جهانی واحد، آن هم از دیدگاه اسلامی و با تأکید بر نظریه متعالی مهدویت، به شمار رود.

اهمیت طرح این بحث هنگامی روشن می شود که با آگاهی کامل، شرایط زمانی و فضای کنونی حاکم بر جهان را از نظر بگذرانیم و دست کم نسبت به بخشی از آنچه دسیسه بازان غربی بر سر آینده انسان و انسانیت می آورند مطلع گردیم. نوشتار حاضر،

با نگاهی به مفهوم حکومت جهانی واحد، به بررسی و نقد و نظر مبانی، اصول، قلمرو، شیوه‌ها و راهکارهای تشکیل و تأسیس چنین حکومتی از دو منظر سکولار و الهی می‌پردازد. در این راستا، به نظر می‌رسد دست کم دو دیدگاه متمایز وابسته به دو اردوگاه متفاوت فکری اسلام و غرب مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

کلید واژه‌ها

حکومت جهانی واحد، لیبرال-دمکراسی، نظم نوین جهانی، تئوری برترین‌ها، آخرالزمان، کمال تاریخ، برخورد تمدن‌ها، دکترین مهدویت و ...



فصل اول

دورنمایی از اندیشه‌ی حکومت جهانی واحد

بشریت امروزه در جهان کنونی، در ارتباط با حکومت جهانی واحد، با دو طرز نگرش کاملاً متمایز روبرو می‌باشد که یکی انسان را به خودرأیی، خودمحوری، خویشتن‌پرستی و بریدگی از عالم ملکوت و جهان ماوراء فرا می‌خواند و دیگری او را به بندگی حق، خدامحوری، خداپرستی و ولایت‌پذیری پروردگار عالمیان دعوت می‌کند. یکی از این دو دیدگاه حاکمیت را حق انسان شمرده، انسان را آزاد و رها از هر قید و بندی می‌خواهد و دیگری حاکمیت را به خداوند و جانشینان او بر روی زمین اختصاص داده، انسان را موظف به پذیرش و التزام نظری و عملی به ولایت الهی و ولایت اولیاء او می‌داند.

نظریه پردازان اردوگاه غرب در عصر قدرت‌مداری و یکه‌تازی غرب، مسحور از هیمنه غرب، فرصت را برای پردازش و ترویج اندیشه حکومت جهانی در شکل و ساختار لیبرال-دمکراسی و به رهبری و سالاری آمریکا مغتنم دانسته، از همه ابزار و امکانات بهره‌برداری می‌کنند تا به سایر دولت‌ها، حکومت‌ها و جوامع خرد و

کلان بقبولانند که چاره‌ای جز پذیرش حاکمیت و سلطه غرب پیش روی خود ندارند. آنان تقریباً همه امکانات و استعدادات خود را برای القاء و تزریق این منظور و تحقق این مقصود به کار بسته اند تا فضای جهانی را برای سلطه آمریکا و هم‌پیمانان غربی اش پیش از پیش فراهم سازند. درست در نقطه مقابل این جریان، از دیگر سو، جریان اسلام ناب محمدی، با اتکاء بر فرهنگ غنی و متعالی و موضع با ثبات، فعال، پیش رونده و مناسب خود، اندیشه نظم نوین جهانی غرب را به چالش جدی کشانده است. ضرورت این امر هنگامی آشکار می‌گردد که دریابیم اسلام با داعیه و انگیزه جهانی شدن آمده است که تا ابد استوار و ماندگار بماند و بر همه ادیان و مکاتب برتری جوید و هیچ دین و مکتبی بر او فائق نیاید.

رویکرد ما در بحث جاری با توجه به موضع‌گیری طرف مقابل باید رویکردی متناظر به اندیشه و طرز تفکر غربی‌ها باشد. رویکرد بحث حاضر می‌تواند یک رویکرد تحلیلی-انتقادی به شمار آید تا بتواند با حفظ جنبه پویایی و سازندگی، تحولاتی را در شیوه‌های توصیف، تحلیل و ترویج اندیشه مهدویت و تبیین برتری آن نسبت به تمامی اندیشه‌ها و نگرش‌ها پدید آورد.

بسیاری از نظریه پردازان اردوگاه سیاسی و استعماری غرب طی سالیان دراز به شیوه‌ها و ترفندهای گوناگون کوشیده‌اند به جوامع بشری زبردست بقبولانند که نظام حاکم بر غرب، یعنی همان نظام

لیبرال-دمکراسی، نسخه‌ی نهایی نجات بشر در آخرالزمان است. از نگاه آنان، بدین ترتیب، باید به هر صورتی شده راه را پیش روی جهانی سازی لیبرال-دمکراسی و تحقق آرمان‌های جهانی اردوگاه غرب هموار ساخت. در چنین عصر و فضایی، پرداختن به آینده‌ی انسان و بشریت، آن هم با توجه به مبانی، اصول و ارزش‌های حکومت جهانی واحد از منظر مهدویت بسیار ضروری و حایز اهمیت می‌نماید.

آینده‌نگری در ترسیم چشم انداز و روند رشد و تکامل جامعه‌ی بشری تأثیر بسزایی بر جای می‌گذارد. ارزیابی و ارزش‌شناسی این تأثیر گذاری ما را با بسیاری از حقایق عالم انسانی آشنا می‌سازد. ما همیشه آرزو می‌کنیم جزو برترین‌ها باشیم و علاقه داریم در هر زمینه‌ای به عالیترین‌ها دست یابیم. اینکه این حالت را از کی و کجا به دست آورده‌ایم، پرسش اساسی انسان‌شناختی ماست. آیا این امر از جنبه‌های اکتسابی و از جمله طرح‌های رفتاری-تربیتی شخصیت ما به شمار می‌رود یا اینکه اصولاً از ویژگی‌ها و خواسته‌های فطری و زیستی ما تلقی می‌گردد؟ علاقه به دریافت پاسخ صحیح، ذهن را به فضایی از گرایش‌های فطری می‌کشاند که اساس انسانیت ما را تشکیل می‌دهد. اینجا باید از زبان فطرت سخن به میان آورد و به گنجینه‌های فطری انسان اندیشید؛ گنجینه‌هایی که به هدایت وحی و نبوت و با راهنمایی‌ها و راهبری‌های انبیاء الهی مکشوف و مشهود انسان‌های تربیت یافته می‌گردد. وجود این گنجینه‌ها به ما اصالت و عمق می‌بخشد و اسباب تعالی و تکامل ما را فراهم می‌سازد.

انسان‌ها هنگامی به کمال شایسته خود نایل می‌گردند که تحت اشراف و هدایت مقام ولایت الهی قرار گرفته، از محضر خداوند و وجود اولیاء او مدد بجویند. خداوند همین که آفریدگار جهان و انسان است، به صورت تکوینی بر آنها ولایت دارد، به گونه‌ای که هیچ مخلوقی از ولایت و هدایت تکوینی خداوند خارج و بی‌بهره نیست؛ خداوندی که هرچیز آفریننی را به خلعت آفرینش وجود بخشید و به زیور هدایت آراست.^۱ ولایت تشریحی خداوند از لوازم ولایت تکوینی حق تعالی می‌باشد. لازمه ولایت تشریحی نیز، به نوبه خود، پذیرش حکومت و حاکمیت الهی در همه ساحت‌های زندگی مادی و معنوی از جانب بندگان خداوند و التزام فکری، انگیزشی، گفتاری، اعتقادی و عملی آنان به حقیقت و مفاد آن است. ولایت تشریحی خداوند از طریق پیامبر اعظم (ص) و اوصیای برحق ایشان (ع) به عموم انسان‌ها و جوامع بشری ابلاغ گردیده، اسباب و زمینه‌های سعادت آحاد انسانی را در هر دو جهان تدارک می‌نماید. به امید آن روز که پرچم نظام مهدوی و حکومت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در سراسر جهان به اهتزاز درآید.

فرضیه‌های اساسی در روند تحقق نظام جهانی

درباره تحقق نظام جهانی به یکی از سه فرضیه زیر می‌توان اشاره کرد:

۱. «قال ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی»، طه: ۵۰.

الف. حاکمیت جهانی با تصاحب قدرت و زورگویی و زورمداری
ابرقدرت حاکم؛ شبیه آنچه هم اکنون در آمریکا و کشورهای غربی و
دست نشانندگان آنها در کشورهای اسلامی و یا سایر کشورها رایج است.
ب. حاکمیت جهانی پیرو میل و اراده‌ی طبیعی افراد و بر اساس خواست
و علاقه و استعداد انسانی آنان؛ برای این پیشنهاد مصداق و تصویری
عینی در سطح جهان نمی‌توان یافت و امکان تحقق آن نیز نمی‌رود.
ج. حاکمیت جهانی بر اساس بینش توحیدی اسلام، متکی بر
اراده و منویات الهی و مبتنی بر خواست‌ها و امیال و آرزوهای
فطری و طبیعی انسان‌ها؛ به حسب آیات قرآنی و روایات اسلامی،
آخرالزمان و آتیة جهان جایگاه ویژه‌ای برای تحقق این منظور مهم
و این رسالت خطیر الهی خواهد بود.

اینجا جایگاه اصلی بحث و نظر در زمینه حکومت جهانی واحد
است که طی آن باید مشخص گردد کدام یک از فرضیه‌های سه‌گانه
فوق ارزش بررسی و پی‌گیری دارد و قابل تحقق و اجرا می‌باشد. در
این زمینه دو معیار اصلی برای ارزیابی و ارزش گذاری باید در نظر
گرفت. یکی، تضمین گسترش دامنه حاکمیت و رسالت در گستره
جهانی و دیگری، تضمین پایداری و دوام آن حاکمیت و رسالت است.

گزینه نخست از آنجا که اولاً، از جانب آفریدگار عدل متعال
مهر تأیید نمی‌پذیرد و ثانیاً، کوچک‌ترین تناسبی با مزاج و روحیه
جوامع و ملت‌ها ندارد، پایدار نمی‌ماند. تاریخ بهترین گواه برای

نایب‌داری این قبیل نظام‌ها و حکومت‌های جائز و ستمگر می‌باشد. خداوند با سنت امثال به زورمداران و ستمگران مهلت می‌دهد تا با تمام امکانات، فرصت‌ها و تجهیزات به عرصه آمده، خود را بیازمایند و بنمایانند تا آنگاه که هیمنه و قدرت طاغوتی آنان در هم شکسته می‌شود، مایه عبرت انسان‌ها گردند. جوامع بشری در اثر این فراز و نشیب‌ها سرانجام به خود خواهند آمد و در اندیشه تحقق آرمان‌هایی بر خواهند آمد که با سرشت و فطرت و روحیه آنان سازگار و با خواست قلبی و ایمانی آنان هماهنگ و هم سو باشد.

گزینه دوم، گرچه تا حدود زیادی از عوارض و لوازم گزینه اول مبراست، با این وجود تحقق یک اراده انسانی در مقیاس جهانی بسیار بعید و دور از انتظار است. انسان‌ها با این همه اختلافاتی که در بینش، روش، انگیزش، علاقمندی، گرایش و ذوق و سلیقه دارند هر کدام برخوردار از تفرد و تشخیص منحصر به فردی است که اجتماعشان در بخش کوچکی از جهان میسر نمی‌باشد تا چه رسد به اینکه بخواهند در کل جهان متحد و منسجم گردند. هر فرد و گروهی برای خویش سر و سودایی و فریاد و صدایی دارد که جانبدارانه مایل است نگذارد صدای دیگری بر صدای او برتری یابد و سودای دیگری بر سودای او پیشی پذیرد. انسان چنانچه به حال خود رها شود آن چنان تحت تأثیر خواهش‌ها و احساسات و اغراض شخصی خویش قرار می‌گیرد که دیگری را در کنار خود

تحمل نمی‌کند. در این میان تنها مؤمنان حقیقی هستند که به حسب ارتباط خود با خداوند و به اقتضای خصیصه ایمان خویش با یکدیگر نه تنها صمیمی بلکه برادرند و در پناه خداوند به اتحاد و انسجام می‌رسند. خداوند و اولیاء او سر سلسله جنیان حرکت و بسیج اهل ایمان به جانب اتحاد و انسجام می‌باشند که بدون حضور و نقش آنان هیچ اثری از اتحاد که لازمه حکومت جهانی است نقش نمی‌بندد. در اینجا نقش ولی و حجت بر حق خدا در میان مردم به خوبی برجسته و هویدا است. پذیرش ولایت انسانی که در عصر و زمان خود از برترین‌ها به شمار می‌رود انسجام بخش جمع‌ها و جمعیت‌های بشری است. مهم این است که این ولی و این حجت مورد شناسایی، بیعت و پیروی اهل ایمان قرار گیرد.

کیف مدّ الظلّ نقش اولیاست	کو دلیل نور خورشید خداست
اندرین وادی مشو بی این دلیل	لأحبّ الأفلین گو چون خلیل
روز سایه آفتابی را بیاب	دامن شه شمس تبریزی بتاب

گزینه سوم از جمله دیدگاه‌هایی است که از میان همه دیدگاه‌ها برجستگی خاصی داشته، با مبانی دینی و آسمانی از یک سو و با ارزش‌های فطری و انسانی و تقاضاهای روحی و روانی از دیگر سو، کاملاً منطبق و سازگار می‌باشد. اساساً ارسال پیامبران و فرستادن کتاب‌های آسمانی، همچنین تشریح احکام و قوانین دینی، همه برای تحقق هدایت و تربیت تشریحی انسان، علاوه بر هدایت و تربیت

تکوینی انسان^۱ صورت پذیرفته است. اسلام که در میان ادیان کامل ترین دین به شمار می رود بهتر از هر دین و آیین و شریعت دیگری در اندیشه تأمین سعادت دنیا و آخرت بوده و هست. نظر به اشراف و نظارت و تدبیری که خداوند در امر آفرینش انسان و جهان مبذول فرموده است، مسلماً قوانینی که به نام دین وضع کرده بهتر و کامل تر از هر قانون دیگر می تواند پاسخگوی نیاز هدایت، تربیت و سعادت انسان ها در کل دوران و اعصار و نسل ها باشد. از آنجا که اسلام به فرمان و مشیت الهی، تا آخر الزمان و پس از آن تا قیام قیامت دین و شریعت انسان ها در کل جهان به شمار می رود، بدیهی است باید از کارآیی لازم برای فرمانروایی بر انسان و جهان برخوردار بوده باشد. چنین دینی، بنابراین، قوانینش جهان شمول و آرمان هایش قطعی الوقوع خواهد بود. مهم این است که اسلام ناب حتی فکر و چاره فرمانروای به حق و عادل را نیز کرده است تا با تأییدات خداوندی سکاندار حاکمیت جهانی باشد و به عنوان نماینده او بر جهان و انسان به عدل و انصاف حکم براند. نظریه مهدویت متکفل این امر خطیر و متصدی این رسالت عظیم است.

۱. اشاره به آیه کریمه: "قال ربنا الذی أعطی کل شیء خلقه ثم هدی" (طه: ۵۰). گفت پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشت، سپس او را (به راه کمالش) هدایت فرمود.



فصل دوم

حکومت جهانی واحد از نگاه غرب

تجربه سیاسی غرب

از میان فرضیه‌های سه‌گانه‌ای که در فصل اول به آن اشارت رفت، غرب فرضیه نخست را در میدان عمل و سیاست تجربه کرده است. علاوه بر جهت‌گیری‌های خاصی که غرب در رابطه با مفهوم شناسی حکومت جهانی واحد ارائه داد، از دیگر جهات نیز می‌توان به مطالعه این موضوع از نگاه و سیره غرب پرداخت. بررسی‌های اخیر، بیش از همه، حکایت از دسیسه‌ها و ترفندهای غرب در مصادره این مقوله دارد. نکات زیر تا حدودی بیانگر این ماجرا می‌باشد.

● اردوگاه غرب بر اساس فرصت‌سازی به نفع خود و تهدید علیه دیگران، از هر فرصتی در راستای تأمین منافع خود و تضييع منافع دیگران بهره‌برداری می‌کند. هر فرصتی که در ارتباط با اندیشه آخرالزمان برای غرب دست دهد، ممکن است یک تهدید علیه جهان تشیع به شمار رود. تدارک فرصت‌ها، در رویارویی با جهان اسلام، به منظور تحمیل دکترین غربی و جلوگیری از ترویج اندیشه اسلام ناب صورت می‌پذیرد. این جریان به اندک بهانه وبا

زمینه‌سازی قبلی، هدایت اندیشه‌های غربی را به سمت و سوی ویژه و از قبل تعریف شده بر عهده می‌گیرد. تجمیع اندیشه‌های هم‌گرا و وحدت‌بخشی صوری و ظاهری به آنها در قالب جهانی‌سازی و به منظور تحقق خواسته‌ها و آمال غرب از مهمترین مسئولیت‌های جریان مزبور می‌باشد.

● بشر غربی نسبت به آینده‌ی زندگی بشری در خلأ فکری و آرمانی به سر می‌برد، بنابراین جا دارد که به طور جد نگران آینده‌ی تیره و تار خود باشد. هرگز نمی‌توان و نباید این نگرانی را ساده پنداشت.

● در اندیشه‌های فرجام‌شناسانه‌ی گروه‌ها و فرقه‌های مذهبی و غیر مذهبی غربی دغدغه‌هایی نسبت به آینده‌نگری جوامع بشری به چشم می‌خورد. اما از آنجا که این اندیشه‌ها تناسبی با تعالیم ناب انبیاء الهی پیدا نمی‌کند، آینده‌ی انسان و جهان از این قبیل دل‌مشغولی‌های فراگیر طرفی نمی‌بندد.

● در طول تاریخ، چنانچه اردوگاه سیاسی غرب گهگاه به ترسیم آینده‌ی جهان و انسان پرداخته است، همانند بسیاری از امپراطوران و حکمرانان سیاسی منظوری جز گسترش قلمرو نفوذ و سیایت خود نداشته است.

● آرمان شهر افلاطون نیز تا کنون نتوانسته است تئوری و زمینه‌ی مساعدی را برای تشکیل حکومت جهانی برتر در غرب فراهم سازد. بنابراین کی و چگونه می‌تواند نوید بخش و امیدوارکننده باشد؟^۱

۱. ر.ک محمد حسن مکارم، *مدینه فاضله در متون اسلامی* (قم: دفتر تبلیغات اسلامی،

حکومت جهانی واحد از نگاه غرب، دورنمایی از اندیشه‌ی حکومت جهانی واحد ۴ ۲۳

● بدیهی است میان آرمان‌خواهی و آینده‌نگری فاصله است. غرب از تعیین و تبیین چنین فاصله‌ای عاجز است، زیرا در تنظیم مصالح عمومی بشر بیش از هر عامل انسانی و مادی و طبیعی نیازمند تدبیر ربوبی می‌باشیم که اردوگاه سیاست پردازان غرب به آن ابدا اعتقادی ندارد.

● این اشتباه بزرگی است که تئوری مربوط به فرایند جهانی سازی و نظم نوین جهانی را در راستای آرمان‌های انبیاء و مصلحان الهی برای ایجاد و برپایی حکومت جهانی توحیدی و از سنخ آن بدانیم.

● هرگز نباید و نمی‌توان سلطه سیاسی، اقتصادی و نظامی غرب بر بخش عظیمی از جهان معاصر را نشان و نمادی از قابلیت جهانی غرب در راستای برپایی حکومت جهانی برشمرد.

● جهانی سازی معاصر روی دیگری از سکه غربی سازی و یا آمریکایی سازی جهان می‌باشد.

● خوش بینی غرب در سلطه بر جهان رؤیایی و خیال پردازانه است و نه واقع گرایانه و آینده نگرانه.

● غرب بخشی از تلاش خود را به کار بسته است تا به مفهوم سازی و اصطلاح آفرینی و مصادره مفاهیم و ارزش‌های غیر غربی، به ویژه ارزش‌های برگرفته از دکترین نجات و انتظار، در راستای حفظ و استمرار سلطه خود بر جهان پردازد.

● جز این نیست که غرب در نظر دارد ادبیات جهانی را در مسیر تحقق آرمان‌های ماتریالیستی و برداشتن هر گونه مانع از سر راه

سلطه جهانی خویش بازآفرینی و بازسازی کند تا فرصتی برای خود و تهدیدی برای دیگران فراهم سازد.

● جز این نیست که زبان مفاهمه و به تعبیری ابزار و کلید تفکر چنانچه در تصرف غرب باشد می‌تواند به تدریج کانون تفکر جوامع بشری را به سمت و سوی غرب و به نفع سلطه غرب منعطف گرداند.

● صرف نظر از تصرف در قلمرو ادبیات، غرب در عرصه اندیشه سازی نیز تلاش می‌کند اندیشه ادعایی خود را جایگزین اندیشه مهدویت و نجات اسلامی کند.

● غرب اصرار دارد اندیشه سلطه لیبرال-دموکراسی خویش را جایگزین اندیشه مهدویت سازد. این تلاش غرب با اصول انسانی اندیشه‌ورزی سازگار نیست و برای جوامع بشری راهگشا نخواهد بود. صورت مسأله را پاک کردن و به جای آن مسأله جدید دلخواه ایجاد کردن هنر نمی‌باشد.

● لیبرال - دموکراسی به عنوان روح مشترک و حاکم بر اندیشه‌های ماتریالیستی غربی مربوط به حکومت جهانی تا کنون پیامدهایی جز شیخون و تجاوزگری علیه ارزش‌ها و منافع جوامع انسانی چیزی دیگر در بر نداشته است. آن را که عیان است چه حاجت به بیان است؟

غرب و حکومت جهانی به چهار روایت

غرب با شعار نظم نوین جهانی کوشیده است الفبای حکومت جهانی واحد را تنظیم و تدوین کند. در این ارتباط چهار نظریه پرداز سیاسی

حکومت جهانی واحد از نگاه غرب: دورنمایی از اندیشه‌ی حکومت جهانی واحد ۲۵

بیش از همه فضای بحث را معطوف اندیشه‌های خود ساخته اند. در دهه‌های اخیر در آمریکا، میشل فوکویاما^۱ با دیدگاه آخرالزمان، مارشال مک لوهان^۲ با نظریه دهکده جهانی، آلوین تافلر^۳ با تئوری برترین‌ها و ساموئل هانتینگتون با طرح اندیشه برخورد تمدن‌ها بیشترین سر و صدا را نسبت به حکومت جهانی از نوع غربی-آمریکایی برپا ساخته‌اند.

فوکویاما و نظریه آخر الزمان

بر اساس این دیدگاه، کمال مادی و معنوی تاریخ در گرو باز ایستادن تاریخ از حرکت و جریان است. هنگامی که تاریخ پایان پذیرد و زمان از حرکت باز ایستد، آخرالزمان می‌شود. این امر به صورت جبری بر تاریخ تحمیل می‌گردد و در نتیجه تاریخ به کمال می‌رسد. کمال مادی تاریخ با ظهور اندیشه ماتریالیستی-دیالکتیکی هگل به وقوع پیوست در صورتی که کمال معنوی تاریخ به دنبال کمال مادی در آخرالزمان تحقق می‌یابد. در این هنگام زمینه برای حکومت جهانی واحد فراهم می‌آید. حکومت جهانی بر این اساس یکی از ضروریات نظریه کمال تاریخ و پدیداری آخر الزمان است.^۴

1. Francis Fukuyama.

2. Marshal McLuhan

3. Alvin Taffler.

۴. محمد جواد لاریجانی، کاوش‌های نظری در سیاست خارجی، (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴)، ص ۱۸۳ و صص ۲۸۰-۲۶۹.

فوکویاما دو اشتباه بزرگ مرتکب شده است: اولاً، تحت تأثیر اندیشه هگل و مارکسیسم-لنینیسم تئوری پایان یا نفی تاریخ را به صورت جبری پذیرفته است؛ نظریه‌ای که برای بارها مورد نقد و انکار خود غربی‌ها، به ویژه انسان‌مداران، قرار گرفته است. ثانیاً، تحت تأثیر اندیشه نارسای سیاسی خود، آمریکا و حاکمیت لیبرال-دمکراسی آن را کمال معنوی و مادی و پایان بخش تاریخ دانسته است و تصمیم سازی نهایی و جدی و کارآمد در پایان تاریخ را به آن نظام سپرده است.^۱

مک لوهان و دیدگاه دهکده جهانی

پدیده انقلاب و انفجار اطلاعات پایه اساسی این دیدگاه به شمار می‌رود. در نگاه مک لوهان جهان به سوی یکسانی و یکنواختی فرهنگی به پیش می‌رود. فرهنگ‌ها به تدریج ساختار و محتوای واحدی پیدا می‌کنند و زمینه ساز حکومت جهانی می‌گردند.

اولین اشتباه بزرگ مک لوهان این است که انقلاب و انفجار اطلاعات و دسترسی افراد و جوامع به یکدیگر را تنها عامل اساسی شکل‌پذیری سامان نوین اجتماعی و تحقق حکومت جهانی دانسته است و در نتیجه نسبت به سایر عوامل مهم فرهنگی و اجتماعی غافل مانده است. دومین اشتباه وی این است که غلبه و پیروزی نهایی را در عصر ارتباطات و

۱. سید احمد رهنمایی "در اندیشه حکومت جهانی واحد"، معرفت، ش. ۹۴، ص. ۱۶.

حکومت جهانی واحد از نگاه غرب، دورنمایی از اندیشه‌ی حکومت جهانی واحد ۲۷

اطلاعات از آن غرب و فرهنگ لیبرال - دمکراسی آن برشمرده است و از عناصر قدرتمند آشکار و نهان سایر فرهنگ‌ها غفلت ورزیده است.^۱

تافلر و تئوری برترین‌ها

به عقیده تافلر برخورداری از بالاترین سطح قدرت در مقیاس جهانی معیار اساسی حق حاکمیت بر جهان را تضمین می‌کند. سرچشمه قدرت را در عصر حاضر که عصر ارتباطات و اطلاعات است باید قدرت علمی و اطلاعاتی و اطلاع رسانی دانست. معیار قدرت در دو قرن نوزدهم و بیستم، نخست بر محورهای نظامی و سیاسی و سپس اقتصادی و پس از آن بر هر سه محور استوار بوده است. امروزه بیش از همه، جنبش‌های علمی، اطلاعاتی و اطلاع رسانی را باید قدرت برتر دانست که حرف نخست را در عالم همین قدرت می‌زند. تافلر صاحب این برترین قدرت را شایسته سروری و سرآمدی در جهان می‌شناسد و بر این نکته تأکید می‌ورزد که غرب به ویژه آمریکا در سده اخیر از این برترین قدرت برخوردار بوده است. طبعاً حق غرب خواهد بود که مقام حاکمیت جهانی را تصاحب کند.^۲ نظر به اینکه

۱. همان، صص ۱۶ و ۱۷.

۲. ر.ک. آلوین تافلر، *تعمیر ماهیت قدرت، دانش، ثروت و خشونت در آستانه قرن بیست و یکم*، ترجمه حسن نورایی بیدخت، شاخرخ بهار، با مقدمه‌ای از دکتر جواد لاریجانی (تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۰)، ص ۶۴.

در حال حاضر الگوی حکومتی غرب لیبرال - دموکراسی است، تافلر چنین فرهنگ و سیاستی را بهترین راه و رسم زندگی سیاسی - اجتماعی در چارچوب حکومت جهانی واحد برمی‌شمرد. به نظر می‌رسد تافلر، متأثر از اندیشه افرادی چون ماکیاول و نیچه که قدرت و قدرت مداری را معیار اصلی حقیقت و ارزش می‌دانند، بدون ارایه برهانی روشن و تنها با ذکر مثال و نمونه‌های موردی، نظریه فوق را به تصویر کشیده است. اظهارات تافلر به یک خطابه سیاسی بیشتر می‌ماند تا یک تئوری علمی، محققانه و کاربردی.^۱

ساموئل هانتینگتون و نظریه برخورد تمدن‌ها

به نظر هانتینگتون، در برتری بر جهان و فرهنگ‌ها و جوامع، هیچ عاملی به اندازه فرهنگ و تمدن کارآمد و تعیین کننده نمی‌باشد. از آنجا که در اندیشه هانتینگتون، فرهنگ غربی از نوع لیبرال-دموکراسی در مقایسه با سایر فرهنگ‌ها در اوج قدرت و تعالی خود قرار گرفته است، ارزش‌های برگرفته از این فرهنگ باید به عنوان ارزش‌های سرآمد و فراتر به کل جهان سرایت یابد تا نظام غربی برتری خود را در رویارویی با سایر نظام‌ها حفظ و تثبیت کند.^۲ در این میان تمام

۱. سید احمد رهنمایی، "در اندیشه حکومت جهانی واحد"، معرفت، ش. ۹۴، ص. ۱۷.

۲. محمد جواد لاریجانی، کاوش‌های نظری در سیاست خارجی (تهران: شرکت

انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴)، صص. ۲۷۵ و ۲۷۶.

حکومت جهانی واحد از نگاه غرب، دورنمایی از اندیشه‌ی حکومت جهانی واحد ۲۹

تلاش هانتینگتون بر آن است که اسلام و فرهنگ اسلامی را تهدید جدی در برابر قدرت جهانی غرب معرفی کند و در نتیجه غرب را برای حفظ و ثبات حیثیتش به رویارویی با جهان اسلام فراخواند. هانتینگتون به غلط می‌پندارد که عامل تنش موجود میان اسلام و غرب به فرهنگ و دیانت و تمدن اسلامی بر می‌گردد، در حالی که چنین تنش‌هایی را باید در درون اردوگاه غرب و سیاست‌گذاری‌های غلط و ظالمانه دولت آمریکا و سایر دولت‌های غربی همسو با آمریکا جستجو کرد و نه در اسلام و فرهنگ و ارزش‌های حیات بخش آن.^۱

جمع بندی دیدگاه‌های چهارگانه

● نقاط مشترکی که چهار نظریه مربوط به اردوگاه غرب، یعنی: نظریه‌های "پایان جبری تاریخ"، "دهکده جهانی"، "برترین‌ها" و "برخورده تمدن‌ها" را - با وجود همه وجوه متمایزی که دارند - به یکدیگر ربط می‌دهد، به قرار زیر است:

۱. هر چهار نظریه به نام آزادی بشر و به بهانه ایجاد برابری و رفع هرگونه تمایز، حتی تمایزات جنسیتی، در اندیشه تبیین و توجیه نفوذ و سیطره لیبرال - دموکراسی در جهان است.
۲. صاحب نظران همه این نظریه‌ها به نوعی حرکت غرب، به ویژه آمریکا را به منظور زمینه‌سازی برای سلطه

۱. مید احمد رهنمایی، "در اندیشه حکومت جهانی واحد"، معرفت، ش. ۹۴، ص. ۱۸.

- لیبرالیسم جهانی می‌ستایند و آمریکا را شایسته منزلت حاکمیت جهانی می‌شناسند.
۳. هر چهار دیدگاه نارسایی‌های حاکمیت لیبرال-دموکراسی در غرب و تجربه‌های تلخ و ناکارآمد ناشی از لیبرالیسم و دموکراسی را نادیده می‌انگارند.
۴. این نظریه‌ها، سرنوشت جهان را به سرنوشت غرب به فرماندهی آمریکا، به عنوان ژاندارم جهانی متصل می‌کنند.
۵. هر چهار نظریه، رهبری جهان را از آن غرب می‌دانند و ملاک این رهبری را نیز شایستگی و توانایی آمریکا در ترویج دموکراسی و لیبرالیسم می‌شناسند.
۶. هر چهار نظریه می‌کوشند تا با مصادره ایده منجی جهانی، آن را تحت الشعاع اندیشه‌های خود قرار دهند و خود را نجات بخش بشر در آخرالزمان بنمایانند.
۷. هیچ یک از این دیدگاه‌ها یادآور قدرت و تأثیرشگرف دین و آموزه‌های دینی و معنوی در آخرالزمان نیستند، بر عکس، به نوعی به تخریب ذهنیت و تفکر نجات بشر با محوریت دین را می‌پردازند.
۸. همه این دیدگاه‌ها تصاحب و تملک آینده جهان و تاریخ را از آن آمریکا می‌دانند و با ظرافت روان‌شناسانه سعی دارند به جهان بقبولانند که هر جامعه یا کشوری همراه آمریکا نباشد، متضرر خواهد شد.

عوامل دست‌آویز غرب در سلطه بر جهان

● عوامل و عناصر زیر از جمله دست‌آویزهای غرب سلطه‌جو

برای حفظ و ثبات سلطه خود بر جهان به شمار می‌روند:

۱. انقیاد و سلطه‌پذیری دولت‌ها و حکومت‌های کوچک‌تر و

ضعیف‌تر: طبیعی است تا سلطه پذیر نباشد، سلطه‌گر

نخواهد بود. دولت مردان بسیاری از دولت‌های دست

نشانده، از آنجا که نوعاً جایگاه مردمی ندارند، به منظور

حفظ کیان و تاج و تخت خود روی به دامان قدرت‌های

بزرگ می‌آورند. قدرت‌های بزرگ نیز در قبال پشتیبانی

ظاهری از دولت‌های مزبور انتظار سلطه‌پذیری و خوش

خدمتی دارند. این ارتباط دوجانبه رفته رفته به تقویت سلطه

گر و تضعیف سلطه پذیر می‌انجامد.

۲. غفلت و بی‌خبری جوامع بشری: غفلت را یکی از

بزرگترین و کشنده‌ترین دردهای بشری برشمرده‌اند.

قرآن در توصیف کسانی که منزلتشان از چهارپایان هم

پایین‌تر می‌رود عنوان غافلون را برگزیده است.^۱ غفلت

موجب سردرگمی و گمراهی است که بسیاری از آسیب‌های

۱. "و لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن و الإنس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا

یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالأنعام بل هم اضل اولئک هم

الغافلون" أعراف: ۱۷۹.

شخصی، شخصیتی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، از جمله سلطه پذیری را به دنبال دارد.

۳. بازبودن فضای سلطه و تک تازی به دنبال فروپاشی

اتحاد جماهیر شوروی سابق: صرف نظر از اینکه طرح اصلی فروپاشی شوروی سابق در دستور کار کاخ سفید و سیا بود و از آنجا هدایت شد و توسط گورباچف به اجرا درآمد، این پدیده پس از یک دوره نسبتاً طولانی جنگ سرد به نفع معادلات غرب رقم خورد و زمینه را برای سلطه بلامنازع غرب به سرکردگی آمریکا فراهم ساخت. اما آیا این سلطه ادامه خواهد یافت؟

۴. حضور فعال مهره‌ها، مزدوران و ستون پنجم اردوگاه

غرب در سایر جوامع: آمریکا رقم‌های سنگین دلاری را هزینه می‌کند تا جای پای خود را در سایر جوامع و دولت‌ها محکم سازد. مزدوران داخلی اعم از جاسوسان و قلم به مزدها از جمله عواملی هستند که نقش سربازان پیاده، خاموش و بی نام و نشان آمریکا را در چنین جوامعی ایفا می‌کنند و زمینه را برای نفوذ و سلطه او فراهم می‌گردانند.

۵. سرسپردگی بسیاری از سران کشورها در برابر غرب: در

برخی از کشورهای دست‌نشانده غرب، لزوم چندانی به سرمایه‌گذاری از جانب غربی‌های سلطه‌گر احساس

نمی‌شود، بلکه دولت مردان و سیاست بازان تنها معادل دریافت مقام و منصب و ثروت و موقعیتی ناچیز، با باج دادن به آمریکا مراتب سرسپردگی خود را نسبت به آن و سیاست‌های سلطه طلبانه اش ابراز می‌دارند.

۶. برخورداری غرب از قدرت و سلطه‌ی ظاهری: مزید بر بهره‌مندی غرب از وضعیت سیاسی، نظامی و اقتصادی به ظاهر قوی‌تر و جدای از قدرت مداری غرب به ویژه در عرصه‌ی سیاست خارجی، تبلیغات فراگیر و پرهیاهوی غرب موجب گردیده برخی از جوامع و دولت مردانشان مرعوب و یا حتی مسحور این قدرت ظاهری شوند و در نتیجه در مقابل آن سرفرو آورده، زمینه ساز حاکمیت غرب بر سرنوشت خود گردند.

متأسفانه عواملی از این دست و نظایر آن در جوامع و ممالک اسلامی مصادیق بارز می‌یابد به گونه‌ای که جای هیچ شک و ابهامی در سلطه‌پذیری آن جوامع و دولت‌هایشان باقی نمی‌گذارد. با این وجود از سوی دیگر، خوشبختانه طی دو دهه‌ی اخیر نهضت عظیم بیداری ملت‌ها و جوامع عرصه را تا حدود زیادی بر سلطه جویان غربی تنگ و باریک کرده است و موجب گردیده به طور پی در پی ساز ناسازگاری مردم با نظام سلطه در کشورها و

جوامع گوناگون به گوش رسد و آهنگ خوش خیزش
انسانی فضای جهانی را در نور دیده است.

آرمان جهانی غرب؛ بیم‌ها و چالش‌های پیش رو

نظام سلطه غرب از دیر باز در رویارویی با اسلام و مسلمانان همواره در صدد حفظ و ثبات تسلط و حاکمیت خود بر جهان بوده است. هیچ برهه‌ای از تاریخ را نمی‌توان سراغ داشت که جهان اسلام به خصوص به دلخواه مسلمانان تسلیم خواسته‌های زیاده طلبانه غرب شده باشد. چنانچه غرب احیاناً در طول سده‌های اخیر بر مسلمانان سلطه یافته است، این سلطه از راه هم‌دستی عوامل مزدور و جیره خوار غرب از یک طرف و اعمال فشار و زور و تهدید غرب و عوامل داخلی آن از سوی دیگر بوده است. اساساً روح اسلام تنها تسلیم در برابر فرمان و خواست خداوند است و قویاً با پذیرش سلطه بیگانگان مغایرت دارد. با این وجود، هرچه باشد زبان غرب در رویارویی با دیگران و در راستای حاکمیت بر انسان و جهان زبان مفاهمه نیست، بلکه زبان زور، تهاجم، شبیخون و لشکرکشی است. این تهاجم در موارد فراوان به صورت تهاجم نظامی و در مواردی به شکل تهاجم، یا شبیخون و یا به اصطلاح، به صورت ناتوی فرهنگی بوده است. تهاجم از نوع اخیر، بر اساس وحدت رویه استراتژیک اردوگاه فرهنگی غرب، شکل گرفته که به تسخیر سنگرها و عرصه‌های

فرهنگی جهان توسط این اردوگاه انجامیده و آثار ناگواری را برای جوامع بشری به ویژه جوامع اسلامی در پی داشته است. نتیجه همه این تهاجم‌ها باید را تثبیت و حفظ سلطه غرب بر جهان دانست.

آیا می‌توان حضور همه جانبه فرهنگی، صنعتی و احیاناً نظامی، سیاسی غرب در جهان را زمینه ساز تشکیل حکومت جهانی واحد توسط غرب دانست؟ آیا اردوگاه غرب، در مسیر ایجاد و استقرار حاکمیت سیاسی و تحقق آرزوها و آرمان‌های جهانی خود، می‌تواند نسبت به موج هم‌گرایی فرهنگی که بخش عظیمی از جهان با غرب پیدا کرده است خوشبین و امیدوار باشد؟ غرب در خیال واهی خود چنین می‌اندیشد و تلاش دارد جهان را متقاعد سازد که سلطه اقتصادی و صنعتی غرب، سرانجام به سلطه فرهنگی و سپس، به سلطه سیاسی غرب می‌انجامد. تلاش‌هایی از این دست را باید زمینه سازی غرب برای سلطه و حکومت جهانی واحد برشمرد. چنین اندیشه‌ای است که می‌تواند عامل حیات و ثبات سیاسی و فرهنگی غرب محسوب شود.

ناآگاهی و زودبیاوری جوامع جهان سوم زمینه ساز و پشتوانه بهره برداری غرب از چنین عامل حیاتی است. باور جوامع مزبور به این که غرب واقعاً آن چنان که می‌نماید هست و آن چنان که تظاهر می‌کند، سزاوار حاکمیت بر جهان است، ثبات سیاسی و فرهنگی غرب را تا حدودی تضمین می‌کند. در واقع، تظاهر غربی‌ها به این معنا و القاء دکترین خود به جوامع ضعیف‌تر، بیش از میزان واقعی اعتماد به نفس

خود غربی‌هاست. مهمترین عاملی که غربی‌ها و هواداران سلطه غرب در راستای تحقق خواسته‌های سلطه جویانه خود بدان دل بسته اند کار و تلاش سیستماتیک و فراگیر غربی‌هاست.

برخی از جوامع تحت سلطه بر این باورند که حاکمیت جهانی غرب بر جهان امری حتمی خواهد بود. در ایجاد این باور بیشتر وسایل ارتباط جمعی و نظریه پردازان رشته‌های جامعه شناسی، روان شناسی، علوم سیاسی و علوم تربیتی بر آنند تا ابتدا خودباوری غربی را در تمام سطوح جوامع غربی ترویج و تثبیت کنند، سپس دامنه آن را به دیگر جوامع بکشانند. ترویج اندیشه‌های سکولاریستی و لیبرالیستی در همه ساحت‌ها نشان از زمینه‌سازی برای تحقق آرمان‌های غرب دارد. تحریکات و تحرکات غرب، به ویژه در دهه‌های اخیر، برای تأمین خواست سلطه طلبی غرب بوده است. خوی سلطه طلبانه غرب ایجاب می‌کرده که همه تجهیزات و امکانات انسانی، طبیعی، مادی و ماشینی را در دامنه وسیع علوم انسانی و تجربی به کار گمارد تا دایره سلطه خود را گسترده‌تر سازد و سرانجام بر کل جهان حاکم شود.

آیا غرب با این ترفندهای سیاسی و فرهنگی می‌تواند حکومت جهانی را برای خود تضمین کند؟ حقیقت این است که غرب در مسیر استقرار و استحکام حاکمیت جهانی و سلطه جویانه خویش با موانع بی شماری روبه رو خواهد شد. همان گونه که قبلاً اشاره شد، بیداری ملت‌ها، به ویژه ملت‌هایی که در رویارویی با غرب به احساس

حقیقت ناخواسته‌ای مبتلا شده اند و خود و فرهنگ و ارزش‌های خود را در حال متلاشی شدن و نابودی می‌بینند، می‌تواند دکترین سلطه غرب بر جهان را به مخاطره اندازد و امید غرب را در این خصوص بر باد دهد. از طرفی، خودآگاهی غرب، به ویژه آمریکا از ناتوانی خویش در اداره و تدبیر حوزه حاکمیت سیاسی داخلی خود، باور غرب را در خصوص توانایی بر حاکمیت جهانی دچار تزلزل کرده است. شواهد زنده از درون و بیرون نظام غرب، حکایت از ناتوانی غرب در اداره جهان دارد. بالاتر از همه، آن چنان که رابرت جی رینگر^۱، نوام چامسکی^۲ و دیگر نویسندگان آمریکایی اظهار داشته اند، دنیا به زودی شاهد فروپاشی تمدن و حاکمیت غرب خواهد بود. بنابراین، برخورداری غرب از سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را هرگز نباید به معنای دست یابی غرب به معیارهای کافی و لازم برای تحقق بخشیدن به حاکمیت جهانی تلقی کرد.

آن چه امروزه اردوگاه غرب برای کنترل نظم جهانی در نظر می‌گیرد، بر اساس معیار و فرضیه نخست از میان سه فرضیه سابق الذکر است. این اردوگاه تنها با قدرت باوری و تجاوزگری در صدد است دنیا را تصاحب کند و به دلیل جهان بینی ماتریالیستی و

1. Robert J. Ringer, (*How You Can Find Happiness During the Collapse of Western Civilization?* 1983)

2. Noam Chomsky, (*World Orders: Old and New*, 1994).

ایدئولوژی مادی و موقعیت و شرایطی که دارد، هیچ یک از شیوه‌های دوم و سوم را بر نمی‌تابد. ایجاد سلطه زورمدارانه بر جهان و انسان، طبع ابرقدرت بودن و اقتضای جهان گرایی غربی-آمریکایی است. با الغای خصوصیت از غرب جغرافیایی، امپراطوری شرق نیز در فرهنگ و الفبای ابرقدرتی چنانچه موقعیت قدرتمندانه و زورمدارانه خود را می‌توانست حفظ کند، برای ادامه سلطه خویش و گسترش آن، چاره‌ای جز فراهم آوردن زمینه‌های سلطه جهانی نمی‌یافت. البته تلاش‌های مستمر ابرقدرت شرق در این مورد حاصلی نداشت.

طبیعی است هنگامی که اصل قدرت باوری بر سیاست حاکم باشد، قدرت ابزاری برای گسترش و تداوم سلطه خواهد بود. قدرت باوری به عنوان اساس حاکمیت در نظام غرب (آمریکا) و قبل از آن، طی دوران جنگ سرد در دو نظام شرق و غرب، مورد توجه سیاست گذاران دو ابرقدرت قرار گرفته بود. امروزه نیز همان نظریه در تک تازی‌های غرب با لحن تندتر و آشکارتری دنبال می‌شود. دکترین نظام تک قطبی در جهان، ابتدا در اندیشه سیاسی جامعه شناختی غرب و جهت‌تئوریک و علمی به خود می‌گیرد، سپس کارگاه‌های سیاسی پتاگون و سازمان جاسوسی سیا به سرعت و در یک چرخش گیج کننده از آن برای اهداف و سیاست‌های خود خوراک تبلیغاتی تهیه می‌کنند.

حاصل تلاش‌های فوق تدارک مجموعه فرض‌ها و پیش فرض‌هایی است که تنها بر اساس معیارها و خواست‌های سیاست

پردازان غربی تدوین و تنظیم می‌شود و بر اثر تبلیغات فراگیر و حیرت‌انگیز، شکل نظریه علمی و فنی و صورت حقیقت به خود می‌گیرد. حتی در پاره‌ای از موارد، نقد این فرضیه‌ها با واسطه‌های گوناگون به نوعی ارائه می‌شود که در تقویت و اعتبار ارکان آن فرضیه‌ها در اذهان عمومی مردم دنیا اثرگذار باشد. در دو دهه گذشته فرضیه‌هایی نظیر «نظم نوین جهانی» بوش، «پایان تاریخ» هگل و فوکویاما، «برترین‌ها» آلوین تافلر و «برخورد تمدن‌ها» ی هانتینگتون و نقد و بررسی آن‌ها با همین هدف و به همین صورت برنامه ریزی شده است. تبلیغات آن چنان مؤثر می‌افتد که کمتر کسی در آن تردید می‌کند، بر عکس، هر چه به او القا می‌شود، حقیقت می‌پندارد. نقش تبلیغات از نوع غربی را در ترویج و نشر افکار و خواسته‌های غرب نمی‌توان از نظر دور داشت؛ همچنان که نباید از اهمیت بیدارگری مردم در رویارویی با تبلیغات غرب غافل ماند. وجه مشترک دیدگاه‌های ساختگی غرب را باید در ترویج و تقویت فرهنگ لیبرال-دموکراسی جستجو کرد. غرب به رغم تجربه‌های تلخی که تاکنون بر اثر نفوذ امواج لیبرالیسم و دموکراسی با آن رو به رو شده است، گو اینکه بنا ندارد دست از تلاش برای تثبیت ارکان نظام لیبرال-دموکراسی بر دارد.^۱

۱. سید احمد رهنمایی، "در اندیشه حکومت جهانی واحد"، معرفت، ۹۴، مهر ۱۳۸۴،

در مجموع، غرب سلطه‌گر در برابر ترفندهایی که در راستای سلطه بر جهان به کار می‌بندد، با بیم و چالش‌های زیر مواجه می‌باشد:

۱. تئوری نظم نوین جهانی را باید خوابی خوش با تعبیر وارونه

تلقی کرد که غرب به تحقق آن دل بسته است و برای آن از

قدرت و حیثیت و ثروت خود و دیگران هزینه می‌کند.

۲. چهار نظریه مورد توجه اردوگاه غرب در ارتباط با

حکومت جهانی واحد را می‌توان نوعی نرم‌افزارها و

تدارکات آفت‌زده به حساب آورد که غرب از بابت طرح

و القاء آن‌ها جز رنج و درد و سرطرفی نخواهد بست.

۳. هنر هفتم در خدمت نظم نوین جهانی برای مصادره‌ی واژگان

دینی و فرهنگ مهدویت تلاش بی‌حاصلی است که هرگز

نمی‌تواند سایه‌ای بر آفتاب ولایت مهدوی بیاندازد.

۴. آمریکا هنگامی که خود را قبله‌ی آمال بشر معرفی می‌کند دچار

خوشی و سرمستی ناپایداری گردیده است که فرجامش

جز خمودی و رخوت و بی‌مقداری و بی‌حیثیتی برای او

چیزی نخواهد بود.

۵. لیبرال-دموکراسی شعار بنیادین غرب در تئوریزه کردن

حکومت جهانی است که در یک نگاه به آزادی‌های

دموکراتیزه و تکثرهای لیبرالیزه می‌انجامد و بیش از هر چیز

پراکندگی و از هم‌بریدگی ملی و جهانی و انسانی را در

پی دارد؛ عواملی که انسجام لازم برای برپایی حکومت جهانی را به هم می‌زنند.

۶. بیداری جهانی مؤثرترین عامل بازدارنده جوامع جهانی از گرفتار آمدن به دام ترفندهای غرب و مانع تحقق آرمان‌ها و خواسته‌های ناحق و ظالمانه غرب خواهد بود.

۷. اتحاد و انسجام جهانی در پرتو ایمان به خداوند رمز ماندگاری و استواری جهان انسانی در برابر دسیسه‌های غرب به شمار می‌رود. تعالیم انبیاء الهی بیانگر این حقیقت است که همواره انسجام بهتر از پراکندگی و توحید بهتر از چندگرایی مؤثر واقع می‌شود.

۸. سقوط لیبرالیسم به مفهوم برافتادن طشت اوهام اردوگاه الحادی غرب از شیب تندلجام گسیختگی و مفسده انگیزی برای غرب بسیار وحشت‌زا خواهد بود.

۹. آشفتگی غرب در پی اصرار بر تحمیل نظم نوین جهانی ساخته و پرداخته خود در رویارویی با پاسخ منفی جهان بیشتر و افزونتر خواهد شد.

۱۰. در اثر شکست‌های پی در پی غرب در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی، از احساس برتری جویی غرب تصویری جز یک خواب و خیال بیش نخواهد ماند.

۱۱. شکست اردوگاه سیاسی-فرهنگی غرب موجبات بی اعتباری جهانی را برای غرب به ارمغان خواهد آورد.
۱۲. فرجام خواهی غرب تنها در گرو ایمان به خداوند و پذیرش ولایت الهی و حکومت ولی خداوند بر روی زمین است که تسلیم شدن در برابر آن به غرب عزت و شخصیت خواهد بخشید؛ حقیقتی که تا کنون غرب به مفهوم مصطلح سیاسی از آن هیچ بو و بهره‌ای نبرده است.

لیبرال-دموکراسی گزینه برتر غرب: نگاهی از درون

آر بلاستر در کتاب «لیبرالیسم غرب از ظهور تا سقوط» اظهار می‌دارد:

لیبرالها دموکراسی را در بدترین حالت افراطی آن تهدیدی برای آزادی، مالکیت و فرهنگ بشمار می‌آورند. در بهترین حالت وسیله‌ای برای آزادی است، مشروط به اینکه اصول آن به گونه‌ای تجدید نظر و تعدیل شود که از خطر استبداد مردمی محفوظ بماند. این شرط هنگامی تحقق خواهد یافت که دموکراسی به «لیبرال-دموکراسی» تبدیل شود، ...^۱

لیبرال‌ها خواهان محدود کردن حکومت مطلقه بودند؛ و حکومت

۱. آر. بلاستر، لیبرالیسم غرب از ظهور تا سقوط، ترجمه عباس مخبر (تهران: نشر مرکز،

محدود به معنی حکومتی بر پایه‌ی وفاق بود. اما وفاق از سوی چه کسانی؟ اندیشه‌ی وفاق به سوی دموکراسی تمایل دارد. بدین ترتیب بورژوا لیبرال‌ها بیش از پیش اسیر د امی شدند که خود گسترده بودند. آنها تا جایی که خود به حساب آورده شوند برای اصل وفاق ارزش قائل بودند، اما هنگامی که سخنگویان رادیکال آن را به طبقات پائین تعمیم دادند، هراسان شدند. بنابراین، چنان که ک. ب. مک فرسون خاطر نشان می‌کند، دموکراسی تا همین اواخر نیز چیزی نبود که همه با آن موافق باشند. بعکس: "دموکراسی واژه‌ای ناپسند شمرده می‌شد. همه‌ی آنهایی که سرشان به تنشان می‌ارزید می‌دانستند که دموکراسی در مفهوم اصلی آن، یعنی حکومت مردم یا حکومت بر اساس اراده‌ی انبوه مردم چیز بدی است، و برای آزادی فردی و همه‌ی زیبایی‌های زندگی مرگبار است."^۱

بدین ترتیب، دموکراسی در نظر پیروان لیبرالیسم بیشتر به عنوان "وسیله‌ای جهت حفظ آزادی، فردیت و تکثر تلقی شده است" تا یک هدف برجسته و ماندگار. با این توصیف، مهمترین وظیفه‌ی یک حکومت لیبرال-دموکرات این است که در راستای تامین حداکثر آزادی شهروندان گام بردارد.^۲ تامین این آزادی‌های فردی و جمعی

۱. آر بلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ص، ۱۱۳-۱۱۲، به نقل از:

C. B. Macpherson, *The Real World of Democracy* (Oxford University Press, 1966), p. 1.

۲. همان.

به طور طبیعی محدود و منوط به این است که در اصطکاک با آزادی‌های دیگران قرار نگیرد. بدیهی است چنانچه آزادی‌های فردی و جمعی تنها بر اساس خواست انسان‌ها تأمین، توسعه و کنترل یابد و هیچ عاملی ورای عامل انسانی در تأمین و کنترل آن نقشی ایفاء ننماید حق آزادی انسان‌ها را ضایع می‌گرداند و جوامع بشری را به پراکندگی و جدایی گرفتار می‌سازد.

نابهنجاری‌ها و نابسامانی‌های ناشی از نظام لیبرال-دموکرات در غرب حکایت از این دارد که چنانچه نظام مزبور بخواهد جهانی شود و بر جهان حاکمیت یابد، نابسامانی‌ها و ناهنجاری‌های ناشی از آن به گستره جهان گسترش خواهد یافت، آن‌گاه بشر با نابسامانی جهانی شدیدتر و ویرانگرتری روبه‌رو خواهد شد که گریز از آن به این سادگی میسر نخواهد بود. هماهنگی دموکراسی و لیبرالیسم در غرب به تعبیری، بیانگر هماهنگی حاکمان سیاسی و نظریه‌پردازان حوزه سیاست با شیوه‌های اجرایی اعمال حاکمیت سیاسی است. بدین ترتیب، چنانچه دموکراسی را به مفهوم حاکمیت اکثریتی بدانیم که به هر طریق و ترفندی بر مسند حکومت نشسته‌اند، لیبرالیسم را باید شیوه خاصی از حاکمیت بشناسیم که بر اساس آن، ارزش‌های لیبرالی نظیر آزادی‌های فردی و گروهی دموکراتیزه می‌شود و به تعبیری، تحت نظارت گروه حاکم قرار می‌گیرد یا محدود می‌شود. کوتاه سخن این‌که، غرب با بکارگیری چنین الگویی از حکومت

هنوز نتوانسته است خود را نجات دهد، حال چگونه می‌تواند اندیشه‌ی نجات جهان را در سر پیروراند؟!

لیبرال‌ها به امید اینکه بتوانند حکومت مطلقه را محدود کنند و حکومتی بر پایه‌ی وفاق ایجاد نمایند، ناخواسته تصویری آرایه دادند که از ابتدا از آن گریزان بودند. وفاق از سوی چه کسانی؟ اولین سؤال چالش برانگیزی است که لیبرال‌ها مجبورند به آن پاسخ دهند. اندیشه‌ی وفاق خواه ناخواه گرایش به سمت و سوی دموکراسی پیدا می‌کند. بدین ترتیب بورژوا لیبرال‌ها پیش از پیش اسیر دمی شدند که خود گسترده بودند. آنها تا جایی که خود به حساب آورده شوند برای اصل وفاق ارزش قائل بودند، اما هنگامی که سخنگویان رادیکال آن را به طبقات پائین تعمیم دادند، هراسان شدند. بنابراین، چنان که ک. ب. مک فرسون خاطر نشان می‌کند، دموکراسی تا همین اواخر نیز چیزی نبود که همه با آن موافق باشند. بعکس: "دموکراسی واژه‌ای ناپسند شمرده می‌شد. همه‌ی آنهايي که سرشان به تنشان می‌ارزید می‌دانستند که دموکراسی در مفهوم اصلی آن، یعنی حکومت مردم یا حکومت بر اساس اراده‌ی انبوه مردم چیز بدی است، و برای آزادی فردی و همه‌ی زیبایی‌های زندگی مرگبار است."^۱

گرچه نظام لیبرال-دموکراسی مورد نظر و پذیرش غرب از جنبه‌ی

۱. آر بلاستر، لیبرالیسم غرب از ظهور تا سقوط، ص، ۱۱۳-۱۱۲، به نقل از:

ساختاری و محتوایی مراحل تئوریزه شدن را پشت سر گذرانده و در مواردی حتی در ساحت‌های گوناگون سیاسی، تربیتی، اقتصادی، و ... به طور سطحی و صوری به اجرا درآمده است، با این وجود این تئوری در راستای دریافت سندیت، اعتبار و روایی^۱ خود با چالش‌های جدی فرهنگی-اجتماعی از درون و چالش‌های بین‌المللی و جهانی از بیرون روبرو گردیده است که از آنها گریزی نیست. این چالش‌ها اجازه نخواهد داد اردوگاه غرب از درون خاستگاه و کانون لیبرال-دمکراسی حتی رؤیای یک سیستم موفقیت‌آمیز سیاسی و اجرایی را در انظار و اذهان عمومی غرب و جهان تعبیر نماید.^۲

عمده‌ترین چالش‌هایی که نظام لیبرال-دمکراسی با آنها مواجه است از دو ناحیه انسانی و الهی سر زده است. در قلمرو انسانی

1. authority & validity.

۲. برداشت فوق‌مربوط به دهه ۷۰ میلادی است. از آن تاریخ تا کنون برداشت‌های گوناگونی نسبت به دمکراسی و لیبرال-دمکراسی از جانب هواداران و مخالفان ارایه شده است که نشان از نوسان و التهاب فکری غربی‌ها دارد. من به این نتیجه رسیده‌ام که هواداران لیبرال-دمکراسی درگیر امری باید اما ناخواسته شده‌اند و بنابراین از جنبه روانشناختی به نوعی کوشیده‌اند بنابر مصالح سیاسی و یا حزبی و گرایشی این بی‌میلی را کتمان کنند. در عین حال آنچه که در ضمیر وجودشان بوده است به گونه‌ای در گفتار و رفتارشان بروز یافته است. بدیهی است آنچه را انسان نخواهد ولی مجبور باشد اظهار کند چگونه اظهار خواهد داشت. بخشی از تحولات فکری نیز ناشی از تحولات در شرایط و اوضاع سیاسی و جهانی است.

درست است که انبوهی از افراد و گروه‌ها به خواسته‌ها و تمایلات نفسانی خود به راحتی دست می‌یابند، اما تأمین و ارضاء این قبیل خواسته‌ها به صورتی که لیبرال-دمکراسی تجویز می‌کند و آثار تجربی آن نشان می‌دهد، هیچ‌گاه به مصلحت و سعادت جاودانه آن افراد و گروه‌ها نبوده و نخواهد بود. ارضاء تمایلات در چنین فضایی به بهای ضایع کردن مصالح و سعادت انسان تمام می‌شود. علاوه بر این، در نظام لیبرال-دمکراسی از آن ایمان و اعتقاد راسخی که بر بینش انسان‌ها بیافزاید و آنان را نسبت به تأمین آینده‌ای روشن و سرشار از نوید و امید و در مسیر دستیابی به سعادت جاویدان برانگیزاند خبری نیست. این دو چالش به مبانی و زیربنای لیبرال-دمکراسی کار دارد. از منظری دیگر، به چالش کشیدن مبانی لیبرالیسم پایه‌های لیبرال-دمکراسی را به آسانی متزلزل می‌گرداند.

برداشت‌ها و شبه تعریف‌هایی از لیبرالیسم

مطالب زیر تا حدودی ما را در جریان برداشت و تفسیر مرحله به مرحله غربی‌ها از لیبرالیسم قرار می‌دهد:

۱. "آلن بولوک^۱ و موریس شوک^۲ در مقدمه^۳ منتخباتی از لیبرالیسم

بریتانیا تحت عنوان "سنت لیبرالی"، "اعتقاد به آزادی و اعتقاد

1. Alan Bullock.

2. Maurice Shock.

به وجدان را دو پایه توأمان فلسفه لیبرالی و عنصر تداوم بخش تکامل تاریخی آن " می‌دانند." ^۱ (به مفهوم اعتقاد بیشتر توجه کنید؛ آزادی و وجدان موضوع اعتقاد و ایمان هستند و نه صرفاً یک گرایش و یا ارزش ساده ایدئولوژیک).

۲. آزادی بیان تا آنجا پیش می‌رود که حتی ابراز عقاید باطل و انحرافی هم آزاد باشد و هیچ مرزی، خواه دینی و خواه غیر دینی، نتواند این آزادی را محدود سازد. ^۲ از آن گذشته، بر اساس اندیشه لیبرالیستی هرگونه دخل و تصرف در وجود خویش و از جمله خودکشی نیز، از این جنبه که تجاوز به آزادی دیگران نیست، آزاد و توجیه پذیر می‌باشد. ^۳ (هنگامی که آزادی از عناصر اعتقادی به شمار رود، دیگر نباید جایی برای حد و حصرهای اعتقادی و ایمانی مزاحم باقی بماند. در این صورت آزادی بیان و اظهار عقیده تا آنجا پیش می‌رود که حتی بتوان به خداوند هم اعتراض و احیاناً توهین کرد).

۱. آر بلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ص. ۱۵ به نقل از:

A. Bullock & M. Shock (ed) *The Liberal Tradition: From Fox to Keynes* (Adam & Charles Black, 1956) pp. liv-lv.

۲. ر.ک. جان سالوین شاپیرو، لیبرالیسم: معنا و تاریخ آن (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۴)، ص. ۶.

۳. ر.ک. محمد تقی مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام (قم: مؤسسه آموزشی امام

خمینی،)، ج ۱، ص ۱۶۳.

۳. "... نخست باید گفت لیبرالیسم چیزی بیش از یک مجموعه ارزشی است. لیبرالیسم دیدگاهی منسجم‌تر و جامع‌تر از آن است که بسیاری از مردم و از جمله بسیاری از لیبرال‌ها درک کرده‌اند. ارزش‌های آن بر پایه متافیزیکی خاص خود استوار نبوده، بلکه بر بنیاد نظریه‌ای از ماهیت انسان و جامعه قرار دارد. و از این جنبه به آسانی با هیئت کلی مرام‌های عمده سیاسی سازگار می‌شود. ...^۱ انسان لیبرال گو اینکه جای خدا نشسته است و بر فرمان احدی جز خودش گردن نمی‌نهد. او مانع تکیه گاه لیبرالیسم می‌باشد.^۲ (وقتی آزادی انسان تحکم بر خداوند و اعتراض علیه او را توجیه کند، باید قبلاً لیبرالیسم جایگاه انسان آنقدر بالا برده باشد که به انسان اجازه دهد در مقابل خدا بایستد. چه مقامی زیبنده‌تر از مقام خدایی؟!)

۴. آنتونی آر بلاستر اظهار می‌دارد: "هسته متافیزیکی و هستی‌شناختی لیبرالیسم، فرد گرایی است. تعهدات آشنای لیبرالی نسبت به آزادی، مدارا و حقوق فردی از همین

۱. آر بلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ص. ۱۸. اظهارات آر بلاستر نویسنده کتاب.

۲. ر.ک. سید احمد رهنمایی، در آمدی بر مبانی ارزش‌ها (قم: مؤسسه آموزشی امام

خمینی، ۱۳۸۳)، صص ۱۴۳-۱۳۹.

مقدمه ناشی می‌شود. ... فردگرایی لیبرال هم هستی شناختی و هم اخلاقی است. این مفهوم، فرد را "واقعی" تر یا بنیادی‌تر و مقدم بر جامعه بشری و نهادها و ساختارهای آن تلقی می‌کند. همچنین در مقابل جامعه یا هر گروه جمعی دیگر، برای فرد ارزش اخلاقی والاتری قائل است. در این شیوه تفکر، فرد از هر لحاظ مقدم بر جامعه قرار می‌گیرد. فرد واقعی‌تر از جامعه است. در نظریه‌های نیمه تاریخی قرارداد اجتماعی که توسط هابز، لاک، پین و سایرین بسط یافته است، فرد به لحاظ زمانی نیز قبل از جامعه وجود داشته است. در نهایت، حقوق و خواست‌های او به لحاظ اخلاقی مقدم بر حقوق و خواست‌های جامعه قرار می‌گیرد، و فردگرایی هستی شناختی مبنای فلسفی لازم برای فردگرایی اخلاقی و سیاسی را بوجود می‌آورد. " (اگر بنا باشد آزادی انسان به گونه‌ای که گذشت تأمین گردد چاره‌ای جز منظور داشتن خواسته‌ها و تمایلات فردی نیست. در این صورت، اعتقاد به آزادی فردی به پذیرش فلسفه فردگرایی آزادی به عنوان مبنای هستی شناختی لیبرالیسم می‌انجامد.)

۵. "اگر ارزش‌ها از دنیای تجربی علم جدا شوند به کجا خواهند رفت؟ پاسخ نظریه اخلاقی لیبرال‌های جدید این است که جنبه‌های فوق در حوزه انتخاب و تعهد فردی قرار می‌گیرند. آیرس مورداک، این فرایند را به روشنی جمع‌بندی کرده است: "ارزش" به دنیای درونی کارکردهای واقعیت، یعنی دنیای علم و قضایای وابسته به واقعیت، تعلق ندارد. بنابراین باید در جای دیگری باشد. ارزش، به نوعی به اراده انسان متصل است، همانند سایه‌ای که به سایه‌ای دیگر پیوسته است؛ "و ارزش‌ها که قبلاً به مفهومی در عالم اعلی رقم زده شده بود، به دامان اراده انسان سقوط می‌کند. واقعیت متعالی وجود ندارد. تصور از "خوب"، غیر قابل تعریف و تهی است و انتخاب انسان می‌تواند آن را پر کند." ... بنابراین، مفهوم لیبرالی هستی اخلاقی، اساساً فردگرایانه است. (به دنبال پذیرش فردگرایی به عنوان مبنای هستی‌شناختی لیبرالیسم، طرح نگرش غیر واقع‌گرایانه به ارزش‌ها بسیار طبیعی می‌نماید.)

۶. "آلسدیر مک ایتایر با ارجاع به هیوم می‌نویسد: "در عصر

فردگرایی همچنان که آرمان‌های مشترک و کارکردهای پذیرفته شده کنار گذاشته می‌شود، احکام (اخلاقی) نیز پشتوانه خود را بیش از پیش از دست می‌دهد. پایان این فرایند با ظهور عبارت "شما باید ..." همراه است که فاقد پشتوانه منطقی بوده و قوانین سنتی را قوانینی فاقد هرگونه غایت‌مندی و در خلاً اعلام می‌کند، و طبقه نامحدودی از اشخاص را مخاطب قرار می‌دهد. " (لازمه نگرش غیر واقع‌گرایی ارزشی در درجه نخست این است که همه ارزش‌ها و باید و نبایدهای اخلاقی، حقوقی، سیاسی، اجتماعی و ... بدون مبنا و غایت خواهند شد.)

۷. خلاقیات لیبرالی را می‌توان باز هم تجربی‌تر و علمی‌تر کرد، به شرط آن که مقدمات پایه‌ای منفعت طلبی مورد قبول واقع شود: یعنی این که رفتار انسان اساساً از طریق امیال و تمنیات او تعیین می‌شود؛ خردمندانه‌ترین و واقع‌گرایانه‌ترین شیوه، درک و قبول این مطلب است که هرکس آنچه را دوست دارد "خوب" می‌نامد. در صورتی که مشروعیت اخلاقی تمنیات و بیزاری‌های انسان پذیرفته شود، چنان که بتهام می‌گوید، مسائل عدیده اخلاقی را می‌توان به دو مسئله کاهش داد: وزن یا اهمیت یک میل یا

بیزاری، نسبت به سایر امیال و بیزاری‌ها؛ و سازگاری رضایت خاطر هر فرد با دیگران. با فرض امکان تبدیل کلیه امیال و بیزاری‌ها به احساس لذت و رنج، هر دو مسئله فوق به موضوعاتی اساساً تجربی و کمیت‌هایی قابل محاسبه بدل می‌شوند. ... سیطره امیال شخصی محسوس نیز بخش مهمی از فردگرایی لیبرال است.^۱ " ... مفهوم لیبرالی ماهیت انسان، افعال انسان را ناشی از انرژی طبیعی تمنیات و امیال ذاتی او می‌داند که فعلاً نه از درون می‌جوشد. ... فرد برای ارضاء این تمنیات و امیال به وسیله قوه قاطع خرد هدایت می‌شود که به درجات مختلف جزء دارایی‌های جهانی بشر به حساب می‌آید." حاکمیت امیال رساترین عنوان برای گزاره فوق می‌باشد.^۲ (اگر کسی اصرار دارد مبنا و غایتی برای ارزش‌های لیبرال در نظر بگیرد، می‌تواند میل و بی میلی‌ها و پسند و ناپسند‌های شخصی را ملاک قرار دهد.)

۸ فرد در نظریه اخلاقی لیبرالیستی "ملزم به پذیرش فرمانهای

۱. همان، صص. ۲۴-۲۵ به نقل از مقدمه‌ای بر اصول اخلاقی و قانون‌گذاری، اثر جرمی بنتام.

۲. همان، ص. ۳۹. این بخش آیه کریمه قرآن را تداعی می‌نماید که فرمود: بل یرید الإنسان لیفجر امامه،

اخلاقی نهادهای دینی یا دنیوی نبوده و در این جهت از او انتظاری نمی‌رود." از طرفی "داوری فرد به هیچ وجه به وسیله پیامدهای اخلاقی و ذاتی خود واقعیات محدود نمی‌شود. واقعیات واقعیاتند نه بیشتر. آنها فی نفسه دارای بعد اخلاقی نیستند که استقلال انتخاب و تعهد اخلاقی فرد را محدود سازند: "تصویری از فرد در مقابل حوادث تاریخی زمان خویش قد برافراشته است که می‌تواند خود ارزش‌های خویش را برگزیند؛ واقعیات به هیچ وجه او را مقید نمی‌کند. " ... " (فرد تنها ملتزم و متعهد به ارزش‌هایی است که خود مولد و مبتکر آنها بوده است).

۹. به بیانی که گذشت یکی از مبانی نظری و عملی لیبرالیسم را باید در مکتب اصالت وجود سارتر جستجو کرد. اکزیستنسیالیسم "با هر کوششی به منظور برگرفتن بار مسئولیت اخلاقی از دوش فرد مخالف است. ... " از آنجا که ما انسان را در شرایط انتخاب آزاد، بدون هرگونه بهانه یا یاوری تعریف کرده ایم، هرکس که در پشت بهانه انفعال خویش یا ابداع آموزه‌ای جبری پناه بگیرد، خود

۱. همان، ص. ۲۵ به نقل از

فریب است. " ... "هیچ قانون کلی اخلاقی وجود ندارد که بتواند به شما نشان دهد چه باید بکنید: در این جهان هیچ نشانه پذیرفته شده‌ای وجود ندارد." بدین ترتیب، بار انتخابی که بر دوش فرد قرار گرفته است باز هم بیشتر می‌شود، زیرا احتمالاً نمی‌توانیم در انتخاب‌های دیگران رهنمود مفیدی برای انتخاب‌های خود بجوئیم. " (انکار حقایق و قوانین موجود و مورد ابتلا افراد و جوامع در جهان انسانی و معاشرت‌های اجتماعی توسط لیبرالیسم مانند انکار خورشید در روز روشن می‌ماند.)

۱۰. "جدایی فرد از طبیعت که بطور آشکار یا پنهان در مفهوم لیبرالی اخلاق نهفته است، با جدایی مشابه هر انسان از هموعانش ملازم است. " ... "از نظر ارسطو اجتماع بنابر ماهیت آن مقدم بر فرد است و این اصلی بدیهی شمرده می‌شود. برای لیبرالیسم جدید، عکس این قضیه مصداق دارد. این تفاوت بنیادین چشم اندازها همه جنبه‌های لیبرالیسم را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ از مفهوم ماهیت انسان گرفته تا رابطه انسان و جامعه، هدف‌های

۱. همان، ص. ۲۶ به نقل از:

Jean-Paul Sartre: *Existentialism and Humanism*, translated Philip Mairet (Methuen, 1948) pp. 38 and 50-51.

اجتماعی و ارزش‌های سیاسی او و سرانجام خط مشی‌های عملی و گزینش‌های خاصی که به عمل می‌آورد.^{۱۱} (در اندیشه لیبرالیسم فردگرایی جای خود را به شخص‌گرایی^۲ داده است به گونه‌ای که هر شخص انسانی خودش جدای از هر نوع ارتباط نوعی و ماهوی و صنفی با دیگر اشخاص محک ارزش گذاری است.)

۱۱. "درست همان طور که جدایی انسان از طبیعت، قالب فلسفی خود را در جدایی از ارزش‌ها و "است" از "باید" می‌یابد، بیان فلسفی جدایی انسان‌ها از یکدیگر نیز فلسفه‌ای است که در آن تجربه فرد، سنگ محک حقیقت محسوب می‌شود."^۳ (حقیقت را در فرد (بنخوانید در شخص) باید جستجو کرد و نه در جهانی ورای شخص.)

۱۲. "... از قرن هفدهم به بعد با تعبیری از اندیشه محوری فردگرایی ملکی روبرو می‌شویم؛ مفهومی که به موجب آن زندگی "مرد" [فرد] به خود او "تعلق" دارد. این زندگی دارایی اوست و به خداوند، جامعه، یا دولت تعلق ندارد و می‌تواند با آن هر طور که مایل است رفتار کند..." این را

۱. همان، صص. ۲۸ و ۳۱.

2. personalism vs. individualism.

۳. همان، صص. ۳۱-۳۲.

"خویش مالکی" و به معنای لیبرالی تملک بر خویشتن می‌گویند.^۱ (فرجام فرد گرایی تا آنجا می‌کشد که حرمت و کرامتی برای شخص انسانی به حسب واقع باقی نمی‌ماند و شخص اجازه می‌یابد به هر صورتی که میلش کشید به خود بی حرمتی روا دارد حتی خود کشی کند و در عین حال آن را عین حرمت بشمارد!)

در برداشت‌های فوق سلسله مراتبی از سیر تحولات مفهوم شناختی سکولاریسم ارایه شد که به حسب همین خط سیر لازم می‌نمود مطالب بر اساس ترتیب ظهور و بروز اظهارات لیبرالیست‌ها مرتب شود. در نگاهی دیگر لازم است این اظهارها بر حسب سلسله مبانی مورد توجه و کاربرد لیبرالیسم تنظیم گردد.^۲

۱. همان، ص. ۳۸.

۲. این مبانی مشتمل بر مبانی وجود شناختی، معرفت شناختی، انسان شناختی و ارزش شناختی به شرح زیر می‌باشد:

✓ مبانی وجود شناختی: شماره ۴؛ فرد گرایی فلسفه هستی شناختی لیبرالیسم؛ گو اینکه جامعه اصالت ندارد.

✓ مبانی معرفت شناختی: شماره‌های ۱، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱؛ ارزش‌ها در نوسان ذهن گرایی و نه واقع گرایی تعریف می‌شوند.

✓ مبانی انسان شناختی: شماره‌های ۳، ۷، ۹ و ۱۲؛ به جریانی از فرد گرایی تا شخص گرایی تا خویش مالکی اشاره دارند.

✓ مبانی ارزش شناختی: شماره‌های ۲، ۵، ۷ و ۸؛ به فرایندی از مدیریت شخصی امیال و گرایش‌ها تا تجویز خود کشی نظر دارند.

برداشت‌ها و شبه تعریف‌هایی از دموکراسی

طی نیمه دوم قرن بیستم برداشت‌های متنوع و متفاوتی از واژه دموکراسی در مغرب زمین رایج شده است که به بخشی از آنها اشاره می‌شود. این پراکندگی پیشنهاد یک تعریف روشن و اساسی را مشکل کرده است.

۱. حاکمیت مردم
۲. حاکمیت نمایندگان مردم
۳. حاکمیت حزب متعلق به مردم
۴. حاکمیت اکثریت
۵. حاکمیت دیکتاتورمآبانه طبقه کارگر
۶. مشارکت سیاسی اکثریت
۷. رقابت نخبگان برای کسب آراء عمومی
۸. چند حزب گرایی
۹. کثرت گرایی اجتماعی و سیاسی
۱۰. مراعات برابری در حقوق شهروندی
۱۱. تأمین آزادی‌های مدنی و سیاسی
۱۲. تحقق جامعه آزاد
۱۳. تأسیس جامعه مدنی
۱۴. تدارک اقتصاد تجارت آزاد
۱۵. نمونه حاکمیت‌های جاری در انگلیس و آمریکا

۱۶. پایان تاریخ

۱۷. هر آنچه روشن و زیبا.^۱

همچنان که از تعاریف فوق به دست می‌آید، گرچه برخی از این برداشت‌ها منطبق بر یکدیگر هستند، با این وجود پاره‌ای از برداشت‌ها نیز نسبت به یکدیگر ناهمگون به نظر می‌رسند. فراوان‌ترین نمونه‌های این ناهمگونی مفهومی را در اشکال زیر می‌توان ردیابی کرد. براین اساس دمکراسی اینگونه به صورت دو قطبی ارزیابی می‌شود:

۱. مفهوم منعطف و باز و یا امری دیکته شده
۲. طرح و برنامه سازمانی و یا آرمانی متعارف و رایج
۳. مردم در صحنه؛ مستقیم و یا به واسطه نمایندگان خود
۴. شکلی از حاکمیت نخبگان و یا توده مردم
۵. مدلی لیبرال و یا غیر لیبرال (پوپولیست، مارکسیست، رادیکال)
۶. با طرح و برنامه قبلی و یا انبوهی و درهم
۷. گرایش سیاسی در برابر گرایش اجتماعی
۸. الگوی اکثریت گرا در برابر الگوی شورایی متخصص
۹. عنایت به حقوق فردی در برابر توجه به مصلحت جمعی
۱۰. در راستای تحقق مساوات و یاتکیه بر نابرابری‌ها^۲

1 . David Beetham, *Democracy and Human Rights* (UK, Polity Press, 1999), p. 1.

2 . Ibid.

تأکید بر این مفاهیم دو قطبی برابر نهاده بیانگر این است که دموکراسی در میان صاحب نظران و منتقدان غربی اساساً دارای مفهومی نزاع برانگیز بوده است به گونه‌ای که در مورد تعریف آن نمی‌توان به اصلی از وفاق و انسجام دست یافت.^۱

برداشت‌ها و شبه تعریف‌هایی از لیبرال-دموکراسی

در نگاه گروهی از نظریه پردازان سیاسی، ویژگی‌های مفهومی و کاربردی لیبرال-دموکراسی به صورت زیر پیشنهاد و تنظیم گردیده است. برداشت‌ها نشان می‌دهد که گروه مزبور خود از هواداران نظام سیاسی لیبرال-دموکراسی می‌باشند. پاره‌ای از این پیشنهادها در چارچوب و بر اساس نظریه لیبرال-دموکراسی بیان می‌دارد:

۱. تعیین چارچوب و ساختار حاکمیت و نظم و قوانین مدنی و سیاسی در یک قلمرو حکومتی حق مسلم مردم است.
۲. استقلال عمومی و نهادینه سازی آن از حقوق شهروندی به شمار می‌رود.
۳. مردم قانوناً همه شهروندانی با حقوق برابر شناخته شده‌اند.
۴. یک دولت ملی مستقل و منسجم و مستحکم جایگاه تحقق حکومت دموکراتیک می‌باشد.

1 . Ibid.

حکومت جهانی واحد از نگاه غرب: دورنمایی از اندیشه‌ی حکومت جهانی واحد ۶۱

۵. در یک قلمرو محدود، تصمیم سازی دموکراتیک بر پایه استقلال مردم استوار می‌گردد.

۶. مردم خود مخاطبان و سازندگان اصلی تصمیمات سیاسی می‌باشند.

۷. تعامل نیروهای درون ساختار حاکمیت دموکراتیک ابزار و وسیله مهمی برای حاکمیت و تعیین سرنوشت آن محسوب می‌گردد.

۸. تنها در چارچوب یک حاکمیت و دولت مستقل است که فرمان مردم حکم می‌راند بدون اینکه محکوم حکم دیگران قرار گیرد.

۹. فرایند دموکراتیزه سازی از قرن هجدهم به این طرف بر استقلال دولت و مردم استوار بوده است.

۱۰. آزادی‌های مدنی که آزادی جنبش‌ها، انجمن‌ها و اظهار نظرها را تضمین می‌کند شهروندان را قادر می‌سازد تا نه تنها در راستای تعقیب و تأمین علاقه‌ها و منافع مشترک خود مستقل از حکومت سازمان یابند، بلکه حتی بر روند سیاست و حرکت دولت تأثیر بگذارند.

۱۱. مکانیسم حضور مردم از طریق نمایندگانشان به گونه‌ای است که علاقه مندی‌ها و گرایش‌های اجتماعی را به امور سیاسی ترجمه و منتقل می‌کند. گو اینکه ارکان سیاست و تصمیم سازی به چیزی جز خواسته‌های مردم نمی‌اندیشند.

۱۲. مهمتر اینکه در میان مردم نوعی گرایش عمومی رقابت آمیز نسبت به اشغال پست‌ها و مقام‌های سیاسی یافت می‌شود.
۱۳. با اهمیت‌ترین مکانیسم سازمانی را باید در سیستم انتخابات جستجو کرد که به انتخاب تصمیم سازان سیاسی و یا جایگزینی آنها با دیگر نخبگان می‌انجامد.
۱۴. سیستم انتخابات و گزینش نمایندگان مستلزم وجود و فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی می‌باشد.
۱۵. کنترل عمومی تا حد زیادی منوط به مرز بندی‌های خاصی است که از جهت نظری و عملی میان دستگاه‌های قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی وجود دارد؛ مرز بندی‌هایی که تقسیم و توزیع قدرت را میان این دستگاه‌ها در پی دارد.^۱

نقد مبانی لیبرالیسم

از مجموعه مباحث و مطالب مربوط به تحولات لیبرالیسم و اندیشه‌های لیبرالیستی در جهان غرب به دست می‌آید که به لیبرالیسم به سختی بتوان به عنوان یک مکتب نگریست و برای آن جهان بینی خاصی در نظر گرفت. لیبرالیسم از آغاز تا کنون^۲ در میان

1. Ronald Axtmann, *Liberal Democracy into the Twenty-First Century: Globalization, Integration and the Nation-State* (UK, Manchester University Press, 1996), pp. 10-11.

۲. از زمان جورج بارکلی (۱۷۵۳-۱۶۸۵)، اولین تئوریسین لیبرالیسم در سده ۱۷ و ۱۸.

مکاتب و فلسفه‌های گوناگون ماتریالیستی و سکولاریستی از جایگاه و موقعیت بیشتر سیاسی مبارزاتی برخوردار بوده است. در هر صورت، آنچه که خط سیر لیبرالیسم را در طول تاریخ تکون و تحولات لیبرالیسم در غرب ترسیم کرده است بیانگر نوعی ناسازگاری، آزاداندیشی و آزادی خواهی در مقابل مبانی، اصول و اندیشه‌های کلیسایی بوده است. ماتریالیسم و سکولاریسم در رویارویی با آموزه‌ها و التزامات دینی ممکن است هر دو به یک جایگاه و خاستگاه منتهی و مستند گردند، با این تفاوت که ماتریالیسم شعار لیبرالیسم به مفهوم آزادی از دین را از درون خود تولید می‌کند، در صورتی که سکولاریسم تنها به بازپروری لیبرالیسم می‌پردازد.

با بیان فوق لیبرالیسم تناسب و توازن خود را با ماتریالیسم و سکولاریسم بیشتر حفظ خواهد کرد. به عبارتی، لیبرالیسم و صله هم رنگ این دو جریان می‌نماید با این تفاوت که ماتریالیسم در ساحت جهان بینی و باورها سازگاری طبیعی خود را با لیبرالیسم حفظ می‌کند، در حالی که سکولاریسم در ساحت باورها و هست و نیست‌ها ممکن است به نقطه‌ای بیانجامد که لیبرالیسم به آن نقطه نمی‌انجامد، لیکن در ساحت اندیشه و عمل به لیبرالیسم می‌گراید. یعنی ممکن است انسان سکولار از جنبه هستی شناختی به وجود خداوند به عنوان مبدأ آفرینش و پیدایش جهان و انسان ایمان داشته باشد، اما از جنبه ایدئولوژیک برای حضور خداوند و قوانین صدور

یافته از مقام والای او شأن و منزلتی قائل نگردد و در این بخش خرد و تجربه انسانی را کافی بداند و انسان را از التزام و تعهد به قوانین الهی و مافوق مدنی آزاد و رها بشناسد. اینجاست که نوعی ناسازگاری جدی مابین نگرش‌های هستی‌شناختی و اعتقادی سکولاریست‌ها از یک سو و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک و التزامی از سوی دیگر پدید می‌آید و باورها و ارزش‌های مورد نظر انسان‌رنگ و روی "شتر-گاو-پلنگ" به خود می‌گیرد. به عنوان مثال، مسلمان و در عین حال لیبرال-دموکرات بودن^۱ و یا از اسلام دم‌زدن و در عین حال راه نجات بشر را در گرایش او به دموکراسی و لیبرالیسم دانستن^۲ نمادی از این ناسازگاری است و بیانگر اندیشه

۱. اشاره به اظهارات سخنگوی حزب کارگزارن.

"کارگزارن یک حزب لیبرال-دموکرات مسلمان است"، به نقل از ایستا، ۸۵/۳/۲۱

"روی اعتقاد به لیبرال دموکراسی هستیم"، به نقل از نوسازی، ۸۵/۶/۱۹

۲. اشاره به اظهارات سید محمد خاتمی در دانشگاه هاروارد آمریکا: ... وی با بیان اینکه

باید در وضعیت ناگوار جهان کنونی بیش از پیش و با مسؤولیت‌شناسی بیشتر تأمل کرد، افزود: انصاف این است که غرب بیش از هر زمان به معنویت و اخلاقی نیاز دارد که مسلماً می‌تواند آن را در حکمت معنوی مسلمانان و رویکرد دیرپای شرق به آسمان و انسان بیابد. همچنانکه شرق در عرصه حیات اجتماعی خود نیازمند است که با جدی گرفتن حق حاکمیت بر سرنوشت خود، برای رهایی از عقب‌ماندگی و تأخیر تاریخی، فارغ از شعارها و هیاهوها، پیشرفت و دموکراسی را به عنوان مناسب‌ترین راه زندگی جمعی برگزیند و در مسیر پیشرفت بکوشد. وی با بیان اینکه بارها گفته‌ام که

گفتمان دموکراسی گفتمان بی بدیل در روزگار ماست، تصریح کرد: با همان قاطعیت که از این اصل دفاع می‌کنم، ادعای تحمیل سیاستهای خاص و تبدیل کشورهای جهان به مناطق نفوذ یا ادعای بی اساس رهبری جهان را امری فاجعه آمیز می‌دانم. امروز هیچکس نمی‌تواند و نباید دموکراسی را که از بدیهیات مورد اقتضاء تاریخی روزگار ما برای همه ملتها است نفی و رد کند. اما از یاد نبریم که دموکراسی قبل از اینکه یک نظریه سیاسی باشد تجربه‌ای است اجتماعی که ملتی باید آنرا با گوشت و پوست خود دریابد. و بسیار تأسف آور است که قدرتهایی که خود منشأ تبعیض در جهان و تحقیر انسان در همه عرصه‌ها هستند. ناآگاهانه یا با تجاهل، ادعای طرفداری از دموکراسی برای دیگر ملتها کنند و بعد بخواهند اهداف و خواسته‌های خود را که نسبتی نیز با دموکراسی ندارد بر ملت‌ها تحمیل کنند. اما این سوء نیت یا سیاست نادرست نباید کشورهای را که از دیکتاتوری و عقب ماندگی رنج می‌برند از ضرورت دموکراسی غافل کند. رئیس جمهور سابق کشورمان همچنین دموکراسی را نیازمند مقوماتی اساسی دانست و گفت: دموکراسی در همه جا یکسان است هر چند که می‌تواند صورتهای مختلفی به تناسب شرایط و احوال ملت‌ها و فرهنگ‌ها و تاریخ ملل داشته باشد. تنوع دموکراسی بر خلاف آنچه مخالفان دموکراسی نتیجه می‌گیرند، تنها ناشی از کثرت تجربه‌های تاریخی و اساسی مختلف است و صد البته که کسی نیز نمی‌تواند از تنوع تعاریف دموکراسی سوء استفاده کند و احیاناً حکومتی را که به اصول شناخته شده و قطعی دموکراسی اعتناء و اعتقاد ندارد جزء حکومت‌های دموکراتیک بشمارد. وی در ادامه با اشاره به بحث‌هایی که از دوره‌ی توسط وی پریکلس (Pericles) تا آبراهام لینکلن و از لینکلن تا به امروز از سوی متفکران و سیاستمداران در باب دموکراسی مطرح شده است، افزود: از مطالعه‌ی همه آراء و نیز تجربه‌ها می‌توانیم در یابیم که دموکراسی‌ها با وجود اختلاف صورتهای دارای جوهر واحدی هستند. هیچ دموکراسی وجود ندارد که از مردم و مشارکت مردم و حق

و نگاه سکولاریستی مدعیان آن می باشد. این مثل کسانی است که به حسب ظاهر به اصول دین اسلام ایمان دارند ولی در واقع برای

→

بلامنازع ایشان برای تعریف و تعیین سرنوشت خود خالی باشد. بسط و تعمیق دموکراسی نیز مثل هر امر دیگری که با حیات انسانی مرتبط است، لاجرم مستلزم گذشت زمان و کسب تجربه است. رییس جمهور سابق کشورمان در ادامه با بیان اینکه ملت آمریکا در استقرار نوعی از دموکراسی کار بزرگی انجام داده است، قانون اساسی آمریکا را از اسناد رسمی معتبر و مهم در تجربه دموکراسی در جهان معاصر برشمرد و گفت: ملت آمریکا درد استعمار را نیز کشیده است و یکی از پیشتازان مبارزه با استعمار و فداکاری برای استقلال بوده است و اگر بتواند خود را از طوفان تبلیغات فریبنده اصحاب قدرت و سیاست رها کند بهتر از دیگران درک خواهد کرد که با کمال تأسف، آنچه در عرصه روابط بین الملل جاری است، با معیارهای مورد نظر بنیانگذاران آمریکا و انعکاس یافته در قانون اساسی آن سازگاری ندارد. وی ادامه داد: امروز نه تنها باید به دموکراسی در عرصه های ملی اندیشید که در عرصه روابط بین المللی نیز به شدت نیازمند آن هستیم. در دموکراسی و جامعه مدنی جهانی، واحدهای دموکراسی، به جای افراد، ملت های مستقل و دولتهای دموکرات برخوردار از حق و حرمت مساوی هستند و در دموکراسی جهانی از خدایگان و برده چنانکه امروز در روابط بین الملل مطرح است خبری نخواهد بود و آیا ملت آمریکا و بخصوص نخبگان خیراندیش آن می توانند با تامل تازه در گذشته خود و فارغ از فضا سازیها و وهم پراکنی ها، نگاه تازه ای به عرصه جهان کنند و حتی گام پیش نهند و سیاستمداران و مجامع بین المللی را که برای صلح و حقوق بشر بوجود آمده اند، تشویق به استقرار نظاماتی کنند که در آن دموکراسی بین المللی متجلی باشد؟ اما تاریخ به راه خود می رود و منتظر کسانی که دچار تأخیر هستند نمی ماند.

(به نقل از ایسنا، ۱۳۸۵/۶/۲۰)

هیچ یک از این باورها در ساحت‌های عمل و کارکرد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و ... ارزش کارآمدی قائل نمی‌باشند. رخنه‌ای که از این قبیل نگرش‌ها و گرایش‌ها پدید می‌آید به مراتب ویرانگرتر از آن است که از ناحیه‌ی ماتریالیسم سر می‌زند.

وضعیت این گروه در مقایسه با گروه ماتریالیستی از یک تفاوت عمده برخوردار می‌باشد و آن اینکه ماتریالیست‌ها در التزام به لیبرالیسم کمترین تهافتی را به جز آنچه احیانا بر خلاف قراردادها ی ماتریالیسم باشد احساس نمی‌کنند، در صورتی که لیبرال‌ها و سکولارهای مسلمان راه گریزی از تهافت مابین ارزش‌های لیبرال و جهان بینی الهی پیش روی خود نمی‌بینند و طبعاً التزام آنان به ارزش‌های لیبرال قابل توجیه نخواهد بود. این در صورتی است که ما لیبرالیسم را رهایی از قیود و الزامات تعهد آور مذهبی بدانیم. در غیر این صورت، چنانچه لیبرالیسم را رهایی از هر قید و بندی حتی قید و بند ماتریالیستی بشناسیم، مابین ماتریالیسم و لیبرالیسم نیز نقطه‌ای از ناسازگاری و تهافت پدیدار خواهد شد که از آن گریزی نخواهد بود.

شاید بتوان ترکیبی از مبانی اندیشه‌های ماتریالیستی و سکولاریستی را برای لیبرالیسم در نظر گرفت تا براساس آن لیبرالیسم با مبانی ماتریالیسم و سکولاریسم به آسانی جور در آید. بدین معنا لیبرالیسم از جهت مبانی وجود شناختی یا به نفی

خداوند به عنوان مبدأ و آفریدگار و رب و مدبر جهان و انسان می‌رسد و یا حداکثر مبدئیت خداوند را برای انسان و جهان می‌پذیرد، اما ربوبیت و مدبریت او را به شدت نفی و یا بسیار محدود و ناچیز می‌کند. موارد فوق از جمله مبانی وجود شناختی لیبرالیسم به شمار می‌روند.

لیبرالیسم از جنبه مبانی انسان شناختی به این نقطه می‌رسد که همه مراتب وجودی و کمالی انسان به شرافت انسانی بستگی دارد و شرافت انسانی به آزادی انسان از هر التزام و تعهدی است که چه بسا او را از استیفای حقوق و خواسته‌ها و ارضاء تمایلاتش باز دارد. مبانی انسان شناختی لیبرالیسم نیز با این می‌سازد که انسان یا رأساً ایمانی به وجود خداوند و قوانین دینی نداشته باشد و یا خداوند را پذیرفته باشد و قوانین او را منتفی بداند و یا اینکه هم خداوند و هم قوانین دینی او را باور کرده باشد، در عین حال برای قوانین دینی هیچ ارزش و اعتبار التزام آوری قائل نباشد، بلکه خود را از گیر و دار آن قوانین آزاد و رها ببیند.

لیبرالیسم در بیان مبانی معرفت شناختی بر این نکته پای می‌فشارد که واقعیت هرچه باشد و هرگونه که تصور شود به یک حقیقت باز می‌گردد که آن هم آزادی شخصی و فردی انسان است. در این صورت، تأمین آزادی انسان از شناخت واقعیت جهان و انسان مهمتر و حیاتی‌تر است و به جز راه و راهنمای بشری نیازی به راه و

راه‌نمای الهی-وحيانی ندارد. گو اینکه معیار تشخیص ضرورت و یا عدم ضرورت واقعیت‌های تأثیرگذار انسانی و فرا-انسانی بستگی به تأمین و یا عدم تأمین آزادی‌های زمینی انسان دارد.

به بیانی که ارایه گردید، لیبرالیسم در هر سه قلمرو مبانی وجود شناختی، انسان شناختی و معرفت شناختی خود را فراتر از آن می‌داند که احیانا بخواهد در چارچوب جنبه‌ها و واقعیت‌های خاص وجودی، انسانی و معرفتی حرکت کند و یا بر اساس الزامات یک سلسله از باورها و ارزش‌ها گام بردارد. آخر سخن اینکه آزادی به مفهوم خاص لیبرالیستی روح و عنصر اساسی تمامی نگرش‌ها، گرایش‌ها و انگیزش‌هایی است که لیبرالیسم فلسفه وجودیش را بر اساس آن رقم می‌زند و از آن وام می‌پذیرد.

آن چه که در غرب از دیر باز تا کنون مشهود می‌باشد این است که جامعه و فرهنگ غرب همواره دستخوش کنش‌ها و واکنش‌های افراطی-تفریطی افراد و گروه‌ها و صاحب نظرانی بوده است که تنها با اتکاء بر تراوش‌های ذهنی خویش به تنظیم و تدوین مکاتب لیبرالیستی پرداخته اند. در مورد لیبرالیسم این موضوع واقعیت دارد که پارهای از سخت‌گیری‌های افراط آمیز اعتقادی، سیاسی و ایدئولوژیک راه را برای آزادی خواهی‌های فردی و زیاده خواهی‌های شخصی هموار ساخت. این واقعیت در آستانه هزاره سوم برای محافل سیاسی و فکری مغرب زمین مسأله ساز گردید و

شرایطی را برای نزاع میان گروه فضیلت گرا^۱ و جمع گرا^۲ از یک سو و گروه آزادی خواه^۳ و فرد گرا^۴ از سوی دیگر فراهم آورد. بنابراین اظهارات برخی از صاحب نظران غربی، تصور می‌رود مشکل اساسی لیبرالیسم به عنوان یک فلسفه زندگی اجتماعی در این است که چنین فلسفه‌ای نه تنها فاقد منابع شناختی و بینشی لازم جهت درک موقعیت‌های اجتماعی می‌باشد، بلکه از تشخیص نارسایی‌های خویشتن یابی فردگرایانه نیز قاصر است.^۵ گروهی از منتقدان لیبرالیسم، تفسیر و برداشت لیبرالیسم از فرد و فردیت را بسیار ناتمام و نارسا تلقی کرده اند و آن را موجب بی هویت سازی فرد دانسته اند. تصویر فرد به عنوان انتخاب گر خود محوری^۶ که آزادانه در هر زمینه‌ای برای خویش تصمیم می‌گیرد چالش بزرگی پیش روی فرد و جامعه ایجاد می‌کند که ممکن است به بی هویتی^۷ فرد بیانجامد.^۸

1 . the virtuists

2 . the pluralists

3 . the liberalists

4 . the individualists

5 . Cf. Ronald Beiner, *What's the Matter with Liberalism?*

(University of California, 1992), p. 15.

6 . autonomous chooser.

7 . identityless.

8 . Ibid. p. 16.

گرچه نظام لیبرال-دمکراسی مورد نظر و پذیرش غرب از جنبه ساختاری و محتوایی مراحل تئوریزه شدن را پشت سر گذرانده و در مواردی حتی در ساحت‌های گوناگون سیاسی، تربیتی، اقتصادی، و ... به طور سطحی و صوری به اجرا درآمده است، با این وجود این تئوری در راستای دریافت سندیت، اعتبار و روایی^۱ خود با چالش‌های جدی فرهنگی-اجتماعی از درون و چالش‌های بین‌المللی و جهانی از بیرون روبرو گردیده است که از آنها گریزی نیست. این چالش‌ها اجازه نخواهد داد اردوگاه غرب از درون خاستگاه و کانون لیبرال-دمکراسی حتی رؤیای یک سیستم موفقیت‌آمیز سیاسی و اجرایی را در انظار و اذهان عمومی غرب و جهان تعبیر نماید.

عمده‌ترین چالش‌هایی که نظام لیبرال-دمکراسی با آنها مواجه است از دو ناحیه انسانی و الهی سر زده است. در قلمرو انسانی درست است که انبوهی از افراد و گروه‌ها به خواسته‌ها و تمایلات نفسانی خود به راحتی دست می‌یابند، اما تأمین و ارضاء این قبیل خواسته‌ها به صورتی که لیبرال-دمکراسی تجویز می‌کند و آثار تجربی آن نشان می‌دهد، هیچ‌گاه به مصلحت و سعادت جاودانه آن افراد و گروه‌ها نبوده و نخواهد بود. ارضاء تمایلات در چنین

1. authority & validity.

فضایی به بهای ضایع کردن مصالح و سعادت انسان تمام می‌شود. نظام لیبرال-دمکراسی در قلمرو الهی نیز از آن ایمان و اعتقاد راسخی که بر پیش انسان‌ها بیافزاید و آنان را نسبت به تأمین آینده‌ای روشن و سرشار از نوید و امید و در مسیر دستیابی به سعادت جاویدان برانگیزاند خبری نیست. این دو چالش به مبانی و زیربنای لیبرال-دمکراسی کار دارد. از منظری دیگر، به چالش کشیدن مبانی لیبرالیسم پایه‌های لیبرال-دمکراسی را به آسانی متزلزل می‌گرداند.

لیبرالیسم سیاسی جان رالز^۱

در غرب شاید تا کنون کسی به اندازه رالز در تبیین اندیشه لیبرالیسم به عنوان راهبردین‌ترین عامل سیاسی در تحقق عدالت و برابری اجتماعی سخن نگفته باشد. در سده اخیر سهم رالز در تبیین فلسفه سیاسی لیبرال بسیار مهم و چه بسا بی‌بدیل می‌باشد. رالز خیر و نیکی زندگانی را در تحقق عدالت می‌بیند و عدالت را نیز از طریق انصاف و برابری میان آحاد و افراد انسانی و گروه‌های اجتماعی میسر می‌داند. ایجاد عدالت در نگاه رالز و بر اساس برداشت او چیزی جز ایجاد برابری و رفتار منصفانه نمی‌باشد.^۲

1 . John Rawls (1921-).

2 . justice as fairness.

رفتار و برخورد منصفانه میان افراد و گروه‌ها ایجاب می‌کند که هر فرد دیگری را نیز ذی حق بداند آنچنان که خود را ذی حق می‌شناسد. این نکته از جمله مبانی فلسفی و نظری رالز در نگرش به عدالت است. انسان‌ها همه باید به این حد از قابلیت برسند که از امتیازات شخصی و گروهی خود به راحتی صرف نظر کنند. در این تصویر از عدالت، هر فردی در عمل به انصاف باید مثلاً از ملیت خود، دین و مذهب خود، حتی جنسیت خود صرف نظر کند. هر فردی باید خود را در موقعیت نخستین، پشت "پرده‌ای از جهل" ببیند و تنها انسان بودن خود را ملاک و معیار قرار دهد. آن موقع است که خود گرایی انسان عین دیگر گرایی او خواهد شد. نگرش رالز به لیبرالیسم از همین منظر قابل پی‌گیری و بررسی است.

سخنرانی‌های رالز که در کتاب "لیبرالیسم سیاسی" او جمع

-
1. " 'the veil of ignorance' means that the parties do not know the social position, or the conception of the good (its particular aims and attachments), or the realized abilities and psychological propensities, and much else, of the persons they represent." Text, P. 305 --'the veil of ignorance', "in original position as modeling appropriate reasons in adopting principles of justice", Index, p. 400. See: John Rawls, *Political Liberalism* (Columbia University Press, 1993), pp. 305 & 400.

2 *Political Liberalism* (1993).

آوری و ویرایش شده است همه به نوعی تکمله کتاب پیشین او یعنی "نظریه عدالت"^۱ می باشد. در واقع، اندیشه لیبرالیسم سیاسی رالز ادامه نظریه عدالت وی به شمار می رود. بدین ترتیب، دو کتاب نظریه عدالت و لیبرالیسم سیاسی رالز مکمل یکدیگرند. در کتاب نخست وی کوشیده است، با تکیه بر دو اصل آزادی و تفاوت^۲، عدالت را تئوریزه کند و گفتمان عدالت خواهی و عدالت جویی را به مفهومی که گذشت گفتمان غالب و برجسته جهان سیاست قرار دهد، همچنان که در کتاب دوم خود تلاش کرده است به بیان راهکارهای اجرای عدالت در سطح جامعه بپردازد. رالز در لیبرالیسم سیاسی خود می کوشد به این سؤال پاسخ دهد که چگونه جامعه‌ای که شهروندان آزاد و برابرش در تیررس اندیشه‌های اختلاف برانگیز مذهبی، فلسفی و اخلاقی قرار دارند می تواند به آزادی و برابری و عدالت بیاندیشد و بر اساس عدالت و برابری استوار گردد؟^۳

در پاسخ به سؤال کلیدی فوق رالز در صدد برآمده است فرایند اجرای عدالت اجتماعی را طی مراحل تبیین نماید. رالز اولین مرحله

1 A Theory of Justice (1971).

2 . *the liberty principle & the difference principle.*

3 . "... how is it possible that there can be a stable and just society whose free and equal citizens are deeply divided by conflicting and even incommensurable religious, philosophical, and moral doctrines?"

اجرای عدالت را در این می‌بینند که اصول عدالت به گونه‌ای تبیین گردد که پایه‌های استوار همکاری میان شهروندان را تضمین و تعیین و تثبیت کند. این همکاری ملاک اقبال جامعه نسبت به عدالت و رفتار و برخورد عدالت گونه میان آحاد جامعه و گروه‌های اجتماعی می‌باشد. دومین مرحله اجرای عدالت از دیدگاه رالز مربوط به تضمین و تثبیت وحدت و یکپارچگی جامعه می‌باشد؛ وحدت و ثباتی که به رغم عوامل اختلاف برانگیز مذهبی، سیاسی، اخلاقی و فرهنگی، به مدد پلورالیسم با تمامی ویژگی‌های ساختاری و محتوایی آن به بار می‌آید. خلاصه اینکه رالز تأمین عدالت اجتماعی را در گروه دو عامل مهم می‌داند: ۱- ایجاد روح تعاون و همکاری و ۲- ایجاد روح وحدت و همبستگی عمومی. در این صورت، مسلماً عنصر پلورالیستی به تنهایی نمی‌تواند به وحدت و یکپارچگی جامعه بیانجامد، بلکه لازم است عنصر دیگری چون *اجماع فراگیر*^۱ نیز به کار گرفته شود تا از طریق آن اجماع فراگیر دیدگاه‌های رایج به طرز منطقی نسبت به یکدیگر هم پوشی پیدا کنند. چنین اجماعی با توجه به برداشتی که نسبت به عدالت ارایه گردید پایه وحدت اجتماعی قرار می‌گیرد. در صورتی ثبات اجتماعی امکان پذیر خواهد بود که اولاً هم پوشی دیدگاه‌ها از جانب جامعه فعال سیاسی پشتیبانی شود و ثانیاً اجرای عدالت در

1 . overlapping consensus.

تعارض و ناسازگاری با علاقمندی‌ها و گرایش‌های اساسی و حیاتی شهروندان^۱ قرار نگیرد.

به بیانی که گذشت، عدالت به مفهوم برابری و انصاف همراه پلورالیسم فکری-اعتقادی از عناصر در برگیرنده و از مبانی تفکر لیبرالیسم سیاسی رالز به حساب می‌آید. رالز سعی دارد روشن کند چگونه به پشتوانه عناصر فوق لیبرالیسم سیاسی تحقق می‌یابد. دو برداشت متمایز از عدالت رالز را بر آن داشته است تا نسبت به تفسیری که از نگاه او منطقی و اصولی می‌باشد اصرار ورزد. یکی از برداشتهای بیانگر این است که نهادهای اجتماعی، سیاسی و احیانا مذهبی بر تفسیر واحدی از عدالت توافق می‌کنند و شهروندان توجیه می‌شوند تا خود را موظف به پذیرش همین یک تفسیر بدانند. در تفسیر دیگری از عدالت، برداشتهای فراگیر، مختلف، متقابل و ناهمگون بر اساس پلورالیسم در یک نقطه جمع می‌شوند و شهروندان موظف می‌شوند به همه این برداشتهای از روی تساهل و تسامح و انصاف و برابری بنگرند. از نظر رالز، سنت غالب از آغاز تفکر یونانی تا کنون بر این استوار بوده است که تنها یک برداشت صحیح و منطقی از خوبی و عدالت وجود داشته و دارد. در صورتی که گرایش لیبرالیستی بر این مبنا قرار گرفته است که دیدگاههای متخالف و ناسازگار و ناهمگون را باید پذیرفت و به ائتلاف آنها تن داد. با این وجود با اقبال و برخورد عدالت

۱. مقروض این است که گرایش‌ها و تعلقات شهروندان بر اساس تنظیمات اجتماعی آنان شکل پذیرفته است.

آمیختن نسبت به آن دیدگاه‌ها باید عدالت به مفهوم برابری را تنها راه سازگاری و وفاق این دیدگاه‌ها برشمرد. از آنجا که روابط سیاسی در یک دولت قانونی و مشروع بر مدار روابط مابین اشخاص درون ساختار سیاست از یک سو و ارکان و نهادهای قانون و قدرت از سوی دیگر نظام می‌یابد، باید قدرت دولت و حاکمیت را در واقع قدرت و حاکمیت مردمی دانست که به آن اشخاص و آن نهادها رأی داده‌اند. در این صورت حاکمیت و شهروندان آزاد و برابر حکم یک پیکر واحد^۱ را پیدا کرده‌اند که بر عدالت و برابری پای می‌فشارند.^۲

با همه ملاحظات و تدابیری که رالز در جریان لیبرالیسم سیاسی بر پایه وفاق فراگیر و عدالت اجتماعی به کار می‌بندد، وی بر این نکته واقف است که دستیابی به اجماع فراگیر با یک چالش جدی روبرو می‌باشد و آن اینکه تحقق چنین اجماعی هنوز به نظر ایده آل می‌رسد و در حد و فضای تشکل مدینه فاضله قرار دارد.^۳ در این

1 . collective body.

2 . John Rawls, *Political Liberalism* (Columbia University Press, 1993), pp. 133-140.

3 . Ibid. p. 158. "The last difficulty I consider is that an overlapping consensus is utopian: that is, there are not sufficient political, social, or psychological forces either to bring about an overlapping consensus (when one does not exist), or to render one stable (should one exist)."

میان، رالز به راه حلی دو مرحله‌ای می‌اندیشد. وی در اولین مرحله تلاش می‌کند مشکل را از طریق توجه و توسل به وفاق و اجماعی قانونی و نهادی^۱ چاره‌گشایی کند تا در مرحله دوم نوبت به وفاق و اجماع فراگیر و هم‌پوش میان دیدگاه‌های متخالف برسد و سرانجام زمینه لازم برای حاکمیت لیبرالیسم سیاسی و عدالت اجتماعی فراهم آید.

رالز برگزاری انتخابات دمکراتیک را به منظور سامان دهی رقابت‌های سیاسی میان احزاب، اقشار و گرایش‌های مختلف با رعایت اصول لیبرال عدالت از جمله لوازم و ابزار اجماع قانونی می‌شناسد. به نظر او اجماع قانونی نه عریض است و نه عمیق، بلکه دارای فضا و دامنه باریکی است که تنها طرح و برنامه‌های سیاسی مربوط به حکومت دمکراتیک را در بر می‌گیرد و به ساختار اساسی سیاست کاری ندارد، با این وجود چنین اجماعی در راستای تحقق عدالت بر اصول لیبرال تأکید می‌ورزد.^۲

رالز بر این باور است که درک و خرد عمومی نسبت به اهمیت نقش اصول لیبرال در تحقق عدالت از دیگر لوازم رسیدن به وفاق قانونی است. اصول لیبرال تأمین‌کننده حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان است و امکانات و فرصت‌های لازم را در دسترس آنان

1 / constitutional consensus.

2 . Ibid. pp. 158-159.

قرار می‌دهد. علاوه بر این، در پرتو پلورالیسم امکان دستیابی به عقل سلیم^۱ و اندیشه‌ی مشترک و عمومی فراهم می‌آید.^۲

مرور زمان و دریافت تجربه‌های کافی نیز از جمله لوازم نیل به روح همبستگی و کسب توافق قانونی به حساب آمده است. آن دسته از نهادهای سیاسی که متصدی پی‌گیری و به‌کارگیری اصول لیبرال هستند، همچنین آن خرد جمعی که اهمیت نقش خود را در جریان بهره‌برداری از اصول لیبرال به نمایش می‌گذارد، به مرور زمان همراه با کسب تجربه‌های موفق و مؤثر، خواست و انگیزش عمومی را نسبت به تحقق فضیلت‌های زندگی اجتماعی-سیاسی، به خصوص نسبت به رعایت انصاف و روح همبستگی و آمادگی برای درک دیگران و تعاون و همکاری با یکدیگر تقویت می‌کند. این هم به نوبه‌ی خود راهکار دیگری برای تحقق وفاق قانونی می‌باشد.^۳

رالز، ضمن ایجاد بررسی تمایزبخش وفاق فراگیر از جهت عمق و عرض، در صدد برآمده است راهکارها و مراحل را نیز در راستای تحقق وفاق فراگیر ارائه دهد. اصول و آرمان‌های سیاسی مربوط به وفاق مزبور از جهت عمق بر مفهوم و برداشتی سیاسی از

1 . common sense.

2 . Ibid. p. 162.

3 . Ibid. p. 163.

عدالت پایه گذاری شده است؛ مفهومی که برابری^۱ میان اشخاص جامعه را تداعی و تضمین می‌کند. این در حالی است که وفاق فراگیر از جهت عرض و گستردگی، فراتر از اصول سیاسی، بر پاره‌ای از اصول حقوقی و روان‌شناختی نظیر حق آزادی فکر و بیان و نظر، حق برخورداری و بهره برداری از فرصت و امکان برابر، همچنین بر پایه اصولی که نیازهای اساسی و حیاتی مشخصی را پاسخ می‌دهد استوار می‌باشد.^۲

نقد و بررسی اندیشه سیاسی رالز

به اندیشه سیاسی رالز چگونه باید نگریست؟ آیا می‌توان جایگاه مهم و ممتازی برای وی در زمره نظریه پردازان سیاست و عدالت در نظر گرفت؟ آیا ممکن است توجیه فلسفی و منطقی خاصی برای دیدگاه او ارائه داد؟ سهم تئوری او در تحقق عدالت در مقیاس جهانی چیست و چه اندازه است؟ اینها نمونه سؤالاتی است که پاسخ مقتضی را می‌طلبد. پاسخ مقتضی نیز به نوبه خود در گرو میزان اصالت، اعتبار و روایی اندیشه رالز می‌باشد. هرچه باشد، در مقام نقد و بررسی اندیشه مزبور، می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

1 / fairness.

2 . Ibid. p. 164. For more details, see: pp. 164-168.

۱. سهم رالز در سیر کاروان اندیشه غرب در مورد حکومت جهانی واحد بر ناظران و سیاست پردازان غرب پوشیده نیست. رالز نهاد سیاست غرب را یک گام به جلو راند. وی، ضمن تأکید بر عواملی چون وحدت، وفاق جمعی و قانونی، یکپارچگی انسان‌ها و تشکیل پیکره واحد انسانی، این عوامل را زمینه ساز عدالت اجتماعی می‌داند. دیدگاه رالز ذهنیت غرب را نسبت به اهمیت وفاق و عدالت که از لوازم حکومت جهانی واحد به شمار می‌روند بازتر می‌کند. در واقع، از مقوله‌ها و مفاهیمی دم زد که در گفتمان عدالت همه آن مکاتب، گروه‌ها و اشخاصی که خواهان تحقق عدالت هستند متذکر آنها می‌شوند. چه بسا او به مصادره مفاهیم و ارزش‌هایی پرداخت که قبل از همه، ادیان آسمانی به آنها توجه کرده‌اند و حتی راهکارها و شرایط تحقق آن را بیان داشته‌اند.

۲. به رغم مطلب فوق، اندیشه رالز فاقد عناصر و معیارهای لازم و کافی برای طرح و به تصویر کشاندن حکومت جهانی واحد می‌باشد، تا چه رسد به اینکه بخواهد زمینه ساز تأسیس و استقرار چنین حکومتی باشد. بدین ترتیب، غرب از نگرش و اندیشه رالز در راستای رسیدن به حکومت جهانی واحد طرفی نمی‌بندد.

۳. گرچه آقای رالز کوشیده است عدالت را بر اساس دو اصل آزادی و تفاوت به شرحی که گذشت تشریح و تبیین، سپس تئوریزه نماید، با این وجود چگونه و با چه مکانیسمی عدالت به مفهوم فوق قادر خواهد بود پایه‌های استوار همکاری میان شهروندان را تضمین و تثبیت کند؟ رالز ادعا کرده است چنانچه اصول عدالت درست تبیین گردد، همکاری میان آحاد جامعه به طور طبیعی تحقق خواهد یافت. رابطه تبیین عدالت و جلب همکاری عمومی در اندیشه رالز درست روشن نگردیده است و چیستی، چرایی و چگونگی آن در پرده ابهام قرار دارد.

۴. رالز باید توجه می‌کرد که انصاف نمی‌تواند ترجمان کاملی از عدالت باشد. عدالت اعم از انصاف است. همه موارد اجرای عدالت به انصاف به مفهومی که رالز بیان می‌دارد نمی‌انجامد. در مواردی عدالت وجود دارد اما انصاف صدق نمی‌کند؛ آنجا که اجرای عدالت مستلزم تفاوت گذاری عادلانه میان دو یا چند فرد باشد. از طرفی، برخورد به ظاهر منصفانه و از روی انصاف به خصوص هنگامی که با تساهل و تسامح توأم گردد می‌تواند به برابری و مساوات در برخورد مابین مقصر و غیر مقصر بیانجامد. این رفتار منصفانه به سبک و بیانی که رالز اظهار

می‌دارد^۱ با روح عدالت سازگاری ندارد. عدالت آن است که ورای عامل مشترک انسانی، با در نظر گرفتن تمامی عوامل دخیل و مؤثر به داوری میان افراد پردازیم. علاوه بر این، در مفهوم انصاف نوعی گذشت و اغماض نهفته است، در صورتی که در مفهوم عدالت هرگز گذشت معنا ندارد. عدالت دو جنبه دارد. از یک جنبه منظور از اجرای عدالت احقاق و استیفای حقی است که ضایع گردیده و از طرفی دیگر، حاصل آن، تنبیه و منقصت شخصی است که به حق ممنوع خود تجاوز کرده است. این در حالی است که برخورد منصفانه می‌تواند با تکیه بر گذشت و اغماض از حق توأم باشد و در نتیجه طرفین دعوا از حق مساوی بهره مند گردند. به عبارتی، عدالت نوعی همسان و همگون سازی حقوق و تکالیف بر اساس شرایط و بر حسب مقتضیات می‌باشد که به معادله سازی حقوق و تکالیف افراد می‌انجامد؛ کاری که در پرتو آن حق و تکلیف هرکسی آنچنان که باید و شاید به وی محول می‌گردد. اما انصاف به مفهوم نوعی برابر سازی بر

۱. هرگونه عامل اختلاف برانگیز را نادیده بگیر و تنها به انسان بودن به عنوان عامل

مواردی دلالت می‌کند که طرفین استحقاق بهره مندی یا داوری برابر را بر حسب امکانات و شرایط یکسان داشته باشند. عدالت از نگاه دیگر بیشتر یک مفهوم حقوقی است و با مقام قضاوت و داوری میان دو یا چند فرد سر و کار دارد، در صورتی که انصاف بیشتر روان شناختی است و به حوزه شخصی و روانی فرد یا افراد مربوط می‌شود. به این معنا که انسان خود را جای دیگری بگذارد و در شرایطی انصاف دهد که اگر او جای طرف می‌بود چه می‌کرد؟ عدالت در مورد خداوند هم مورد می‌یابد در صورتی که انصاف فقط در حوزه بشری است چرا که خداوند هیچ جای بنده تصور نمی‌شود و یا بر عکس. نسبت مابین عدالت و انصاف رابطه از نوع اعم و اخص من وجه است. انصاف می‌تواند به عنوان ابزاری در مقام اثبات مصداق عدالت به کار رود.

۵. رالز درست در مخمصه‌ای که از آن می‌ترسد گرفتار می‌آید. وی تلاش می‌کند در پرتو عدالت همه امور بر اساس انصاف تنظیم شود و چیزی بر احدی تحمیل نگردد، حال آنکه برای تأمین عدالت به هر صورتی مردم مجبور می‌شوند در شرایط وفاق و اتفاق دست از بسیاری از ایده‌ها و آرمان‌ها و اصول و مبانی خود بردارند و تنها

بر انسان بودن خود تکیه کنند، مبادا ظرف وفاق ترک بردارد و احیانا به حریم عدالت تعرضی صورت پذیرد. آیا این تحمیل مفهوم شناختی نوعی بی عدالتی و حتی بی انصافی در حق مفهومی که رالز خود از آن دم می‌زند نیست؟ پیشنهاد رالز در بسیاری از شرایط نه با روح انصاف سازگار است و نه با روح عدالت. افراد و گروه‌ها بر اساس پیشنهاد رالز به منظور رسیدن به عدالت باید از همه حقوق مسلم خود؛ حق دیانت، حق ملیت، حق فرهنگ، حق جنسیت، و ... چشم پوشی کنند و تنها بر انسان بودن خود تکیه نمایند تا جامعه بشری به اجماع و وحدت و یکپارچگی نایل گردد. گو اینکه رالز فراموش کرده که از جنبه‌های مختلف روان شناختی، تربیتی، فرهنگی، و ... بسیاری از حقوق فوق با انسانیت آحاد انسانی عجین گردیده است و هرگز از انسانیت آنان جدا نیست. دستورالعمل رالز ظلم مضاعفی در حق انسانیت و عدالت است.

۶. سؤال اساسی ما از آقای رالز این خواهد بود که آیا فکر می‌کند واقعا پلورالیسم و توافق فراگیر در سطوح مختلف اجتماعی و توافق نهادی در سطح دولتی به خودی خود این هنر را دارند که به وحدت و یکپارچگی جامعه، آن

هم در سطح جهانی، بیانجامند؟!^۱ پلورالیسم دربرگیرنده تکثر و پراکندگی است و به جای کشش به انسجام و اتحاد، به جانب جدایی و افتراق سوق می‌دهد. رالز روشن نکرده که اساساً، آنچه از چنین ماهیت و هویتی برخوردار است و نتیجه معکوس دارد چگونه می‌تواند وحدت آفرین و انسجام بخش باشد؟! آیا صرفاً با شعار انصاف‌گرایی توافق جمعی می‌شود از بار تکثر و پراکندگی پلورالیسم کاست؟ از طرفی بر همگرایی و اتحاد تأکید می‌شود و از طرف دیگر گرایش‌های تکثرگرایانه مورد تشویق و تمجید قرار می‌گیرند.

۷. به رغم اندیشه رالز که برای عامل دین نقش طرد کننده و منفی در نظر می‌گیرد، در اینجا نباید غافل بود که دین نابی که تفسیر فطرت پاک انسانی باشد می‌تواند مهمترین

۱. چرا جامعه غرب به رغم برخورداری از زمینه پلورالیستی-لیبرال خود هنوز دست به گریبان اغتشاش و از هم گسیختگی است. اگر نبود زور و سلطه سیاسی و فشار تبلیغاتی، اوضاع غرب از این هم که الآن است وخیم‌تر می‌بود. چنانچه واقعاً پلورالیسم و لوازم آن یعنی تساهل و تسامح و اغماض، به خصوص نسبت به امور، آموزه‌ها، التزامات و رفتارهای مذهبی در ایجاد وفاق همگانی و دولتی اثر می‌داشت و زمینه را برای حکومت جهانی غرب فراهم می‌ساخت، پس چرا تا کنون هرچه از عمر تجربی پلورالیسم در غرب می‌گذرد، نتیجه عکس حاصل شده و جامعه غربی روزبروز پراکنده‌تر و پراکنده‌تر گردیده است؟!

و حیاتی‌ترین نقش را در جریان ایجاد وحدت مردمی ایفا کند. چنین دینی هرگز بر خلاف خواست و مصالح حقیقی انسانیت و انسان‌ها امر و نهی نمی‌کند و تمامی دستور العمل‌های آن در انطباق با کرامت انسان و مصالح زود گذر و جاودانه‌ی وی تنظیم و صادر می‌شود. ارتباط انسان با خداوند آفریدگار انسان و جهان بر اساس دین فطرت شکل می‌پذیرد و چون نسبت خداوند به بندگان خود یکسان است، یعنی چون خداوند رب العالمین و همه‌ی انسان‌ها بنده‌ی اویند، دین با محوریت خداوند قوی‌ترین و مطمئن‌ترین عامل اتحاد و همبستگی انسانی در سطح و گستره‌ی جهانی خواهد بود. گرایش‌های ملی و سیاسی و حزبی و گروهی در تأمین وحدت همگانی بسیار محدود عمل می‌کنند و هرگز نمی‌توانند تکاپوی نیاز جامعه‌ی بشری را به هم دلی و یکپارچگی بکنند. رالز در فضایی زندگی می‌کند و به تئوریزه کردن اندیشه‌ی عدالت می‌پردازد که جامعه‌ی بشری نیازمند رسیدن به "یک" است، غافل از اینکه جز آفریدگار انسان احدی قادر نخواهد بود انسان را به "یک" برساند. برای این منظور نخست باید بر اساس تفکر توحیدی شناخت واحد پیدا کرد، سپس در پرتو شناخت واحد گرایش‌های

واحد و همسو را مدیریت و هدایت نمود. اساساً، بدون دریافت مفهوم واحدی از خداوند و بدون گرایش همگانی به او امکان تحقق عدالت برای انسان‌ها وجود ندارد.

۸ از طرفی بخشی از اسباب و راهکارهای وحدت جامعه همین عوامل روان شناختی و انگیزشی است. این در حالی است که رالز اصلاً نسبت به این دسته از عوامل توجه و بهایی مبذول نداشته است. سؤال کلیدی دیگر ما از رالز این است که وحدت اگر به انگیزه ایجاد عدالت و انصاف باید تحقق یابد، عدالت و انصاف به چه انگیزه‌ای برقرار شود؟ عدالت به مفهوم انصاف مستلزم نوعی از حق گذاشتن برای به دست آوردن نوعی دیگر از حق است. این گذاشتن و این نیل به چه منظور و انگیزه‌ای تدارک می‌یابد؟ اگر صرفاً انگیزه‌های زودگذر و فناپذیر مادی در میان باشد، ارزش این نحو عدالت هم بسته به آن انگیزه‌های محدود و فناپذیر از محدودیت و فناپذیری برخوردار خواهد بود، در صورتی که رالز ارزش عدالت را ارزش مطلق خوبی در زندگانی انسانی معرفی می‌کند.

۹. محدود دانستن مفهوم عدالت به انصاف، آن هم به تعبیری که رالز برداشت کرده است، در حقیقت نوعی

پایین آوردن ارزش مفهوی و کاربردی عدالت محسوب می‌گردد. اینکه انسان خود را در موقعیتی ببیند که آنچه را برای خود می‌خواهد برای دیگران نیز بخواهد و یا آنچه را برای خود ناپسند می‌داند برای دیگران نیز ناپسند بداند، در جای خودش سخن دل‌پذیری است، اما نه به بهای نادیده گرفتن همه ارزش‌های فطری، اخلاقی، دینی، ملی، عرفی و جنسیتی، آنچنان که رالز اظهار داشته است. انسان مگر بدون بهره‌مندی از این ارزش‌ها انسان می‌ماند؟

شیر بی یال و دم و اشکم که دید؟

این چنین شیری خدا هم نافرید

۱۰. بسیاری از اندیشه‌های غرب و از جمله اندیشه عدالت رالز، بر سکولاریسم مبتنی است. این عمده‌ترین اشکالی است که می‌توان بر این نظریات وارد دانست. عدالتی که انسان‌ها طالب آن هستند باید موجب تأمین سعادت آنان باشد. عدالت به خودی خود اصل مستقلى نیست، بلکه منظور از عدالت رسیدن و یا رساندن انسان به کمال نهایی است. باید ابتدا اثبات شود که این سعادت و کمال نهایی و جاودانی با خداوند ارتباط دارد به گونه‌ای که به

هیچ وجه نمی شود خداوند را کنار گذاشت. در غیر این صورت، کسی دیگر نیست که بتواند سعادت و کمال نهایی انسان را فراهم آورد و در نتیجه بزرگترین ظلم در مورد انسان روا داشته می شود.^۱

روشن شد که بانظریه عدالت و لیبرالیسم سیاسی رالز نمی توان در تدارک حکومت جهانی واحد برآمد. وقتی لیبرالیسم سیاسی رالز که به دلیل گفتمان سازی عدالت و انصاف از نوع لیبرالیسم برتر به شمار می آید توفیرچندانی در طرح و به تصویر کشاندن حکومت جهانی واحد نداشت، تکلیف بقیه برداشت ها و مدل های لیبرالیسم، از جمله اندیشه لیبرال-دمکراسی روشن است.

اصول ارزش های لیبرالیسم

ارزش - واقعیت

رابطه ارزش - واقعیت^۲ از جمله مسائل مهم و اساسی مربوط به قلمرو مبانی و ارزش ها در ارزش شناسی^۳ به شمار می رود. ارزش ها و از جمله ارزش های لیبرال چگونه و تا چه اندازه با واقعیت مرتبط

۱. بند دهم از اظهارات استاد معظم حضرت آیت الله مصباح یزدی در جلسه کانون طلوع مورخ ۱۳۸۵/۹/۱۹ اقتباس گردیده است.

2. fact-value.

3. axiology.

می‌گردد؟ به عبارتی، آیا ارزش‌ها واقعی و مستند به واقعیات و مستقل از شناخت و باورهای شخص یا اشخاص تعریف و تعیین می‌شوند و یا اینکه ارزش‌ها صرفاً اعتباری هستند و از ارزش‌یابی فرد یا گروه انسانی خاصی سرچشمه می‌گیرند؟

به منظور ارائه پاسخی متین‌تر و روشن‌تر باید در مفهوم شناسی واقعیت قدری تأمل به خرج داد. منظور از واقعیت در اینجا امری است که ورای اندیشه و شناخت و اعتبار شخص یا اشخاص وجود دارد، خواه ذهن بشر به درک آن نایل گردد خواه نگردد. نقطه مقابل چنین برداشتی از واقعیت به مفهومی از برداشت‌های شخصی اشاره دارد که بر اساس آن خواست‌ها و گرایش‌های شخص و فرد انسانی و پسند و ناپسند او منشأ اعتبار و ارزش‌گذاری به حساب می‌آیند. در این صورت، صرف نظر از اینکه در جهان خارج واقع و خارج ذهن چه می‌گذرد، ارزش‌ها و ارزش‌گذاری‌ها به شناخت و برداشت شخص یا افراد انسانی منسوب می‌گردد و اعتبار خود را از اعتبار آنها وام می‌گیرد. طبعاً، اعتبار برآمده از این منابع شخصی و گروهی محدود به اعتبار و سندیت همان منابع خواهد بود و در نتیجه مطلق و جهان‌شمول نمی‌باشد و در تئوریزه شدن کم و کسر می‌آورد. از این دیدگاه ارزش‌ها و ارزش‌گذاری‌ها همواره نسبی خواهند بود و استاندارد و نظم و چارچوبی نظام‌مند و واقع‌گرایانه نخواهند یافت. در این صورت شخص یا اشخاص انسانی با تمامی

جلوه‌های شخصی خود منشأ ایجاد و اعتبار ارزش می‌گردند. نسبی‌گرایی ارزش‌های مبتنی بر فردگرایی دایره اعتبار ارزش‌ها را بسیار تنگ می‌سازد.

در هر صورت، ارزش‌ها را خواه نسبی و خواه مطلق بدانیم باید در راستای استنادشان به واقعیت مورد بررسی قرار دهیم. اگر گفته شود ارزش‌های نسبی به انسان و شناخت انسان باز می‌گردد، بدیهی است ارزش‌های مطلق یا ریشه در وجه مشترک همه آحاد انسان یعنی فطرت و انسانیت خردمند و خودآگاه انسان دارد و یا به خاستگاه و کانونی ورای باور و داوری و تشخیص شخص باز می‌گردد. ارزش‌های لیبرال همواره خاستگاه و جایگاه نخست را بر می‌تابد و توجهی به منابع و خاستگاه ورا شخصی و یا فراگروهی ندارد. بدین ترتیب، فردگرایی و نسبی‌گرایی را باید از برجسته‌ترین عناصر ارزشی و ارزش گذار لیبرال و به نوعی روح ساری در این دسته از ارزش‌ها برشمرد. گروه و گروه‌گرایی در این نگاه از خود اصالت ندارد بلکه اعتبار خود را وامدار اصالت و اعتبار فرد می‌داند. در واقع، گروه مشتمل بر افرادی است که بنا بر تأمین خواسته‌ها و مصالح خویش بر اعتبار یک ارزش و اصالت بخشیدن به آن وفاق کرده‌اند، نه اینکه هیئت و واقعیت گروهی به خودی خود و به عنوان گروه آنان را به این وفاق وادار ساخته باشد.

ارزش‌های لیبرال

ارزش‌های لیبرال از اینجا ناشی می‌شود که انسان از تقیدات و التزامات فرا فردی و فرانسائی آزاد و رها باشد و تنها در چارچوب تقاضاها و نیازمندی‌های بشری محدود گردد. در مواردی ممکن است تنها ارتباطات مدنی که شأن نزولشان از انسان و ساحت‌های انسانی بالاتر نمی‌رود بناچار شأنیت وضع یک سلسله قوانین را دارا گردند و آزادی انسان را بر اساس آن محدود سازند. بنابراین بر اساس ارزش‌های لیبرال دیگر قوانین و احکام دینی برای احدی الزام آور نخواهد بود و احدی را بابت مخالفت با این احکام توبیخ و سرزنش نخواهند کرد. دین بدین صورت هرگز معیار و ملاک تعیین کننده‌ای برای ارزش‌های انسانی به دست نخواهد داد و در رویارویی با لیبرالیسم از اعتبار و روایی لازم و کافی تهی خواهد شد. لیبرالیسم با یک چنین نگاه و رویکردی به ارزش‌ها و باید و نبایدها معنا و جهت می‌دهد.

آنچه از ظاهر و باطن مبانی لیبرالیسم سر می‌زند پدیدآورنده اصول و عناصری است که تعیین کننده بایدها و نبایدها و ارزش‌ها و ضد ارزش‌های لیبرال می‌باشد. ارزش‌هایی که به عنوان ارزش‌های لیبرال مطرح می‌شود اموری است که نه از ایمان و اعتقادات فرد بلکه از اصل آزادی و رهایی انسان از هر قید و بند حتی قیود دینی سر می‌زند. حد ارزش را در این تفسیر همین گرایش انسان به

رهایی تعیین و تعریف می‌کند. بنابراین هر اندیشه و یا هر عقیده و رفتاری که به مبنا و اصل مزبور و تحقق و ثبات آن کمک کند آن را باید در قلمرو ارزش‌های لیبرال قرار داد. به عنوان مثال، تساهل و تسامح، چشم پوشی مذهبی، بی‌قیدی مذهبی، اباحی‌گری، اعطاء حق تقدم به پسند و ناپسند فرد و گروه، تأمین و یا ارضاء کامل خواسته‌ها و نیازها و ... از جمله ارزش‌های لیبرال به شمار می‌آیند. ارزش‌های لیبرال به آموزش و پرورش لیبرال، اقتصاد و بازرگانی لیبرال، حقوق لیبرال و دولت و حاکمیت لیبرال می‌انجامد. روح و ساختار لیبرالیسم از این اصل سر می‌زند که انسان مایل بلکه دوست دارد جلوش رها باشد تا هیچ عاملی او را از تأمین خواسته‌هایش باز ندارد. قرآن به گونه‌ای هشدار آمیز به این اصل اشاره می‌کند آنجا که می‌فرماید: "بل یرید الإنسان لیقبر امامه"^۱ "در پایان، باید در نظر داشت که نه تمامی ارزش‌های لیبرالی به این مختصر محدود می‌شوند و نه ارزش‌های ذیل منحصرأ به لیبرالیسم تعلق دارند."^۲

فردگرایی

فرد گرایی را هم می‌توان از جمله اصول و مبانی لیبرالیسم برشمرد

۱. قیامت: ۵.

۲. آر بلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ص. ۸۱.

و هم می‌توان به آن به عنوان یکی از بارزترین ارزش‌های لیبرال نگریست. در این بخش ما به فردگرایی به عنوان یک ارزش لیبرالیستی نظر می‌افکنیم. شناخت و تشخیص فرد نسبت به یک امر و پسند و ناپسند او نسبت به یک موضوع، صرف نظر از واقعیت عینی آن امر یا آن موضوع، ملاک وضع و تعریف و تعیین قوانین در حوزه فردی به حساب می‌آید.

فردگرایی از یک نگاه ویژه ارزش هستی‌شناختی^۱ پیدا می‌کند و در این صورت مبنای فلسفه اخلاق، حقوق و سیاست قرار می‌گیرد و ارزش‌های اخلاقی، حقوقی و سیاسی را رنگ و رو می‌بخشد. فردگرایی به لحاظ نگرش هستی‌شناختی بیانگر این است که فرد قبل از جامعه وجود و واقعیت می‌یابد. به عبارتی، "فرد واقعی‌تر از جامعه است."^۲ بنابراین، از هر لحاظ که بنگری جایگاه فرد مقدم بر جامعه و نهادها و ساختارهای اجتماعی تلقی می‌گردد. گرایش و تعهد لیبرالیسم نسبت به ارزش‌هایی چون آزادی، مدارا، حریم خصوصی و حقوق فردی از همین ارزش بنیادین فردگرایی سرچشمه می‌یابد.^۳ در این تفسیر است که فردگرایی را باید بیشتر به عنوان مبنای ارزش گذاری لیبرالیستی معرفی کرد.

1 . ontological.

۲. همان، ص ۱۹.

۳. همان.

حفظ حریم خصوصی

وقتی بناست لیبرالیسم متکفل تأمین نیازهای فردی و جمعی فرد از جهات گوناگون باشد و از آنجا که بسیاری از نیازهای انسان مربوط به قلمرو خصوصی او می‌گردد، بدیهی است هر فردی بسته به نیازهای خاص حریم خاصی را برای خود و ارضاء نیازهایش در نظر می‌گیرد. از طرفی در نگاه لیبرالیسم هیچ عرف و قانون و شریعتی نباید بر این حریم حکم راند و یا حتی اعمال نظارت کند. اگر احیانا به قانونی هم نیاز باشد، این قانون چیزی جز تأمین آزادی‌های فرد به تمام و کمال نمی‌باشد. "... زیرا در این حریم است که ارزش‌های لیبرالیسم و انسان‌گرایی را می‌توان حفظ کرد. لیبرالیسم در روایت‌های اخیرش تقریبا به طور کامل و با نومییدی از دنیای عمومی بریده است."^۱

مدنیت‌گرایی

در اندیشه لیبرال اعتبار و روایی جامعه مدنی در وضع قوانین میان-فردی و فرافردی به حدی است که بتواند نه تنها جای هر دین و آیینی را بگیرد، بلکه در چارچوب تأمین آزادی‌های فردی و میان-فردی به نظارت و اعمال نظر پردازد. در واقع، قانون حاکم در فضای لیبرالی ضامن اجرایی مناسبی برای تحقق آرمان‌ها و ارزش‌های لیبرالیستی به شمار می‌رود. "آزادی، حریم خصوصی و

مدارا آرمان‌هایی رؤیایی اند که تحقق یافتن آنها در گرو عینیت پیدا کردن در قوانین، رسوم و نهادهاست. "قوانین مزبور تا این اندازه حاکمیت و مشروعیت مدنی و یا میان فردی پیدا می‌کنند به گونه‌ای که مراعات جانب آنها در نظر افراد حرمت می‌یابد. نهاد دولت و احیانا مجلس قانون گذار در همین چارچوب و به همین اندازه اعتبار و روایی می‌یابند. از دیدگاه لیبرالیست‌ها، "دولت در قبال مقوله خیر و سعادت باید بی طرف باشد. مسأله حقوق بر مسأله خیر و کمال تقدم دارد. حقوق مردم تنها چیزی است که باید وجهه همت دولت باشد و مقوله کمال و خیر به تشخیص فردی افراد و حریم و حوزه خصوصی آنان واگذار شود."^۱

از آنجا که "لیبرال‌های سستی، دولت را تهدیدی جدی برای فرد و آزادی او بشمار می‌آوردند"، لازم دیده اند دفاع از محدودیت قدرت و اقتدار دولت یا حکومت را به عنوان اصلی بنیادی در نظر بگیرند و در برقراری آن دو روش را پیشنهاد دهند. "روش اول آن است که وفاق عمومی پایه حکومت مشروع قرار داده شود. ... آنها به عنوان یک اصل بر این نظرند که چون حکومت ابزار تأمین منافع جامعه است، باید بر وفاق یا پشتیبانی اجتماع استوار باشد. "روش دوم "قرار دادن دولت در چهارچوب محدودکننده‌ای از مقررات قانونی و قوانین اساسی بود."^۲

۱. احمد واعظی، "اسلام و لیبرالیسم"، در علوم سیاسی، سال ششم، ش. ۲۲، ص. ۳۷.

۲. آر بلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، صص ۱۰۷-۱۰۸.

آزادی (اختیار)

لیبرالسم از آزادی رفع هرگونه محدودیت‌های فرا فردی را منظور می‌نماید که به گونه‌ای وجود آن محدودیت‌ها ممکن است فرد را از تأمین و ارضاء خواسته‌هایش باز دارد. در این صورت آزادی دو جنبه پیدا می‌کند:

الف) آزادی برای فرد - آزادی شخصی و خصوصی

ب) آزادی از کنترل و محدودیت‌های دین و دولت

در نگاه لیبرالیست‌های غربی، آزادی معیار اصلی و شرط اساسی تنفس در فضای لیبرال در ساحت‌ها و عرصه‌های گوناگون زندگی است. نظریه پردازانی چون جان استوارت میل^۱ آزادی را از اصول و مبانی برجسته آموزش و پرورش لیبرال می‌شناسند. در باور این افراد، به هیچ وجه نمی‌توان و نباید از این اصل و مبنا عدول کرد و اهمیت حیاتی آن را برای لیبرالیسم از نظر دور داشت.^۲

توجیهات آزادی

مدافعان ارزش آزادی از نوع لیبرالیستی آن تلاش کرده اند در تبیین

1 . John Stuart Mill.

2 . Cf. Ki Su Kim, "Liberty, Authority and Character Cultivation: John Stuart Mill's Revised Liberal Theories," *Education Theory*, Summer 1988, Vol. 38, No. 3, USA, University of Illinois, P. 370.

حکومت جهانی واحد از نگاه غرب، دورنمایی از اندیشه‌ی حکومت جهانی واحد ۹۹

موضوع خویش توجیهاات و یا به تعبیر خودشان، برهان‌هایی را به شرح زیر ارایه دهند:

اول: "برهان میل"

دوم: "برهان شک و تردید" ما هیچ گاه نمی‌توانیم مطمئن باشیم، عقیده‌ای که سعی در سرکوب آن داریم عقیده‌ای غلط است، ...^۱

سوم: برهان تعلق "زندگی هر فرد به خود او" تعلق "دارد".^۲
چهارم: برهان احترام به ارزش و شرافت انسانی ". "این مقوله متضمن موضع‌گیری مثبت و برنامه‌ریزی به منظور تأمین امکانات و فرصت‌های موجود است، به گونه‌ای که مردم بتوانند از حداکثر توانایی و تمایل خویش بهره‌گیرند. ... به هر حال، بنیادی‌ترین توجیه آزادی این است که ابناء بشر اعم از زن و مرد، عروسک خیمه شب بازی نیستند که سزاوار وجودی مستقل و خودفرمان نباشند، و بتوان با آنها هر کاری کرد."^۳

۱. همان، ص. ۹۱.

۲. همان، ص. ۹۳.

۳. همان، صص. ۹۴-۹۵.

اصول آزادی

۱. اباحی گری: بی توجهی به هر گونه معیار و ضابطه دینی و مکتبی از جمله پیش فرض‌های تأمین آزادی از نوع لیبرالیستی است.

۲. خواهش گرایی: حساسیت بیش از حد برای ارضاء تمایلات نفسانی نتیجه طبیعی گرایش به آزادی‌های لیبرالیستی می‌باشد.

۳. خویش مالکی: نفی هر سلطه و نظارت و تربیت فرا شخصی بدیهی‌ترین اصلی است که آزادی در مکتب لیبرالیسم بر آن پای می‌فشارد.

۴. تساهل و تسامح: تحمل بی حرمتی‌ها نسبت به دین، آیین و ارزش‌ها و بی تفاوتی در قبال هرگونه دین زدایی و ارزش گریزی کمترین اثر و نقشی است که از جانب آزادی به مفهوم لیبرالی آن بر جای می‌ماند. لازمه تساهل و تسامح مدارا کردن با کسانی است که گرایش‌ها و اعتقادات مخالف دارند. "مدارا یکی از وظایف دولت، جامعه و یا فرد است که به موجب آن نباید در فعالیت‌ها یا عقاید دیگران مداخله شود، هرچند مورد پسند یا حتی تأیید نباشند؛ البته تا جایی که این قبیل فعالیت‌ها و عقاید به حق برابر دیگران در چگونگی اعمال و عقاید خویش

تجاوز نکنند." آزادی در این صورت ایجاب می‌کند چنانچه "خواهان جامعه‌ای مداخله‌گر باشیم، باید عدم قطعیت، بی تفاوتی و حتی بی عاطفگی را برداشتن عدّه زیادی از افراد که عقاید راسخ دارند ترجیح دهیم. همان طور که در مورد آزادی گفتیم در مورد مدارا نیز بنیادی‌ترین و ریشه‌ای‌ترین برهان توجیه‌کننده بر مفهومی از حقوق انسانی استوار است، بر این که مقولات اساسی شرافت انسان و حرمت اشخاص، از نظر قانونی و به لحاظ بینش‌های فردی و جمعی به چه چیز نیاز دارند."^۲

۵. اغماض مذهبی: تغافل و چشم‌پوشی نسبت به معطل گذاشتن امر دین و مذهب به آزادی از نوع لیبرالی معنا و جهت می‌بخشد و حساسیت و تغییر دینی را از انسان لیبرال سلب می‌نماید.

۶. حداقل‌گرایی دینی: پایین آوردن سطح کارآمدی دین به پایین‌ترین حد ممکن کارآمدی و کارایی دین را در بسیاری از موارد زیر سؤال و یا ازین می‌برد. در نتیجه انسان با احساس آزادی بیشتری رفته رفته به دین پشت می‌کند.

۱. همان، ص. ۹۹.

۲. همان، ص. ۱۰۳.

۷. سکولاریسم: نفی دخالت و نظارت دین از قلمرو زندگانی بشر در ساحت‌های فردی-اجتماعی، حقوقی-سیاسی، تجاری-اقتصادی و ... ثمره دیگری از آزادی خواهی‌های لیبرالیستی است.

۸. علم گرایی: اختصاص جایگاه اول و آخر به علم تجربی و آزمایشگاهی در تجزیه و تحلیل واقعیت‌ها و حقایق جز از طریق نگرش‌ها و آزاداندیشی‌های دین گریز میسر نمی‌گردد.

۹. تکثر گرایی: هنگامی که من آزادم تا هرگونه بخواهم بیان‌دیشم و به هر سبک مایل باشم رفتار کنم و تو هم آزادی که چنین باشی، نظر و رفتار من دست کم برای خودم و نظر و رفتار تو دست کم برای خودت اعتبار و سندیت می‌یابد. در نتیجه هر اندیشه و رفتاری برای صاحبش ارزش و اعتبار دارد و به هر حال همه اندیشه‌ها و رفتارها به نوعی از ارزش و اعتبار برخوردار می‌گردد و چون هیچ معیار دینی و الهی برای ارزیابی وجود ندارد، طبعا نمی‌توان یکی را حق و دیگری را باطل دانست بلکه همه را به اعتبار شخصی و انسانی باید حق شمرد و این یعنی تکثرگرایی.

۱۰. هرج و مرج طلبی: هنگامی که هر شخص و گروهی به

مفهومی که گذشت آزاد باشد و معیار با ثباتی و مستند و مطمئنی نباشد که به کنترل و سامان دهی افکار و اندیشه‌ها و عملکردها بپردازد، باید به طور قهری و طبیعی مترصد هرج و مرج فردی و گروهی بود.

پیوند لیبرالیسم و دموکراسی از نگاه دیگر

پیوند لیبرالیسم و دموکراسی از جمله پیوندهای حاکم مابین دو گرایش کاملاً نامتقارن و نامتجانس و در عین حال به طور متقابل محدودیت آور به شمار می‌رود. در حالی که لیبرالیسم همواره خواهان آزادی‌های فردی نامحدودی بوده است که تنها توسط شرایط حاکم بر وفاق افراد یک گروه خاص و ارضاء امیال و خواسته‌های آنان تنظیم و تحدید می‌شود، دموکراسی - دست‌کم در مقام ادعا- خواهان جلب نظر عمومی و به دنبال آن، تأمین وفاق طیف گسترده‌تر انسانی در مقام ارضاء خواسته‌ها و تمایلات بشری می‌باشد. از این رو، "دموکراسی تا همین اواخر نیز چیزی نبود که همه با آن موافق باشند." "لیبرال‌ها دموکراسی به مفهوم حاکمیت اراده‌ انبوه مردم را امری نامطلوب و بد دانسته، آن را برای

۱. آر بلاستر، لیبرالیسم غرب از ظهور تا سقوط، ص ۱۱۳، به نقل از:

آزادی‌های فردی و تمامی زیبایی‌های زندگی متمدن و امروزی مرگبار توصیف می‌کردند.^۱

با بیان فوق، توده‌های مردمی هیچگاه مورد پذیرش لیبرال‌ها قرار نمی‌گیرند و بنابراین نسبت به حضورشان در صحنه‌های جاری زندگی از طرف لیبرالیسم استقبالی صورت نمی‌پذیرد. در واقع، وفاق لیبرالیسم با دموکراسی وفاق فرد با جامعه و ناسازگاری این دو با یکدیگر به منزله ناسازگاری فرد با جامعه تلقی می‌گردد. در این میان، حتی مدافعان دموکراسی آن را شیوه نامطلوبی از حکومت می‌دانند که احیاناً چاره‌ای از پذیرش آن نبوده و نیست. ک. ب. مک‌فرسون خاطر نشان می‌سازد که تا همین اواخر، "دموکراسی واژه‌ای ناپسند شمرده می‌شد. همه آنهایی که سرشان به تنشان می‌ارزید می‌دانستند که دموکراسی در مفهوم اصلی آن، یعنی حکومت مردم یا حکومت بر اساس اراده انبوه مردم چیز بدی است، و برای آزادی فردی و همه زیبایی‌های زندگی متمدن مرگبار است."^۲

لیبرالیست‌های آمریکایی از جمله برخی از پایه گذاران حاکمیت سیاسی آمریکا نگرانی خود را از نفوذ دموکراسی و حکومت

۱. رک. همان.

۲. همان، به نقل از:

دمکراتیک ابراز داشته، سعی کرده اند به گونه‌ای با دمکراسی به مبارزه و معارضه پردازند. به عنوان نمونه، هامیلتون می‌گوید: "اگر تمامی قدرت به اکثریت تفویض شود، آن‌ها بر اقلیت ستم خواهند کرد. و اگر تمامی قدرت به اقلیت تفویض شود، آنها بر اکثریت ستم خواهند کرد." البته این دیدگاه انتقادهایی را در پی داشته است که از جمله می‌توان به ایراد جفرسون اشاره کرد. وی در اعتراض به دیدگاه فوق می‌گوید: "یکصد و هفتاد و سه مستبد مطمئناً همان قدر مستبد خواهند بود که یک مستبد... یک استبداد انتخابی حکومتی نبود که ما برای آن جنگیدیم." بسیاری از منتقدان دمکراسی حتی واژه "مردم" را تحقیر می‌کردند تا بدین ترتیب آشکارا با اندیشه دمکراسی مخالفت ورزند. آنان تلاش می‌کردند قوانینی وضع شود که به موجب آن دولت کوچک و کوچکتر گردد تا از طریق تقسیم و بخش بخش کردن دولت قدرت تصمیم‌گیری و توان و برد سیاسی و اجرایی دولت مهار گردد. غرب در قرن نوزدهم دوباره شاهد ظهور و بروز این قبیل نگرانی‌ها، هجمه‌ها و دشمنی‌ها در نوشته‌های لیبرالیست‌ها بود. حتی در نوشته‌های افرادی چون میل که خود در اصول مدافع مشارکت گسترده مردم در سیاست به شمار می‌رفت مخالفت‌های جدی با دمکراسی به چشم می‌خورد.^۱

به اظهارات لیبرالیست دیگری چون لرد آکتون توجه فرمایید تا به مخالفت حساس لیبرال‌ها با دموکراسی و دمکرات‌ها بیشتر پی ببرید. در مورد دموکراسی، باید اذعان داشت که توده‌های جدید انتخاب‌کنندگان کاملاً جاهلند، به آسانی با توسل به تعصب و احساسات فریب می‌خورند، و در نتیجه نا استوارند؛ همچنین دشواری توضیح مسائل اقتصادی برای آنها و روشن کردن پیوند منافعشان با حکومت، اگر امنیت مالکیت خصوصی را به خطر نیندازد می‌تواند برای اعتبار عمومی مخاطره آمیز باشد. لیبرال‌های حقیقی به خلاف دمکرات‌ها، همواره این خطر را پیش روی خود قرار می‌دهند.^۱

در برخی موارد دموکراسی نمادی از تشکل و تجمع توده‌های جاهل برشمرده شده است که نه تنها ملک و مملکت و دارایی کشور را تهدید می‌کنند، بلکه فراتر از آن فرهنگ و تمدن را نیز در مخاطره قرار می‌دهند. بدین ترتیب، دموکراسی در مقابل فرهنگ قرار می‌گیرد، زیرا دموکراسی، بر خلاف فرهنگ که به نظم و اقتدار وابسته است، آنارشیزم ناشی از حضور توده‌های مردمی را توجیه می‌کند. از این نگاه، تظاهرات طبقه کارگر مثلاً به طرفداری از اصلاحات پارلمانی تهدیدی برای فرهنگ بشمار می‌رود. برخی پا را

۱. همان به نقل از

حکومت جهانی واحد از نگاه غرب، دورنمایی از اندیشه‌ی حکومت جهانی واحد ۱۰۷

فراتر گذاشته، مدعی شده اند که دموکراسی آزادی فرد را مورد تهدیدی قرا می‌دهد بدین معنا که فرد را وادار می‌کند بر اساس نظر و خواست اکثریت حاکم بیندیشد و رفتار کند. این مطلب اساساً نکته‌ای منطقی است. چنانچه آزادی (بخوانید لیبرالیسم) را به معنای اصطلاحی فقدان موانع و محدودیت‌هایی بدانیم که فرد را از آنچه که مایل است انجام دهد باز می‌دارد، و متقابلاً دموکراسی را به چگونگی انتخاب حکومت توسط توده‌هایی از مردم معرفی کنیم، بین این دو گزاره ضرورتاً پیوندی وجود ندارد. به عبارتی، نقطه مقابل لیبرالیسم را باید توتالیتریانسیم دانست و حال آن که در مقابل دموکراسی، خود کامگی را باید قرار داد. با این بیان، می‌توان به حکومتی اندیشید که در اصول دموکراتیک، و در گرایش و رفتار توتالیته باشد و یا حکومت را در نظر گرفت که در اصول اقتدارگرا و در گرایش و رفتار لیبرال باشد.^۱

این واقعیت که حکومتی انتخابی است، فی نفسه مانع از آن نمی‌شود که آزادی مردم را محدود کند. کاملاً به عکس، به چالش کشیدن یک حکومت "مطلقه انتخابی" دشوارتر از این کار با حکومت‌های آشکارا خودسر است. اگر دموکراسی فقط به حکومت اکثریت محدود نشود و به آموزه حاکمیت مردمی فرا روید، این

۱. همان صص. ۱۱۴ و ۱۱۵.

اضطراب تشدید می‌شود. لیبرال‌ها از اندیشه حاکمیت در هر شرایطی ناخشنودند. اما مفهوم حاکمیت مردمی به طریق اولی قابل ایراد است، زیرا بیانگر وجود هستی قابل درکی است که "مردم" نامیده می‌شوند. چنین حکومتی، آموزه لیبرالی را مورد تعرض قرار می‌دهد؛ آموزه‌ای که به موجب آن جامعه از افراد یا حد اکثر گروه‌های منفصلی تشکیل شده است که هر یک خواست‌ها و منافع خاص خویش را دنبال می‌کنند. مفاهیمی از قبیل "منفعت عموم" و "خواست عموم" نه تنها این تجاوز را پنهان می‌دارد، بلکه عذر موجهی در اختیار دولت‌ها قرار می‌دهد تا منافع ملموس افراد و گروه‌های خاص را پایمال سازند.

لیبرالیسم در آموزش و پرورش

فضای آموزش و پرورش عمومی و خصوصی بهترین و مناسبترین پایگاه جهت نشر یک اندیشه و تفکر و ترویج یک نگرش و رفتار به شمار می‌رود. در طول تاریخ آموزش و پرورش به دفعات ثابت شده است که نه تنها افکار و اندیشه‌های نظریه پردازان از گرایش‌های گوناگون، بلکه حتی رفتار مورد نظر معلمان و مربیان نیز از طریق تعلیم و تربیت به دانش آموزان و دانشجویان انتقال می‌یابد. از این رو، یکی از رویکردهای جاری در تعلیم و تربیت را باید تعلیم و تربیت لیبرال دانست. در این میان، به منظور حذف

حکومت جهانی واحد از نگاه غرب، دورنمایی از اندیشه‌ی حکومت جهانی واحد ۱۰۹

هرگونه نظارت و دخالت مزاحمت آمیزی، متصدیان آموزش و پرورش لیبرال حق به جانبانه و توأم با حالتی آمرانه از اولیای دانش آموزان خواسته اند بدون کمترین دغدغه و دلواپسی امر تربیت فرزندان خود را به مدرسه و مربیان بسپارند! آنان در تک نگاره‌ها، بولتن‌ها و جزوات راهنما و کمک آموزشی والدین را متقاعد ساخته‌اند که هرگز نگران تربیت فرزندان خود نباشند. از این فراتر، مشاورانی را به استخدام گرفتند تا دانش آموزان و اولیای آنان را در راستای انتخاب مشی و رویکردی لیبرالیستی توجیه و تشویق نمایند.

جالب است بدانیم مشاوران در این زمینه با کمال احساس مسئولیت و انجام وظیفه تربیتی و هدایتی با دانش آموزان و اولیای آنان رفتار می‌کردند. مشاوران فعال در دبیرستان‌ها معمولاً از باب خیرخواهی و هدایت روانشناسانه تلاش می‌کنند در آستانه احساس نیاز دانش آموزان به گزینش دوست و یا دوستان نا همجنس والدین را متقاعد سازند که فرزندشان لازم است در تورهای تفریحی و احیاناً آموزشی مختلط یک و یا چند روزه دانش آموزی شرکت کنند تا فرصت ایجاد ارتباط بیشتر و بهتر برای آنان فراهم آید و از

۱. ر. ک. رابرت جی. رینگر، *فروپاشی تمدن غرب*، ترجمه احمد تقی‌پور (تهران: رسام،

این طریق بخشی از وجود و هویت خویش را شکوفا سازند. به نظر مشاوران چنانچه دانش آموزان در این تورهای مختلط شرکت نکنند در آینده باید نگران رشد شخصیت و هویت شان بود. در طول دوران اقامت در کانادا بارها از ما سؤال می شد: آیا شما نگران رشد شخصیت جوانان خود نمی باشید که برای آنان در ارتباط با غیر همجنس محدودیت ایجاد می کنید؟ پاسخ می دادیم: بر عکس، نه اینکه از این بابت نگرانی نداریم بلکه از نقطه نظر دین و فرهنگ و ارزش های خود، نگران حضور و شرکت خود و فرزندان خود در این گونه مراسم و این قبیل برنامه ها می باشیم. غرب می کوشد تا این چنین فرهنگ لیبرال خود را به افرادی از سایر فرهنگ ها و نظام های فکری-تربیتی القاء و احیانا تحمیل کند.

نتیجه حاکمیت روند و رویکرد لیبرالیستی را باید در وخیم تر شدن اوضاع تربیتی و اجتماعی غرب مشاهده کرد به گونه ای که حس مسئولیت پذیری را در والدین نسبت به وضع فرزندان میرانده است و آنان را نسبت به خطراتی که بیش از این در پیش است بی تفاوت و بی خیال ساخته است. رابرت جی. رینگر^۱، نویسنده ژرف اندیش آمریکایی با اشاره به شدت یافتن مشکلات و بحران های

1 / Rabert J. Ringer, the athour of "*How You Can Find Happiness During the Collaps of Western Civilization*", 1983.

تربیتی-اجتماعی در جوامع غربی، و با تأکید بر اینکه "مردم خود باید بخواهند که بفهمند"، وضع حاکم بر جوامع غربی را اینگونه ترسیم می‌نماید:

مع الوصف به کنایه باید گفت که بیشتر مردم حتی نمی‌خواهند آگاه شوند که چه خطری در پیش است. منطق آنان کاملاً اعجاب آور است؛ آنان بر این عقیده اند که اگر کسی در اطراف این خطرات و مشکلات نیندیشد و "هرچه پیش آید خوش آید." را شعار خود سازد، همه چیز برایش عادی و معمولی خواهد شد و هیچ نگرانی به سراغش نخواهد آمد.^۱

ارزش‌های مورد نظر آموزش و پرورش لیبرال

با بررسی مبانی ارزشی لیبرالیسم و مقایسه آنها با مبانی ارزشی دین‌باور، ویژگی‌های ارزشی تربیت لیبرال به وضوح از ویژگی‌های تربیت دین‌محور متمایز می‌گردند. آن چنان که هالستد^۲ اظهار داشته است اصول ارزش‌های مربوط به تعلیم و تربیت لیبرال از

۱. همان، صص ۲۷ و ۲۸. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به: سید احمد رهنمایی، غرب

شناسی (قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰)، صص ۱۵۱ تا ۱۵۴.

سرشاخه‌های مبانی و اصول لیبرالیسم سرچشمه می‌گیرد. در نگاه هالستد، سه گروه از ارزش‌ها، یعنی آزادی فردی^۱، احترام همگانی برابر^۲ و منطق و عقلانیت منسجم^۳ را باید از ارزش‌های بنیادین لیبرالیسم برشمرد.^۴ در این میان "ارزش‌هایی همچون خودگردانی شخصی^۵، نقد پذیری، استقلال نظام آکادمیک، تساوی فرصت‌ها، اخلاق عقلانی (اخلاق مستدل)، احترام به عقاید و علائق مختلف، پرهیز از القاء ارزش‌ها، و ... همه و همه، مبتنی بر سه ارزش پایه‌ای لیبرالیسم، یعنی آزادی، تساوی و عقلانیت است."^۶

بدیهی است طرح عنوان تعلیم و تربیت لیبرال از جانب نظریه پردازان غربی چون هالستد و دیگران نوعی صف آرایی و اعلام موضع در برابر تعلیم و تربیت دینی به شمار می‌رود. اصولاً هنگامی که گفته می‌شود لیبرال یعنی آزاد از قید دین و شریعت. آزادی در اردوگاه لیبرالیسم نیز به طور خاص همین منظور را افاده می‌دهد.

1. individual liberty

2. equality of respect

3. consistent rationality

۴. دکتر محمد جواد زارعان، "تربیت دینی-تربیت لیبرال"، معرفت، ش. ۳۳، فروردین و

اردیبهشت ۱۳۷۹، صص ۸-۹

5. personal autonomy

۶. همان، ص ۹.

اکنون باید دید تعلیم و تربیت لیبرال با تکیه بر اصول و مبانی ارزشی خود چگونه همهٔ امور را در ستیز با دین و آموزه‌های دینی می‌بینند؟! پوشش‌های فریبنده‌ای که لیبرالیسم در ساحت‌های گوناگون و از جمله در آموزش و پرورش ایجاد می‌کند در واقع ذهنیت‌های ساده و زودباور را به جانب فرهنگ و ارزش‌های لیبرال جلب و جذب می‌نماید و در نتیجه از دین و آموزه‌های دینی گریزان می‌سازد. این در حالی است که بر خلاف لیبرالیسم، ادیان الهی، به ویژه اسلام، همهٔ ارزش‌های انسانی را در دو ساحت فردی و اجتماعی و در چارچوب ویژه‌ای که تأمین‌کنندهٔ سعادت دنیوی و اخروی انسان‌ها باشد تنظیم و ارایه کرده‌اند.



فصل سوم

حکومت جهانی واحد از منظر الهی

جهان در سایه سار ولیّ فدا

درنگرش قرآنی، اراده مسلم الهی به این تعلق گرفته است که سرنوشت و فرجام جهان و انسان با گرایش توحیدی توأم گردد و حکومت بر جهان و انسان به تشکیل و تأسیس حاکمیت واحد بیانجامد؛ حاکمیتی که در پرتو حضور ولی خدا برقرار و پایرجا می‌گردد. در جریان حکومت جهانی واحد درنگرش قرآنی به نکات زیر توجه فرمایید:

● اراده الهی به خلافت الهی انسان بر روی زمین تعلق گرفته است که تحقق آن کاملاً به مصلحت عمومی بشر می‌باشد. به رغم اینکه سرآن بر بسیاری نهفته است این امر خطیر به سعادت انسان می‌انجامد. به این آیات و مضامین آنها توجه فرمایید: ۱- جانشینی خداوند بر زمین، انسان خلیفه الهی^۱ ۲- امامت انسان بر زمین، ۳- وراثت انسان

۱. «و اذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و

نسبت به زمین، ۴- تمکن انسان بر روی زمین^۱ ۵- وراثت
صالحان نسبت به زمین^۲

● تمامی آنچه تاکنون از جانب خداوند برای هدایت
انسان‌ها به وقوع پیوسته است، همه در راستای تحقق
اراده الهی مبنی بر رساندن انسان به حکومت عدل و امت
یگانه و بی مانند تحت اشراف و هدایت ولی خداوند و
ولایت الهی در آخرالزمان می‌باشد و این یعنی فرج اسلام

→ یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و تقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون، (بقره: ۳۰). به یاد آور زمانی را که خداوند به فرشتگان فرمود: به درستی که من مصمم هستم بر روی زمین جانشینی برگزینم. فرشتگان (از روی ناباوری) گفتند آیا می‌خواهی کسی را در زمین قرار دهی که به فساد انگیزی و خون ریزی در زمین برخواند خاست، حال آنکه ما به حمد و ستایش تو مشغولیم؟! خداوند فرمود: من در حقیقت چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

۱. برای مورد ۲، ۳، و ۴ به این آیه توجه شود: «و نرید ان نمین علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین، و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون» (قصص: ۵ و ۶). و اراده کردیم تا بر مستضعفان روی زمین منت گذاریم و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم، به آنان تمکن بخشیم و (در ضمن) به فرعون و هامان و سپاهیان‌شان عواقب آنچه را از آن گریزان بودند نمایان‌دیم.

۲. «و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون» (انبیاء: ۱۰۵). و به تحقیق در کتاب زبور پس از یادآوری (وجود خداوند و نعمت‌های او) ثبت کردیم که زمین را بندگان شایسته من به ارث خواهند برد.

و انسان، هر دو. عمر جهان به سر نمی‌رسد تا این حقیقت رخ دهد.^۱

● اراده الهی بر این است که حکومت واحد از قابلیت کامل جهانی برخوردار گردد تا هر ملت و آئینی خود به خود پذیرای آن باشد. به عبارتی این حکومت باید عالی‌ترین نوع حکومت در همه ادوار تاریخ و مورد رضایت عموم انسان‌ها باشد.

● مسلماً، هنوز خواست و آرمان الهی در رابطه با تأسیس حکومت یگانه توحیدی به منصفه ظهور نرسیده است.

● نظر به اینکه حکومت مورد نظر خداوند برترین شکل و ساختار حکومتی است که در جهان به وقوع خواهد پیوست، باید تمامی شرایط لازم را برای تحقق یافتن احراز کند و همه زمینه‌های مساعد را برای به ظهور پیوستن به دست آورد.

۱. عبدالله بن عمر عن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: "لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله عزوجل ذلك اليوم حتى يخرج رجل من ولدي فيملؤها عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما" الشيخ الصدوق، كمال الدين، ج ۱، ص ۳۱۷ و ۳۱۸. اگر از دنیا جز يك روز باقی نماند، خداوند عزوجل آن روز را طولانی می‌گرداند تا مردی از تبار من قیام کند و جهان را پر از عدل و قسط فرماید آن چنان که از ظلم و جور پر گردیده است.

- برای احدی جز خداوند تحقق چنین شرایط و ایجاد چنین زمینه‌هایی میسر نمی‌باشد.
- خداوند جهت به نمایش گذاشتن قدرت خویش در برپایی نظام سیاسی مقتدر، نمونه ملک و پادشاهی حضرت سلیمان (ع) و ذوالقرنین را معرفی فرموده است.^۱
- خداوند جهت نشان دادن قدرت و عظمت خویش در طولانی کردن عمر برخی از بندگان برجسته خود، نمونه‌هایی چون حضرت نوح، حضرت خضر(ع) و حضرت عیسی مسیح(ع) را ارائه فرموده است.^۲

۱. به این آیات توجه شود: نمل: ۱۵ تا ۴۴، ص: ۳۵، "و یسئلونک عن ذی القرنین قل سأتلو علیکم منه ذکرا * إنا مکنا له فی الأرض و اتیناه من کل شیء سبیا * فأتبع سبیا * ... " کهف: ۸۳ تا ۹۸. در باره ذوالقرنین از تو سؤال می‌کنند. بگو به زودی از او برای شما مطالبی را بیان خواهم داشت. ما در زمین به او مکت و جاه بخشیدیم و دانش هر چیزی را به او عطا کردیم.

۲. به منظور آشنایی با گروهی از معمرین، مراجعه شود به: بحار الأنوار، ج. ۵۱، باب ۱۴، "ذکر اخبار المعمرین لرفع استبعاد المخالفین عن طول غیبه مولانا القائم صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین"، صص. ۲۹۳-۲۲۵. از جمله معمرین ۱- ابوالدنیا علی بن عثمان ابن خطاب بن مره بن مؤید. وی در سال‌های ۳۰۹ و ۳۱۳ هجری قمری در موسم حج ملاقات شده است که بر گرد او فرزندان و نوادگان و بزرگان شهرش حلقه زده بودند. وقتی از او سؤال شد آیا حضرت علی علیه السلام را دیده است؟ پاسخ داد که آن حضرت را با دو چشمش زیارت کرده و پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) در خدمت

● خداوند خود بنیان‌گذار اصلی حکومت جهانی است و هم او صاحب این ولایت می‌باشد و تا او اذن نفرماید قیامی صورت نخواهد پذیرفت.^۱

● غرض اساسی خداوند از تأسیس حکومت جهانی واحد تحقق عدالت جهانی بر روی کره زمین به دست امام مهدی از سلاله رسول الله (ص) می‌باشد.^۲

→ ایشان بوده است. ابو‌الدنیاسی ساله بوده است که خبر رحلت پیامبر به او رسیده است. ر.ک. بحار الأنوار، ج. ۵۱، باب ۱۴، روایت اول و دوم، صص ۲۲۳-۲۲۵. ۲- عیید بن شریذ الجرمی. وی ۳۵۰ سال عمر کرد. اظهار کرده بود در طول دوران حیات خود کسی را ملاقات کرده که ۱۰۰۰ سال از عمرش می‌گذشت و از کسی برایش روایت می‌کرد که او خود ۲۰۰۰ سال عمر کرده بود. ر.ک. همان، صص ۲۳۳-۲۳۴. و ...

۱. عن الرضا عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا تقوم الساعة حتى يقوم القائم الحق منا و ذلك حين يأذن الله عز و جل له و من تبعه نجا و من تخلف عنه هلک الله الله عباد الله فأتوه و لو على الاثلیج فانه خلیفه الله عزوجل و خلیفتی. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص. ۴۵، باب ۱، "ما ورد من الأخبار بالقائم علیه السلام". روایت ۲. ترجمه: از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که به نقل از رسول خدا فرمود: قیامت رخ نخواهد تا اینکه قائم حق ما قیام کند و آن هنگامی است که خداوند عزوجل به اجازه فرماید. هر کسی از او پیروی کند نجات خواهد یافت و هر کسی از او سرپیچی نماید هلاک خواهد گشت. بندگان خدا را خدا (نکند از یاد او غافل بمانید). به سوی او درآید هر چند مجبور باشید بر برف و یخ حرکت کنید که او خلیفه خداوند عزوجل و خلیفه من است.

۲. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن خلفایی و أوصیایی و حجج الله على الخلق بعدی ←

● اراده الهی بر این است که انسان‌ها خود برای تحقق آرمان‌های الهی-انسانی و نجات خویش به پا خیزند و تا خود قیام نکنند، فرجی حاصل نخواهد شد.^۱

→ اثنا عشر أولهم أخی و آخرهم ولدی و قیل یا رسول الله صلی الله علیه و آله و من أخوک؟ قال: علی بن ابیطالب قیل و من ولدک؟ قال المهدي یملأها قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما والذي بعثنی بالحق نبیا لولم یبق من الدنیا إلا یوم واحد لأطال الله ذلك الیوم حتی یرج فیہ ولدی المهدي فینزل روح الله عیسی بن مریم علیه السلام فیصلی خلفه و تشرق الأرض بنور ربها و یربغ سلطانه المشرق و المغرب. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص. ۷۱، باب ۱، "ما ورد من الأخبار بالقائم علیه السلام"، روایت ۱۲. ترجمه: پیامبر خدا (ص) فرمود: همانا جانشینان و اوصیاء من و حجج الهی بر بندگان خدا بعد از من دوازده نفرند که اولین آنان برادرم و آخرین آنان فرزندم می‌باشد. سؤال شد ای پیامبر خدا برادر شما کیست؟ فرمود: او علی بن ابیطالب (ع) است. سؤال شد فرزند شما چه کسی است؟ فرمود: او مهدی است که زمین را، آنچنان که از ظلم و ستم پر گردیده است، سرشار از عدل و داد خواهد کرد. سوگند به خدایی که به حق مرا به پیامبری مبعوث فرمود، اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خداون آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا فرزندم مهدی در آن روز قیام کند. پس از قیام او حضرت عیسی بن مریم روح الله فرود خواهد آمد و پشت سر او نماز خواهد گذارد. (با ظهور مهدی) زمین به نور پروردگار خویش روشن و منور خواهد شد و سلطنت مهدی مشرق و مغرب عالم را فرا خواهد گرفت.

۱. " ... إن الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم ... " رعد: ۱۱. ترجمه: ... به درستی که خداوند احوال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا اینکه خودشان به تحول و دگرگونی خویش پردازند ...

● از منظر الهی، حکومت جهانی از سنخ حکومت خداوند بر انسان است و نه حاکمیت انسان بر انسان. حاصل اینکه فلسفه ظهور فلسفه حاکمیت کامل دین خداست.^۱

۱. عن ابی بصیر قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: "إن سنن الأنبياء عليهم السلام ما وقع عليهم من الغيبات جاريه في القائم منا أهل البيت حذو النعل بالنعل والقده بالقده." قال أبو بصير: فقلت له: يابن رسول الله! ومن القائم منكم أهل البيت؟ فقال: "يا أبا بصير هو الخامس من ولد ابني موسى ذلك ابن سيده الإمام يغيب غيبه يرتاب فيها المبطلون ثم يظهره الله عزوجل فيفتح على يديه مشارق الأرض و مغاريها و ينزل روح الله عيسى بن مريم عليه السلام فيصلى خلفه و تشرق الأرض بنور ربها و لاتبقى في الأرض بقعه عبد فيها غير الله عزوجل إلا عبد الله فيها و يكون الدين كله لله و لو كره المشركون" بحار الأنوار، ج ۵۱، باب ۶، "ما ورد عن الصادق عليه السلام في ذلك"، روایت ۱۴. ص. ۱۴۶. ترجمه: از ابو بصیر روایت است که امام صادق (ع) فرمود: به درستی سنت‌های حاکم بر پیامبران (ع) در رابطه با غیبت و در نهان زیستن همه به گونه ای، گام به گام و قدم به قدم، در مورد قائم ما اهل البيت جاری خواهد بود. ابو بصیر می گوید پرسیدم ای فرزند رسول خدا! قائم منسوب به اهل البيت شما کیست؟ فرمود: ای ابابصیر وی پنجمین از نسل فرزندانم موسی می باشد، همان پسر سرور کنیزان. او از آن چنان غیبتی برخوردار خواهد بود که اهل باطل در دوران غیبت طولانی اش به تردید فرو می روند. سپس خداوند عزوجل او را ظاهر خواهد ساخت و به دست او مشارق و مغارب زمین را فتح خواهد کرد. آنگاه حضرت عیسی بن مريم (ع) فرود خواهد آمد و پشت سر ایشان نماز خواهد گذارد. با ظهور او زمین به نور پروردگار خود روشن خواهد شد و هیچ مکانی در زمین باقی نخواهد ماند که در آن غیر خدای عزوجل پرستش شود. خدا همه جا مورد پرستش قرار خواهد گرفت و تمامیت دین از آن خدا خواهد بود، هر چند مشرکان را ناپسند آید.

● بر اساس حکمت الهی، ولی و نماینده خداوند در تصدی امر حکومت جهانی با ویژگی‌ها و برجستگی‌های منحصر به فردش کسی خواهد بود که به او نزدیک‌تر است و بنابراین در زمان خودش اکمل احاد انسانی از جنبه‌های گوناگون اعتقادی، ایمانی، اخلاقی، تربیتی، علمی، تجربی، سیاسی، نژادی، وراثتی و ژنتیکی می‌باشد. او کسی است که خداوند به برکت ظهور او دین، زمین، انسان و زمان را آباد و اصلاح می‌گرداند.^۱

۱. عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: "لما عرج بي الى جل جلاله: يا محمد... و بالقائم منكم أعمار ارضى بتسيحي و تقديسي و تهليلي و تكبيرى و تمجيدى و به اظهر الأرض من أعدايى و اورثها أوليائى و به أجعل كلمة الذين كفروا بي السفلى و كلمتى العليا، به أحيى بلادى و عبادى بعلمى و له أظهر الكنوز والذخائر بمشيتى و إياه أظهر على الأسرار و الضمائر بارادتى و امده بملائكى لتؤيده على انفاذ أمرى و إعلان دينى ذلك ولى حقا و مهدى عبادى صدقا." بحار الأنوار، ج ۵۱، باب ۱، "ما ورد من أخبار الله و أخبار النبى صلى الله عليه وآله بالقائم عليه السلام من طرق الخاصة و العامة"، روایت ۳، ص ۶۶. ترجمه: از عبد الله بن عباس روایت شده که رسول خدا فرمود: هنگامی که به معراج به جانب حضرت حق جل جلاله برده شدم، خطاب آمد: ای محمد! ... به واسطه قائم شما زمینم را به تسیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجید خود آباد خواهم کرد و به برکت او زمین را از وجود دشمنان پاکیزه خواهم ساخت و آن را به دوستانم به میراث خواهم سپرد. به یمن وجود او کلمه کسانی را که به من کفر ورزیدند پایین می‌آورم و کلمه خود را بلند مرتبه

بر اساس روایات اسلامی و آیات کریمه قرآنی، اراده الهی در رابطه با آرمان و مشیت الهی مبنی بر تحقق دولت کریمه، قطعی است.

هرگاه و هرکجا مصلحت حاصل باشد و قابلیت قابل نیز محرز گردد، آن آرمان محقق الوقوع و حتمی الظهور خواهد بود.

حکومت جهانی مهدوی همسو با خواست فطری بشر

خواست و آرزوهای انسان در جریان حکومت جهانی واحد انتظاری به حق و مطابق فطرت انسانی است. چنانچه این خواست و آرزو با اراده و مشیت الهی همسو و همگرا باشد، هم منویات الهی تحقق خواهد یافت و هم بشر به خواسته خویش خواهد رسید. در این خصوص توجه به نکات زیر می تواند راهگشا باشد:

● انسان دارای فطرت الهی است، فطرتی که در پرتو الهام

→ می گردانم. با ظهور او شهرها و بندگانم را به علم خویش احیاء می کنم و به مشیت خود برای او گنجینه ها و ذخایر را آشکار می سازم. با اراده خویش او را بر اسرار و نهانها واقف خواهم ساخت و به کمک فرشتگانم او را مدد خواهم رساند تا او را بر تثبیت فرمانم و اعلان دینم تأیید و پشتیبانی کنند. اوبه حق همان ولی راستین من و به راستی همان مهدی بندگان من است.

ربوبی همان چیزی را جستجویی کند که خداوند از انسان خواسته است.

● انسان بر اساس فطرت خویش دنبال برترین‌های کمالی و کمال آفرین است.

● کرامت انسانی ایجاب می‌کند انسان عزت و انسانیت خویش را در پناه دولت و حکومتی مقتدرو با کرامت و عزتمند صیانت بخشد.

● برترین‌های مورد نظر انسان در همهٔ ساحت‌های زندگی، اعم از مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، تربیتی و حقوقی و فرهنگی و سیاسی سریان دارد.

● برترین‌های مورد نظر انسان به روابط درون فردی، میان فردی، ملی، قومی، کشوری، بین‌المللی و جهانی نظر دارد.

● پی‌گیری تحقق برترین‌ها، مکاتب فکری (الهی و غیر الهی) و جوامع و ملل گوناگون و گروه‌های انسانی مختلفی را بر آن داشته است تا در صدد اندیشه‌سازی و تئوریزه کردن حکومت جهانی واحد برآیند.

● بسیاری از احاد بشری در طول تاریخ نه تنها اندیشهٔ حکومت جهانی واحد را در سر پرورانده اند، بلکه به ظهور کسی اندیشیده اند که او کامل‌ترین انسان‌ها با برترین کمالات است و کسی هم‌آورد و نظیر او یافت نمی‌شود.

● انسان‌ها از جنبه‌گرایی نیز عشق و علاقه ذاتی و فطری به برترین‌ها، از جمله به تحقق برترین شکل از عدالت جهانی دارند.

● صاحب نظران نسبت به اینکه اگر سرنوشت جامعه بشری به نقطه انسجام و یکپارچگی و تشکیل حکومت جهانی واحد ختم نگردد، انسانیت زیان دیده است و به تعبیری به نابودی خواهد گرایید، اتفاق نظر دارند.^۱

● به موازات رشد شعور و آگاهی بشر، انتظار تأسیس حکومت جهانی واحد موجه‌تر، پسندیده‌تر و کارآمدتر جلوه می‌کند.

● عالم انسانیت روز به روز نسبت به نیاز بشر به حکومت جهانی واحد واقف‌تر می‌گردد. بنابراین، مهمترین تلاشی که باید انجام داد توجیه این مهم و تعیین مصداق روشن این نوع حاکمیت است.

● باید در صدد مقایسه میان دیدگاه‌های گوناگون برآمد تا دیدگاه برتر شناسایی شود.

● طبع و فطرت انسانی در راستای تحقق حکومت جهانی همواره به فرجامی نیکو می‌اندیشد.

● فلاسفه و حکمای مسلمانی چون فارابی در به تصویر کشاندن زندگی در آرمان شهر و یا مدینه فاضله از تعالیم انبیاء و دغدغه‌های جدی مصلحان الهی، همچنین از آمال و آرزوهای فطری خویش الهام گرفته اند.

انسان به حکم فطرت الهی خویش صاحب شرافت و کرامت است. مسئولیت خطیر هدایت بشر به سمت کمال و سعادت بر عهده کسانی است که به اتکاء وحی و الهام، مقام ولایت الهی را احراز کرده اند و شایستگی برانگیختن گنجینه‌های فطری بشر را دارا هستند. یعنی این نقش مهم از عهده ولی خدا برمی آید و بس. بنابراین حضور ولی خداوند در حکومت بر روی زمین و مردم کلیدی و حیاتی است و رمز ماندگاری و جهان شمولی حاکمیت جهانی به شمار می‌رود.

کمبودهای ما در راستای ترویج نظریه مهدویت

۱. مجهز نبودن به زبان مفاهمه جهانی

● به رغم کلیه مطالعات و پژوهش‌هایی که در راستای تبیین و احیانا ترویج نگرش مهدویت در جهان اسلام به ویژه

در نزد ما شیعیان صورت پذیرفته است، هنوز نتوانسته‌ایم با این همه طول و تفصیل زبان مفاهمهٔ جهانی را در تصاحب و اقتدار خویش و در خدمت ترویج و تبیین اندیشه‌های ناب مهدویت به استخدام درآوریم.

● به رغم ناداری غرب و برخورداری ما، غرب بهتر از ما توانسته است حروف، علائم، واژگان و جملات را در راستای ترویج و تزریق اندیشه‌های انحرافی خود به استخدام درآورد. ما با این همه میراث گرانبها، کی و کجا توانسته‌ایم قالب مفاهمهٔ جهانی را از آن خود سازیم تا در آن قالب ویژه، ذهنیت جهانی را متوجه دارایی‌های گرانبهای الهی خویش گردانیم؟!

● تعالی و پیشرفتی که تاکنون نصیب اسلام و تشیع گردیده است از صفا و پاکی خود اسلام ناب سرچشمه گرفته است و گرنه تلاش‌های ما به حدی نبوده است که تکاپوی نیاز جوامع به آگاهی یافتن از اسلام ناب را در مقیاس جهانی بنماید.

● اساس و خمیرمایهٔ ارتباطات انسانی برخوردار از زبان مشترک برای مفاهمه است. این زبان برتر از زبان گویش و گفتار، زبان دل، گرایش و اندیشه است. هر گروه و سازمان و نظامی که این زبان را تصاحب کند، به اندازهٔ

وسعت قلمرو خود، بر جوامع انسانی اشراف و نظارت خواهد داشت.

● مگر نفرموده‌اند هر پیامبری را به زبان قومش فرستاده‌ایم؟ پیامبر اسلام که تعلق خاطری به قوم و ملیت خاصی نداشتند، بلکه جهانی بوده و هستند. پس لابد به زبان مفاهمه جهانی مبعوث گردیده‌اند. ما به عنوان پیروان آن مقام عظیم‌الشان، تا چه اندازه در ابلاغ آیین آن حضرت و هدایت انسان‌ها از طریق به کارگیری زبان مفاهمه جهانی موفق بوده‌ایم؟ باید در رجعت خود به ساحت مقدس آن جناب و هدایت انسان‌ها به سوی آن رحمت واسعه الهی بیشتر تلاش کنیم و ابزار لازم را برای تحقق این مهم بیشتر به دست آوریم.

۲. عواطف پاک مذهبی غالب بر وظیفه‌گرایی واقع‌نگر

● ما در ترسیم و به تصویر کشاندن اندیشه مهدویت بیشتر تحت تأثیر انگیزش‌ها و احساسات پاک مذهبی و اعتقادی به نگارش پیرامون مهدویت پرداخته‌ایم. گو اینکه بسیاری از مراکز و مؤسسات دینی در عرض یکدیگر، به پشتوانه منابع مالی برجسته‌ای چون سهم امام و موقوفات و صدقات جاریه برپا می‌گردد که در نوع خود مهم و حیاتی

است، اما هدایت چندان وظیفه گرایانه‌ای و رای برپایی این مراکز مشهود نمی‌باشد.

● در ایام ویژه، بسیاری از مجالس ذکر و دعا و مدح و توسل می‌توانند هم پوشی داشته باشند. آیا نمی‌شود با توجه به هم‌گرایی زایدالوصف مجالس مزبور و بانیان آنها نسبت به هم‌پوشی این مجالس تدابیر لازم به عمل آورد؟

● در تهیه و نشر کتاب‌نامه اهل‌البیت علیهم‌السلام نیز همین رویه حاکم است. در نگارش مربوط به حضرت حجت‌ابن‌الحسن‌المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز علی‌رغم هم‌گرایی‌های لازم، از هم‌پوشی و هم‌جوشی نگارندگان و نگارش‌ها خبری نیست.

● به نظر می‌رسد ارادت عاطفی و پاک و خالصانه را باید پشتوانه روحیه وظیفه‌گرایی هوشمندانه ساخت و به نگارش، ترسیم و تحلیل حقیقتی پرداخت که گمشده جامعه جهانی در همه اعصار، به ویژه در عصر جدید است.

۳. تأکید بر رویکرد سستی در نقل و گزارش و توصیف

● رویکرد در مباحث و بررسی‌ها عامل مهمی است که به بحث و بررسی جهت می‌بخشد و آن را از سردرگمی می‌رهاند.

● به جز رویکردی که در سال‌های گذشته به صورت موردی از جانب دبیرخانه اجلاس دوسالانه ابعاد وجودی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و برخی مؤسسات مهدی شناسی اتخاذ گردیده است، تا کنون گام‌های مؤثر دیگری برداشته نشده است.

● به رغم گوناگونی شیوه‌ها و فنون ترسیم اندیشه مهدویت و دخالت دادن ابزار گوناگون نوشتاری، دیداری، شنیداری و ترسیمی در این راستا، هنوز بر رویکرد خاصی چون نقل، گزارش و توصیف مفاد روایات باب انتظار، ظهور و مهدویت تأکید به عمل می‌آید.

● متأسفانه، سایر اندیشه‌های ناب شیعی نیز دستخوش فقر رویکرد هستند. اندیشه‌هایی چون ولایت فقیه و حکومت دینی، از این جریان مستثنی نمی‌باشند. مباحث فراوانی که تاکنون در مورد نظریه ناب و منحصر به فرد ولایت فقیه ارائه گردیده است چرا تا کنون همچون نظریه‌های مربوط به دموکراسی و لیبرالیسم نتوانسته است در میان مباحث و تئوری‌های سیاسی مطرح در آکادمی‌ها و دانشکده‌های علوم سیاسی جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص دهد؟ این همه که حتی در دانشگاه‌های جوامع اسلامی و در

میان مسلمانان از دموکراسی و لیبرالیسم به عنوان مؤلفه‌های نظام‌های سیاسی غرب و وابستگان به اردوگاه الحادی غرب سخن به میان می‌آید، از نظام مبتنی بر ولایت فقیه کمتر سخن به میان می‌آید. تا آنجا که بسیاری نظام ولایت فقیه را فقط در حاکمیت روحانیت بر مصالح سیاسی و اجتماعی و مدنی ترسیم می‌کنند و از ویژگی‌های آن اطلاع چندانی ندارند تا چه رسد به اینکه بخواهند امتیاز این نظام را بر سایر نظام‌های سیاسی بنمایانند و به اثبات برسانند. در مورد مهدویت وضعیت از این هم رقت‌بارتر است.

● به کتاب‌های آموزش دینی و اعتقادی در سطوح مختلف تحصیلی از دبستان تا دانشگاه دقت کنید. چه می‌بینید؟ جز تکرار یک کلیشه خاص از مباحث دینی و اعتقادی در سطوح مختلف و به زبان‌ها و شیوه‌های گوناگون؟ آیا از تئوریزه کردن این اندیشه نشان ویژه‌ای می‌یابید؟! این در حالی است که اگر غرب بر اندیشه لیبرال دموکراسی تأکید می‌ورزد، از همان ابتدا کوشیده است لیبرالیسم و دموکراسی را در کلیشه‌های نظری و رفتاری در مقیاس جهانی، از هرسویی و در هر زمینه‌ای جای‌سازی کند.

۴. فقر تحلیل و فراتحلیل اندیشه ظهور منجی

● منطق تحلیل و فراتحلیل (meta - analysis)، (تحلیل

تحلیل‌ها)، در کنار نقل و توصیف پدیده‌ها، تأثیر شگرفی

را در ذهنیت و شناخت مخاطب بر جای می‌گذارد که به

این سادگی‌ها زایل شدنی یا تغییر یافتنی نیست.

● ما در جوامع مذهبی شیعه، در نقل و توصیف رویدادهای

جهان تشیع کمتر دچار فقر ادبیات نقل و توصیف

می‌باشیم. اگر کسانی باشند که بخواهند نکته‌ای در مورد

رویدادهای مزبور بدانند و برای دیگران نقل و بیان کنند،

این امر به سادگی و با مراجعه به متون سرشار از فرهنگ

و آموزه‌های دینی و مذهبی و مملو از شعایر شیعی میسر

است.

● آنچه که جوامع ما از آن رنج می‌برند فقدان زبان و بیان

تحلیلی و فراتحلیلی است. در بسیاری از موارد، تاریخ

مکرر در مکرر بیان می‌شود و ارادتمندان به ساحت پیامبر

اعظم (ص) و اهل‌البیت (ع) به اظهار ارادت دیرینه

می‌پردازند و هر سال مراتب ارادت و اخلاص خود را

بهتر از سال‌های قبل ابراز می‌دارند. اما متأسفانه اگر حتی

از اقشار تحصیل کرده و فرهیخته شیعه خواهان تحلیلی

گویا و رسا از وقایع تاریخی جهان تشیع باشید، به کمتر

تحلیلی بر می‌خورید که بتوان بر اساس آن به بازنگری و بازسازی پدیده‌های تاریخی پرداخت و عرصه را برای بهره‌برداری بهتر از رویدادها و عبرت‌آموزی بیشتر از آنها فراهم ساخت. شما می‌توانید حتی به کتاب‌هایی که مدعی ارایه مطالعات تحلیل‌گرایانه سیره پیامبر (ص) و اهل‌البیت (ع) هستند مراجعه کنید تا صدق این اظهارات روشن گردد.

● ظهور آثار نمونه‌ای چون *آذرخش کربلا*^۱ در سال‌های اخیر برای تحقق منظور فوق می‌تواند بسیار امیدوارکننده و نوید بخش باشد. اثر فوق بخش‌هایی از تاریخ و رویدادهای مربوط به واقعه عاشورای حسینی را با زبان تحلیل‌گرایانه بیان داشته و به بازسازی شعایر و مضامین آن در عصر جدید پرداخته‌است، به گونه‌ای که در رویارویی با پدیده‌های جاری و حاضر سیاسی-فرهنگی جوامع اسلامی می‌توان از نورانیت و راهنمایی آن بهره‌مند شد.

۱. *آذرخش کربلا*، تألیف حضرت آیت‌الله مصباح یزدی که تا کنون چندین مرتبه در شمارگان وسیع چاپ شده است. تنها چاپ اخیر آن به سفارش وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به مناسبت محرم الحرام ۱۴۲۸ به شمارگان ۳۲۰۰۰ رسید.

۵. معیارهای ناهمگون و ناهمگونی معیارها

● تعیین معیار یگانه و یا معیارهای همسو و هم‌گرای تک جهت از مهمترین رموز راهبردی در موفقیت طرح یک اندیشه ناب می‌باشد.

● به رغم جهت یگانه‌ای که معارف قرآنی و تعالیم الهی معصومین علیهم‌السلام در نظر گرفته‌اند، برخی از ما در مقام فکر و عمل بر پایه معیارهای چندگانه و ناهمگون و غیرهم‌گرا نظام فکری و رفتاری خویش را استوار می‌سازند.

● ذکر نمونه‌هایی از این ناهمگونی و ناهمگرایی می‌تواند در تبیین مطالب راهگشا باشد. به جوان مسلمانی بنگرید که به نماز و احکام دین پای‌بند است، در عین حال در شرایطی چون مجالس عقد و عروسی بساط آواز و رقص و احیاناً ... راه می‌اندازد. به جلسه عقدی دعوت شدم، تا نشستم برنامه ترانه و رقص و آواز با پخش بلند آغاز شد. به عنوان اعتراض جلسه را همراه تعدادی از دوستان هم‌اندیش و هم‌گرا ترک کردیم. بعداً با ما برخورد شد که اگر آواز و ترانه‌خوانی و رقص فلانی را دیدید، می‌خواستید بمانید و وضو و نماز اول وقت او را هم ببینید!؟؟

- جوانی از خانواده مذهبی برای مراسم عقد و دامادی خود بساط ناجوری راه انداخته بود. همان سال در روز عاشورا وی پانصد هزار تومان نذر هیئت عزاداری کرد تا گوساله‌ای خریداری شود و جلو هیئت سر بریده شود و برای نهار عزاداران طبخ گردد!
- مسئولین بعضاً در خطبه‌ها و سخنرانی‌ها و نوشته‌های خود به ترویج و تبیین عدالت اجتماعی می‌پردازند، اما خود هیچ‌بو و بهره‌ای از عدالت نبرده‌اند!
- ما خود دم از امام زمان (عج) می‌زنیم و برای تعجیل در ظهور ایشان دعا می‌کنیم، اما!!!
- مسلماً، اسلام نقص و کمبودی ندارد. هر چه هست در اثر حاکمیت معیارهای چندگانه ناهمگرا بر ساحت اندیشه و عمل ما مسلمانان می‌باشد.
- ما بعضاً اسلامی می‌خواهیم که از در مداهنه و تسامح با ما درآید و کاری به کار ما نداشته باشد تا کاری به کار او نداشته باشیم. این آفت چندگانگی و چندگونگی معیارها مانع از تثبیت اندیشه‌های ناب و سرایت آن به سایر جوامع می‌گردد. چون هرکسی در ترسیم پدیده ظهور معیارهای دل‌بخواه و احیاناً نفسانی خود را بخواهد دخالت دهد، حق و باطل با یکدیگر هم‌پوشی خواهند

یافت و آشفتگی خاطر پدید خواهد آمد. در این صورت، به جای پیشرفت حاصل از هم‌اندیشی و هم‌گرایی باید شاهد کندی و ایستایی ناشی از پراکندگی بود.

۶. افراط در آینده‌نگری

● **احاله به آینده‌ای نامعلوم به جای زمینه‌سازی برای آینده‌ای روشن مشکل جدی بسیاری از نوشته‌هاست.** اکثر قریب به اتفاق نوشته‌ها و بیانات با تمرکز بر آینده به عنوان قبله آمال و آرزوهای بشری، ذهنیت انسان را متوجه آینده‌ای سرشار از برکات و آسایش‌ها و عدالت ورزی‌ها می‌سازند که درعین حال، نامشخص و نامعلوم است و به گذشته و حال چندان ارتباطی نمی‌یابد جز به همین اندازه که باید در انتظار زمانی به سر برد که وضعیت جوامع بشری درست نقطه مقابل چیزی باشد که اکنون مورد مشاهده است.

● **درست است که آینده ظرف تحقق آمال و آرزوهای برگرفته از دکترین مهدویت است، اما چنانچه این آینده‌نگری از گذشته و حال پستوانه‌ای برنگیرد، انسان‌ها فقط می‌بایست به امید زنده باشند و بس.** امید به آینده‌ای روشن و بهتر از امروز و دیروز؛ آینده‌ای که نشانی از آن

در زمان حال و گذشته مشهود نمی‌باشد، سست و بی پایه است.

● آینده‌نگری محض ذهن انسان را تا حدودی از واقعیات جدا می‌سازد و اسیر آرزوهای احياناً طولانی و دراز می‌گرداند، بدون اینکه تحولی در ذهن و رفتار انسان پدیدآورد.

● "ایده‌آلیسم استعلایی" کانتی^۱، "ایده‌آلیسم دیالکتیک" هگلی^۲، آرمان‌شهر افلاطونی^۳ و ... از آثار آینده‌نگری محض به شمار می‌رود.

● آینده‌نگری محض در نوع مثبت خود حتی ممکن است ناخوشایندی افراط‌گونه انسان را نسبت به گذشته و حال به دنبال داشته باشد. وقتی شخص از زندگانی حال و گذشته‌اش اظهار نارضایتی کند، به سختی می‌تواند دل به آنچه که هنوز نیامده است ببندد... پس چه باید کرد؟؟؟

سیری در اندیشه مهدویت

حکومت جهانی آن گونه که باید انتظار داشت وجه منظر بسیاری از صاحب نظران تفکر مهدویت و اندیشه ورزان حکومت جهانی امام

1 . transcendental idealism

2 . dialectic idealism

3 . Ethiopia

زمان (عج) قرار گرفته است. تکه برداشت‌های زیر تا حدودی راهنمای ما به جانب این اندیشه است.

● تعالیم انبیاء الهی، به ویژه تعالیم برگرفته از اندیشه و سیره

خاتم آنان و اوصیای ایشان علیهم‌السلام، حکایت از

ظهور و تحقق حاکمیت جهانی اسلام در آخر الزمان دارد.

● باورها و ارزش‌های حاصل از فرهنگ اسلامی در ساحت‌های

گوناگون از ویژگی‌های جهانی بودن برخوردار می‌باشد.

● مسلماً، بشر در تکاپوی رسیدن به راه حل بحران‌های

جاری، راهی جز گرایش به فرهنگ و تعالیم اسلام پیش

روی خود نمی‌یابد.

● فلسفه انتظار، از دیدگاه مهدویت، فلسفه شکوفایی تمامی

استعدادهای بشری در راستای ظهور حکومت جهانی کامل

و پیشرفته‌ای است که در سایه آن اختیار زمان و جهان به

دست با کفایت شخصیتی سپرده شده است که از هر کسی

برتر و هدایت یافته‌تر است و شایستگی ولایت بر انسان و

حاکمیت بر زمان و جهان را دارا می‌باشد.

● وعده‌های قرآنی در خصوص حاکمیت نیکوکاران و

شایسته‌گان بر زمین صریح و قاطعانه است.

● اقامه عدل در گستره جهان از برجسته‌ترین اهداف الهی

ظهور مهدی موعود (عج) به شمار می‌رود.

● تجدید حیات اسلام در سطح جهان و در نتیجه ایجاد دگرگونی در زندگی مادی و معنوی انسان و تأمین رفاه عمومی جوامع بشری از برکات این ظهور الهی است.

● بهره‌مندی انسان‌ها از کمالات مادی و معنوی، همچنین، برخورداری امت ولایی آن مصلح جهانی از انواع نعمت‌ها و پیشرفت‌های مادی و معنوی از جمله مظاهر دولت استوار و آسیب‌ناپذیری است که به همت شایسته آن مصلح و عدالت‌گستر جهانی برپا می‌گردد.

● مقابله و عداوت غرب، به ویژه آمریکا و انگلیس، با مسلمانان در دهه‌های اخیر پس از پیروزی انقلاب اسلامی ناشی از این است که غرب دریافته است اسلام ناب محمدی توان و کارآیی لازم را برای حاکمیت بر جهان دارد. در این صورت، چنان‌چه راه نفوذ و پیشرفت اسلام ناب توسط ایادی کفر و نفاق جهانی بسته نشود، دیر یا زود و برای همیشه غرب شاهد فروپاشی و در هم پیچیده شدن طومار سیاسی خود خواهد بود.^۱

۱. در سال‌های اخیر کتابی توسط مایکل برانت و زیر نظر سازمان جاسوسی آمریکا (C.I.A) به چاپ رسیده است که در راستای مبارزه با انقلاب اسلامی، اشاره به کنفرانسی دارد که طی آن راهکارهای مقابله با فرهنگ شیعی به خصوص فرهنگ عاشورایی مورد تحقیق و توجه قرار گرفته است. بنا بر نقل در این کنفرانس، برای اجراء یک طرح تحقیقاتی جامع مبلغی حدود ۴۰ میلیون دلار هزینه برآورد شده است..

● انتظار فرج در اندیشه مهدویت اسلام ناب گامی است به سوی تحقق کامل و جهانی تمدن اسلامی و انسانی. در این نگاه، منتظران فرج از پیشگامان و زمینه سازان استقرار و برپایی تمدنی خواهند بود که تاکنون کسی نظیر آن را در جهان ندیده و نشنیده است.

● از منظر فرهنگ و روایات اسلامی، هیچ عملی نمی‌تواند در ارزشمندی هم سنگ و هم پایه انتظار فرج که همان انتظار ظهور پیشوای عدالت گستر است، به شمار آید.

● بازسازی و بازپردازی مفاهیم و مضامین عالی و متعالی زیارت‌ها و دعاهاى مربوط به ظهور حضرت مهدی (عج) از زاویه تشکیل تمدن اسلامی و در پرتو استقرار و حاکمیت دولت کریمه آن امام همام برای ما مسلمانان، به ویژه ما شیعیان، امری بایسته و حایز اهمیت می‌باشد و در این دوره و زمانه هیچ تکلیفی بالاتر از این نیست.

● شیعه در انتظار و آرزوی دولت کریمه‌ای به سر می‌برد که در پرتو آن اسلام و مسلمانان عزتمند و سربلند و نفاق و منافقان ذلیل و سرشکسته خواهند شد. به برکت استقرار این دولت کریمه و آسیب ناپذیر هرکسی آرزو می‌کند از زمره دعوت کنندگان مردم به اطاعت از خداوند و

هدایت کنندگان آنان به راه او به شمار رود تا در پناه دولت مزبور به کرامت دنیا و آخرت نائل گردد.^۱

مدل مهدوی حکومت جهانی و کارآمدی جهانی آن

حکومت جهانی در مدل مهدوی، علاوه بر کسب برترین مقام در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی، لازم است از مطلوبیت ذاتی نیز برخوردار باشد و به اقتضای نظام آفرینش و متناسب با خواسته‌های طبیعی و فطری انسانی، مصالح عمومی بشر را تأمین کند تا به پشتوانه قدرت لایزال الهی و همکاری و همراهی جوامع بشری بتواند سایه عدالت اجتماعی را بر جهان بگستراند. در نتیجه، در برپایی حکومت جهانی لازم است نقطه اتصال و اتکای جهان و انسان به محوریت یگانه‌ای معطوف شود که تمام قدرت از اوست و حکومت بر انسان و جهان را به هر کس که خود مصلحت بداند واگذار کند. چنین حکومتی بر نظام‌های توحید و ولایت استوار می‌باشد:

الف) نظام توحید مشتمل بر: توحید در الوهیت، ربوبیت، خالقیت، عبادت و حاکمیت و ولایت

۱. اشاره به مضمون این بخش از دعای افتتاح که می‌فرماید: "اللهم انا نرغب اليک فی دوله کریمه تعز بها الإسلام و اهله و تذلل بها النفاق و اهله و تجعلنا فیها من الدعاه الی طاعتک و القاده الی سبیلک و ترزقنا بها کرامه الدنیا و الآخره ..."

ب) نظام ولایت مشتمل بر: ولایت الله، ولایت رسول الله و ولایت امامت و وصایت

دو نظام فوق هر دو روی یک سکه و دارای یک حقیقت هستند. از آنجا که توحید و ولایت حقیقت و حقانیت جهانی دارند، آثار و کارکردهای آنها نیز در گستره جهانی تفسیر خواهد یافت. با استناد به منابع اسلامی و روایات رسیده از معصومین علیهم السلام، چشم انداز بسیار روشنی از حکومت جهانی در پرتو نظام مهدویت ترسیم می گردد که نمونه آن را در هیچ برهه از تاریخ بشریت نمی توان سراغ داشت.

ایجاد زمینه برای تأسیس و استقرار حکومت جهانی مهدوی، چگونه؟

۱. آینده نگری

مکتبی که آینده نگر نباشد، هرگز توانایی ترسیم چشم انداز مطلوب و مناسب را نخواهد داشت. آینده نگری ضرورت بارزی هر مکتب فکری-عملی است که با داعیه خاص، پیروانی را به خود جلب کرده و برای آنان برنامه و خط سیر و دستورالعمل صادر نموده است. بدیهی است هر یک از احاد انسانی حلقه ارتباط گذشته و حال و آینده می باشد. انسان حاضر، با اتکاء بر تجارب گذشته، به دنبال طرح و تحقق چشم انداز این جهانی یا آن جهانی

یا هر دو جهانی است و می‌کوشد تا آینده روشن و نویدبخشی را برای خود ترسیم کند. از میان همه مکاتبی که تصویر خاصی از آینده ارائه داده‌اند، مکتب مهدویت، آن هم مهدویت برخاسته از اسلام ناب محمدی (ص)، به مراتب دقیق‌تر و کامل‌تر از سایر مکاتب به آینده تاریخ و بشریت و سرنوشت جهان و انسان نگریسته است. آتیۀ زندگی بشری در پرتو طلوع فجر مهدوی و مؤلفه‌های جهانی و ماندگار آن چشم اندازی برجسته از ظهور تمدن اسلامی را به تصویر می‌کشاند که بر مبانی استوار اعتقادی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، جامعه‌شناختی، روش‌شناختی، تربیتی - اخلاقی و علمی-هنری پایه‌ریزی گردیده است. آینده‌نگری و دور‌اندیشی لازمه ماندگاری تفکر و اندیشه‌ای است که انگیزه جهانی شدن دارد و در مقیاس جهانی دستورالعمل و رهنمود صادر می‌کند.

۲. تبیین مهدویت راستین به زبان جهانی

راهکارهای مناسبی در ایجاد زمینه برای تأسیس و استقرار حکومت جهانی مهدوی در نظر گرفته شده است که توجه به آنها مهم و ضروری است. گوناگونی ابزار و شیوه‌های بیان مهدویت راستین در سطح جهان ما را بر آن می‌دارد تا به فراخور احوال و اوضاع جهانی و انسانی در اندیشه ترویج نگرش و فرهنگ مهدویت در سطح جهانی باشیم و آنی از انجام این رسالت خطیر غافل نمانیم.

صرف نظر از الطاف و عنایات خداوندی در حق انسان و جهان، امروزه در عصر انفجار اطلاعات برای تأثیر گذاری هرچه بیشتر در مقیاس جهانی، باید تلاش شود از طریق به کار گیری زبان‌های مفاهمه گفتاری، نوشتاری، هنری، ترسیمی و یا هر زبان دیگر، تغییرات و تحولات جدی و نسبتاً ماندگار در قلمرو انگیزش‌ها، نگرش‌ها، گرایش‌ها، احساسات، عواطف، رفتارها و حتی طرزتفکر پدید آید. تا این جنبه‌ها برانگیخته نشوند، نمی‌توان در ساحت ارتباطات انسانی انتظار تحول داشت. برانگیختگی مزبور موج بسیار گسترده و فراگیری ایجاد می‌کند که به این سادگی اثر آن از بین نمی‌رود. این همه از عنایات خداوند به بشریت است تا انسان‌ها در چرخه ارتباطات انسانی صحیح و شایسته از آن بهره مند گردند. نباید در مورد ترویج دکترین مهدویت که داعیه جهانی دارد از این قدرت شگرف انسانی در راستای جهانی شدن آن دکترین غافل ماند. بدیهی است در خصوص تبیین و تثبیت مهدویت به عنوان یک نظام جهانی نمی‌توان به سیستم‌های ساده و غیر حرفه‌ای بسنده کرد، در غیر این صورت، نظام‌های غیر الهی برای استعمار انسان‌ها از این همه نعمت‌های خدادادی سوء استفاده خواهند کرد.

علاوه بر ابزار فوق، لازم است به شیوه‌های گوناگون ابلاغ مهدویت راستین به جهان نیز توجه کافی مبذول داشت. از جمله این شیوه‌ها می‌توان به روش‌های صریح یا آشکار، مرموز یا نهانی،

مستقیم یا بی واسطه، غیر مستقیم یا با واسطه، رو در رو یا چهره به چهره اشاره کرد.

از آن گذشته، اطلاع رسانی کافی از طریق بیان حکمت‌آمیز و آگاهی بخش و روشنگر، متقاعد سازی مخاطبان با نفوذ در اندیشه و رفتار آنان، تحریک و برانگیختن افراد به فعالیت‌های لازم، تلطیف خاطر از راه خاطره‌گویی، نکته‌گویی، ضرب‌المثل، ایجاد زمینه برای حکومت جهانی مهدوی، و از همه مهمتر، تربیت مهدوی از جمله اهداف مورد نظر در تبیین مهدویت راستین به شمار می‌روند.

۳. تربیت مهدوی: لوازم و راهبردها

برنامه‌ریزی مناسب به منظور تربیت مهدوی آحاد جامعه انسانی در ابعاد دینی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی و حتی جسمانی و از آن مهمتر، نظارت مستمر و پی‌گیرانه بر چنین فرایندی می‌تواند پیش‌درآمدی برای تحقق آرمان‌های انبیاء الهی و اوصیای ایشان در خصوص استقرار دولت کریمه باشد. شناخت موانع، آسیب‌ها و چالش‌های پیش روی نظام مهدوی به ما کمک می‌کند، ضمن تقویت ارکان آن نظام الهی، در جهت آسیب‌زدایی و رفع موانع و رویارویی مناسب با چالش‌ها با انگیزه هرچه بیشتر و عالی‌تر تلاش کنیم. تحقق برخی از آرمان‌های منسوب به حکومت جهانی مهدوی از طریق تجلی بخشیدن به تربیت مهدوی در نظام

خانوادگی، در نظام آموزش و پرورش و سایر نظام‌ها و نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اجرایی، اقتصادی، قضایی، کشوری و لشکری بهترین عامل زمینه ساز برای بیداری جهانی و درک جایگاه و چشم انداز نظام مهدوی در آینده جهان بشری به شمار می‌رود. چنانچه پرسیده شود برترین و کارآمدترین نشانه در میان علائم ظهور چیست و کدام است، می‌توان بیداری جهانی را این برترین و کارآمدترین نشانه دانست. تجربه فرهنگ و ارزش‌های مهدوی در مقیاس هرچه گسترده‌تر و در راستای تثبیت عدالت فردی، اجرای عدالت اجتماعی، ترویج و پایه‌ریزی اخلاق برادری، رعایت احسان و انصاف در حق بیچارگان و مستضعفان، ارتقاء سطح علمی، فنی و صنعتی، توسعه بینش‌های لازم سیاسی - فرهنگی، ایجاد زمینه‌های رشد معنوی، ایجاد زمینه تصعید و پالایش نظام اقتصادی و آرایه مدل برجسته‌ای در حقوق بین‌الملل همه از فرصت و امکاناتی است که می‌تواند عصر انتظار را به عصر ظهور پیوند بزند.

نیل به برترین مرحله از عقل و شعور و معرفت، بهره‌مندی از بصیرت دینی لازم، برخورداری از برترین حالت آمادگی جسمانی و روانی، دست‌یابی به برترین مرحله از رشد علمی، به اجرا درآمدن برترین شکل از عدالت اجتماعی، کسب و احراز برترین و شایسته‌ترین منزلت و قدرت اقتصادی، رفاهی، امنیتی، نظامی و سیاسی، از جمله آثاری است که بر نظام توحیدی مهدویت استوار

می‌باشد.

شناسایی و به‌کارگیری زبان مفاهمهٔ جهانی در تبیین اندیشهٔ راستین مهدویت، همچنین تربیت حماسی - مهدوی و احیانا زمینه‌سازی برای اجرای آزمایشی برخی از آرمان‌های منسوب به حکومت جهانی مهدوی از جمله راهبردهای اساسی در رایهٔ الگوی حکومت جهانی امام زمان عجل الله تعالی فرجه به شمار می‌رود.

۴. زبان‌ها و شیوه‌های مناسب در تبیین حکومت جهانی مهدوی

گوناگونی ابزار بیان ایجاب می‌کند مبلغان مهدویت تا آنجا که میسر است از بیان‌ها و زبان‌های مناسب و متناسب بهره‌مند بوده، در به‌کارگیری آنها مهارت به خرج دهند. مهدویت راستین را به زبان‌ها، بیان‌ها، شیوه‌ها و با اهداف گوناگون زیر می‌توان در سطح جهان تبیین و ترویج کرد.



به نظر می‌رسد دست کم باید یکی از راهکارهای آماده سازی جهان برای تحقق حکومت جهانی مهدوی را در اجرای الگویی از این نحو حاکمیت جهانی جستجو کرد. اما آیا آرایه چنین الگویی قبل از ظهور میسر است؟ خوشبختانه بسیاری از ویژگی‌های عصر ظهور و نمونه و شیوه حکومت امام زمان عجل الله فرجه الشریف در روایات و برداشت‌های علمای اسلام مشخص گردیده است. از سوی دیگر به حول و قوه الهی انقلابی چون انقلاب اسلامی ایران نیز تا حدودی در مقام تئوری و عمل نمادهای روشنی از آرمان‌ها و اندیشه‌های الهی حکومت عصر ظهور را به منصفه ظهور رسانده است. این خود مایه دل گرمی برای منتظران فرج حضرت مهدی علیه السلام و نویدی برای فتح سنگرهای کلیدی جهان توسط اسلام می‌باشد. در پناه حرکت الهی امام خمینی در عصر حاضر باید تلاش جدی و پی گیرانه‌ای در راستای تجلی بخشیدن به آرمان‌های مهدوی در ساحت‌های مختلف زندگی به عمل آورد تا رفته رفته، همان گونه که امام قدس سره الشریف اشاره و اظهار فرمود، انقلاب اسلامی به انقلاب جهانی امام زمان عجل الله فرجه الشریف بیانجامد. ابعاد و مقیاس‌های گوناگونی از تجلی ارزش‌های مهدوی در نمودار زیر به تصویر کشیده شده است.

تجلی فرهنگ و ارزش‌های مهدوی در ابعاد برجسته

۱. در کیش شخصیت
۲. در ارتباطات معنوی
۳. در نظام خانوادگی
۴. در حقوق و قانون گذاری
۵. در قضا و محاکم قضایی
۶. در سیاست و اجرا
۷. در نظامات کشوری و لشکری
۸. در تعلیم و تربیت
۹. در نهادهای اجتماعی
۱۰. در بازار و تجارت
۱۱. در روابط عمومی
۱۲. در روابط بین الملل

تجربه فرهنگ و ارزش‌های مهدوی در مقیاس گسترده

۱. تثبیت عدالت فردی
۲. اجرای عدالت اجتماعی
۳. رعایت انصاف در حق هم نوعان
۴. پایهریزی اخلاق برادری میان مسلمانان
۵. رعایت احسان در حق بیچارگان
۶. تلاش جدی برای نجات مستضعفان
۷. تلاش مستمر برای پیشرفت علمی-صنعتی
۸. توسعه پیش‌های لازم سیاسی-فرهنگی
۹. ایجاد زمینه‌های رشد معنوی جهان
۱۰. ایجاد زمینه تصعید و پالایش نظام اقتصادی
۱۱. ارایه مدل برجسته‌ای در حقوق بین‌الملل
۱۲. مبارزه با هرگونه ظلم و تعدی

به امید تعجیل در ظهور امام زمان
(عجل الله تعالی فرجه الشریف)

منابع

الف) منابع فارسی

۱. بلاستر، آر. لیرالیسم غرب از ظهور تا سقوط، ترجمه عباس منخبر. تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۷.
۲. تافلسر، ک. آلوین. تغییر ماهیت قدرت، دانش، ثروت و خشونت در آستانه قرن بیست و یکم، ترجمه حسن نورایی بیدخت، شاخرخ بهار، با مقدمه‌ای از دکتر جواد لاریجانی. تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۰.
۳. رهنمایی، سید احمد. "در اندیشه حکومت جهانی واحد"، معرفت، ش. ۹۴، ص. ۱۶، مهر ۱۳۸۴.
۴. رهنمایی، سید احمد. در آمدی بر مبانی ارزش‌ها. قم: مؤسسه آموزشی امام خمینی، ۱۳۸۳.
۵. رینگر، رابرت جی. فروپاشی تمدن غرب، ترجمه احمد تقی‌پور. تهران: رسام، ۱۳۶۵.
۶. سالوین شاپیرو، جان. لیرالیسم: معنا و تاریخ آن. تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۴.
۷. لاریجانی، محمد جواد. کاوش‌های نظری در سیاست خارجی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
۸. مصباح یزدی، محمد تقی. نظریه سیاسی اسلام. قم: مؤسسه آموزشی امام خمینی، ۱۳۸۰.
۹. مکارم، محمد حسن. مدینه فاضله در متون اسلامی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.

۱۰. واعظی، احمد. "اسلام و لیبرالیسم"، در علوم سیاسی، سال ششم، ش. ۲۲، ص. ۳۷.
۱۱. پایگاه اینترنتی ایسنا، ۸۵/۳/۲۱
۱۲. پایگاه اینترنتی نوسازی، ۸۵/۶/۱۹

ب) منابع انگلیسی

1. Axtmann, Ronald. *Liberal Democracy into the Twenty-First Century: Globalization, Integration and the Nation-State*. UK: Manchester University Press, 1996.
2. Beetham, David. *Democracy and Human Rights*. UK: Polity Press, 1999.
3. Beiner, Ronald. *What's the Matter with Liberalism?* California: University of California, 1992.
4. Bullock & M. Shock (ed) *The Liberal Tradition: From Fox to Keynes*. Adam & Charles Black, 1956.
5. Kim, Ki Su. "Liberty, Authority and Character Cultivation: John Stuart Mill's Revised Liberal Theories," *Educational Theory*, summer 1988, Vol. 38, No. 3, USA, University of Illinois.
6. Macpherson, C. B. *The Real World of Democracy*. Oxford: Oxford University Press, 1966.
7. Rawls, John. *Political Liberalism*. US: Columbia University Press, 1993.